



بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۸۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه اشعار علی بن ابی طالب علیه السلام در اربعین (در ۴ جلد)

مؤلف: مصباح الطهری (متوفی ۱۱۸۵ هـ) و حسین بن علی بن ابی طالب

موضوع: ۳۰ - اربعین در حدیث

بازرسی شد

۶ - ۳۷ ۱۲۵۷۱

شماره ثبت کتاب: ۷۹۰۰۰

۱۱۶/۱۵

خطی، فهرست شده

۱۲۵۷۱

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۸۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه اشعار علی بن ابی طالب علیه السلام در اربعین (در ۴ جلد)

مؤلف: مصباح الطهری (متوفی ۱۱۸۵ هـ) و حسین بن علی بن ابی طالب

موضوع: ۳۰ - اربعین در حدیث

بازرسی شد

۶ - ۳۷ ۱۲۵۷۱

شماره ثبت کتاب: ۷۹۰۰۰

۱۱۶/۱۵

خطی، فهرست شده

۱۲۵۷۱

دلیل الاجای اصول الدین

و بر شقیقین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمین . والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله
عظیمه و اکرمه الاوائل و الاخرین . و الله اعلم علی احد
و علی العظیم الی یوم الدین . **و بعد** برینده عاصی درگاه رب العالمین
ابو الحسن الحسینی الاصفهانی مشهور بخوشنویزه و فخر الله خیر الدین و الا
بعض برادران ایمانی و اخلاصه اجلاء و عظامی برساند که این کتاب
از احیاء و تحفیهت ارفیاد است که از کتاب اصول **و بعد** که این کتاب
فقهی القاب سلاطین و دستان معطوفی و زبایه و خاندان مرقدی
علامه العظمی و افضل المتفکرین عالم المحدثین و المحققین افاضی آقا
محمد الطایفه ادام الله تعالی ایام افادته مشتمل بر چندین
و مقدمه و خاتمه و چون ساختن اصول این پیش از وقوع
بنابر این علاوه نمودم با دلیل چند موافق فهم خود و عوام ناظر

مکتب
کتابخانه
مکتب
کتابخانه
مکتب
کتابخانه

کتابخانه

۱۲۵۷

مکتب

کتابخانه

از آن بوده شاید جناب اقدس الای باب فی سبله از تفصیلات این
کتاب و در و سیه بگذرد و عفو خود را شامل احوال این غامض و الله
کترین کفایله باشد **و بعد** اول در اصول دین و آن
اول توحید دوم عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد اینها
اصول میگویند بجهت آنکه اصل عبادات او دینیه و بیات **و بعد**
و خلان را فرخ گویند بجهت آنکه فرخ مثل شاخ و درخت و دیوار و دیس
فی هر چیزی که بر جای باشد فروغ بر سر آن قرار میگیرد و اگر بی باشد
فروغ و باقی نیست پس هر کس اصول را میباید بداند و بداند
بجای آنرا ای اوست هر چند فروغ او درست نباشد و خراب
باشد و هرگاه اصول او خراب باشد و نداند فروغش بسیار است
و طاعت او نفع نخواهد داشت هر چند در مدت عمرش عبادت
و بعد در توحید است و در این سیر مقدم است **مقدمه اول**
اثبات صانع عالم و اینکه عالم احداثی هست و دلیل بر این آنکه
هر مافقی که نظر میکند در آسمان و زمین و آفتاب و ماه و ستاره
و شب و روز و دریا و کوه و در ظلمت انسان و حیوان و میوه و چرمی
هست که اینها بی مافی نباشد و یقین میکند که چنین مافی بی نقص

و کامل از حق تعالی باشد و این که هرگاه دو نفر با هم قرار بدارند یک
خبر بدهند بر یک خطی یقین براسی اینها هم برسد پس چگونه از
جزوات یکصد و بیست چهار هزار و بیست و یک که جمیع ایشان مثل جنات
نوح و جبرائیل و ابراهیم و جبرائیل و موسی و جبرائیل و
و جبرائیل و غیره یقین هم نمیرسد و از زمان حضرت آدم تا حال
جمعی از ایشان را و سایر ایشان و علی و فضل و هر عصری و دنیا
کفر است که عالم اخلاقی هست بجا که منصف هر صفات و کالات
و منزه از هر چیز و نفس با وجود این عقل حکم میکند که هر چیزی را
نگرداند و در روح نکلند و بلکه یقین میکند که هر چه است گفته اند
بلکه وجود صانع فطرت یعنی خلقت انسان را چنان کرده اند که
بالعزوه یقین بر حجاب غریب جل خود داشته باشد بلکه حیوانات
هم میفهمند **فصل اول** در صفات شریف است و آنچه شریف است
اینست که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و قادر و عالم
و صادق و ابدیت و اولی **قادر** یعنی خدا توانا است هر که
خواهد میکند و هر کار خواهد نمیکند و از هیچ کاری عاجز نیست
و هر چه حکمش اقتضا میکند میشود و دلیل بر این که قادر است

اینکه هرگاه قادر نباشد لازم می آید که عاجز و محتاج بغير باشد و کسی
صاحب این اساس نباشد که مذکور شد چگونه عاجز باشد و کی رفع حاجت
او را میتواند نمود **عالم** یعنی خدا داناست و بر او هیچ چیز پوشیده
نیست و آنچه شایسته و خواهد شد و آنچه موجود است از آشکار و نهان و کلی
و جزئی و جمیع ذرات عالم هر در نزد او ظاهر و هویدا است و علم او
همه گویاست و دلیل بر این آنست که هرگاه ثابت شد که خدا توانا
صانع عالم است و عالم را ایجاد کرده است چگونه عبودیت که علم با او نشود
باشد البته هرگاه کسی که خلقت جبرئیل کرده باشد با اختیار بحقیقت
مطلعت **و بصیر** بلکه علم هر علم که مخلوقند و کالات و قدرت و هر آنچه
خداوند است چگونه میتواند شد که کسی که علم و قدرت هر کس را بداند
قادر بر عالم باشد حاصل کلام اینکه ذات مقدسه قائم مقام اینها
و ما را انکشاف آن نکرده اند که بدین علم خدا چهره است بلکه نفی فرموده اند
همین باباید بدین و اعتقاد کنیم که خداوند عالم جاهل و نادان نیست
سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا است شنیدنیها را بشنود اما بدو گوش
و دیدنیها را بیند اما بدو بین چشیم ابرای آنکه هرگاه ادراک او باقی
و جارحه نباشد مثل بالادنی میاید که محتاج باشد در حقیقت این دو

هم بعلم بر میگردد و اما **بصیر** یعنی ندان و مراد از ندان کسی است که انان
قدرت و علم از ظاهر شود از آنچه معلوم شد که قادر و عالم که هست
چی هم هست پس این صفت هم بعلم بر میگردد و اما **مرید** یعنی با اختیار
خود هر کارها میکند و هر کار را که میکند عالم باو باینکه حکم و
و باعث حصول اشکار میشود پس بر میگردد این دو صفت باینکه هر
قادر مختار و عالم بصانع همه امور است و این دو صفت هم بعلم و قدرت
بر میگردد و اما **عزیز** خدا مثل اراده نمائست که نفع و زیان و در من آن
سپاسد که آن کار را میکنیم بلکه همین که خواست از اذن علم داد که در
فلان در فلان وقت معلف و حکمت همین اراده خداست و از
صفت فعل خداست و اما **مستغنی** پس اگر مراد از ان خلق کردن کلام است
مثل قرآن و تدبیر و ایجاد این صفت فعل خداست و صفت ذات
عزیز و اگر مراد علم باین کلمات با قدرت بر خلق این کلامها پس
آن نیز بر میگردد بعلم قدرت و اما **مصدق** یعنی راست گویند
صفت ارضعت فعل خداست و دروغ بیج است نزد عقل پس
دروغ از خداوند عالم بیج است و اما **اولی** یعنی همیشه بوده
و خواهد بود و دلیل اینکه اگر حادث بوده باشد زمانه هم رسیده است

پس خدا خواهد بود وجود او از وجود غیر خواهد بود پس خدا
او دیگری خواهد بود که او را نه ایجاد کرده است **فصل** در صفات
سلطنت بعضی چیزهای که باید از خداوند عالم سلب کرد و آنست که
آن صفات با خدا نیست **اول** آنکه بی شریک نیست یعنی خدا یکتاست و
در توانست و دیگر کسی نیست که خلق را ایجاد کند و ترکی هست
که مستحق پرستش باشد و دلیل بر این هم بسیار است و آنچه شایسته
بهم عوام است که هر کس را مظهر نظام عالم را میکند و اینکه هر
اوقات یک شوق میگوید و حرکات آسمان و ستارگان و زمین
و نباتات و بهار و پاییز و طریقه بیرون گیاهها و زایل شدن
حیوانات و غیر اینها بر یک قرار و تحافی در اینها نیست یقین
میکند که این همه کار را یک نفر است بجهت آنکه هرگاه در ملکوتی و پاد
باشد همیشه در آن ملکوت و پادشاه قیام میکنند و خدای
نیامند و هرگاه در شهری و دو عالم باشد و همچنین در یک محله
و و که خدا در یک خانه و در یک بانو نعوذ بالله بوده باشد همیشه
مابین ایشان قیام است و **بیل** بلکه اگر خدای دیگر بود از
جانب آسمانی بعضی و کتابی و دینی و مذهبی بیاید و مرد را

و اما نانی که بجهت آنکه خداوند عالم باید فیض بر ما باشد بلکه بجا
خداوند عالم فطرتی که هر کس در وقت اضطرابی که اوقات
فکر نیست بی اختیار اعانه او خداوند یکتا میجوید و بعضی
خدا هیچ کس را در نظر عنایت او **اینها هم** آنکه خدایا مرکب
سنت او چیزی بنظر اهری مثل با و دست و سر و گوش و پوست
و استخوان و نه اجزای باهی مثل انسانا جسم نیست یعنی چیزی که طول
و عرض و عمق داشته باشد و عرض نیست یعنی مانند یک دیو و طم که
جسم که اینها را دارند و مکان و جایی از برای خدا نیست بجهت آنکه مرکب
محتاج به اجزا و جسم محتاج به کما و عرض محتاج به محل که با و بر باشد و
خداوند عینا الله شد که محتاج باشد و هرگاه اینها را یکی دیگر جدا
قرار دهد خداوند عالم اوست و مثل و مانند و معین و وزیر ندارد
بجهت آنکه هرگاه شیره و دیر داشته باشد محتاج خواهد بود و خداوند عالم
دید و میشود نه در دنیا و نه در آخره و هرگاه خداوند شود معلوم
میشود که خدا را مکانی هست و ازان نفی احتیاج لازم می آید
بنی آنکه حق تعالی محل حادث نمیشود یعنی لذت و دردم و خواب و حرکت
و سهو و نسیان و جوانی و پیری و خستگی و برای ذات مقدس او

سنت

سنت بجهت آنکه هر آنها نفس و جیب است و باعث عجز و احتیاج است
و دیگر آنکه حق جل و علا در چیزی حلول نمیکند و داخل نمیشود و میشود
چیزی ظاهر نمیشود و با چیزی اتحاد ندارد **و دیگر** در هدایت بدانکه عدل
ارضاقت و فعل خداست یعنی خداوند عادت و راست و در رفتار و دست
کردار و ظلم نمیکند و بدون استحقاق مواضع و عقاب نمیکند **مصل**
بنی در بقوت است یعنی باید اعتقاد کنی که واجبیت و عداوت خود
که پیغمبر بریندگان بفرستد و پیغمبر محمد مصطفی این عبد الله این
این عبد مناف است و دلیل بران اینست که حق تعالی و انشا و اصلاح
مجددون و انشا و اصلاح و چیزهای دیگر محتاجند به معاشرت با یکدیگر
و در معاشرت الهیه بعدی یکدیگر واقع میشود و در محاسبات و حساب
حق و رفع دعاوی مشکله که در میان مردم و میدهد که در علاج و
اینها طریق و صریح است که موافق حق و حقا باشد و عقل در بیاری اینها
ما جز است پس ایاد است که کسی بغایت خداوند عالم باشد که هر آنها
بدانند و انظام دهد و نداد و فشره و افش کند و علم او از جانب
باشد که ارشاد بریندگان کند **و دیگر** آنکه چون افعال خداوند
بی فایده و هزین نیست و از برای خلق عالم و آدم باید مقنونی که

باشد و هم دردم و الم و درخ و گذشت داشته باشد و لذت تمام نشود
که آن هفت خواهد است و هر زمان بریت مجید و چون معلوم میشود
در موهبت استحقاق و مرز برای عمل باشد و استحقاق صلاحی پس بدگاه
یکلیف کرده و بریندگی و عبارت که چند روزی که در دنیا هستند بعد از
مستول کردند و بعد از آن که به هشت داخل شوند با جبر العین هم
اشوش و با احتیاج و نیکان هم دوش و با انواع ميوها و نعمتها و لذت
دوش و با انبیا و اولیا هم تشبه کردند و خوشحال باشند که
جزای اعمال و موهبت طاعات و عبادات ایشان و چون طریقه
تکلیف و مستحق کامل موقوف اعلام و اعلام جناب مقدس الهی است و
و کامل بدگاه آن استقلا و فایده این معنی نیست که برامون سزا
کلیزای اوست آمدن و از درگاه او مصلیه معلوم کنند پس ناچار
که از جنس بشر شخصی را برگزیند که برسانستی هم با داشته باشد و
هم با آن جناب مقدس تا آنکه او را خدا نماید و بریندگان برساند پیغمبر
و دیگر در پیغمبر چند شرط است اول عصمت یعنی از کثرت
سرزنش و خطا نکند نه در ظاهر و نه در باطن و سهو و نسیان
و از موشی خصوصا در احکام دین بدلیل اینکه پیغمبر حافظ شرع خدا

آوردن

خداوندگار باشد در نظر باشد و بر معلومت که خلق کردن میدکرا
از برای احسان کردن باینها و کمال از برای خودش و منتفع شدن از آنها
بجهت آنکه خداوند عالم برفاقت است و در محتاج پس باید برای نفی
که بریندگان برساند و فیتی که بایشان عاید شود و این در دنیا میشود
بجهت آنکه در دنیا بغیر از نعمت و الم و دردم و غم فنا کای چیز دیگر نیست
و هر چه بنظر لذت می آید هیچ یک لذت نیست بلکه در دای دردهای
جسدند مثل نان خوردن و دای کرنگی و آب خوردن و دای تشنگی
و جماع کردن و دای دروغ شدن می است در محل خود چنانکه
بول و فایده هر کدام جمع شدند از او میدهند تا آنها بر و ریزند
و در دوشی که آنها لذت باشد هر کدام هزار الم و دردم و غم موجود است
که آنها را با بی تا او بچندند یا اینکه بر دوی فانی میشوند و اگر
کسی صد سال عمر کند و بلدت بگذراند در وقت مردن مثل خواب
دیدن از برای او چیزی نیست پس نمیشود که عرض خداوند عالم
خلق کردن بدگان از فیض خالی نیست پس باید خلقت ایشانرا
برای فیض همیشه که لایق خداوند باشد کرده باشد و چون این
دنیا بالقره و فانیست پس باید جای دیگری باشد که آن ابدی

باشد

و امین و حی اوست و واسطه میان او و خلق است و بدون
محل اعتقاد عیناً نشد **و دیگر** آنکه افضل و اعلم از همه است باشد
سیدم معجزه است بعضی کاری بکند که سایر خلایق با و خارج باشد
از کردن مثل آن و از افعال مخلوق نباشد مثل سخن و شعله
و چشم ندانی و هر کاری که میکند هیچکس نتواند کرد **فصل**
سیم از معجزات عباد الله است بدانکه اسم شریف انتخاب محمد و کثیر
او ابو القاسم و لقب او مصطفی و ولادت او در ده و ششم
هفتم و سبع الاول در عام الفیل در ایام نو شیران عادل اسم
مادرش آمنه بنت وهب نقش انگشترش استبدان الاله الاله
و اشهد ان محمداً رسول الله و نوحات او با نفعه و اولادش
هشت نفرند و عمر شریفش شصت و سه سال و روز و فاضل و روز
دو و شصت ماه صفر یاد دوم او محبت در مدینه مشرفه بر من می
و مدفن مبارکش در مسجد در وقت پادشاهی هر گل بود در باب
علی بن ابی طالب **فصل** و شک و شبهه نیست در اینکه انتخاب
منزل و دعوی پیغمبری کرد و در حق آن معجزه هم ظاهر
و معجزات انتخاب ۴ زیاده بر آنست که توان داشت اما چندی

که از

که از هر چیزی جدا و نظرم روز و تر میزد می شود و معجزات اول
قرآن مجید که هر کس علم می رسد است که قرآن از جناب اقدس
نمود که از کاه و های بود که اهل آن زمان بآن شربت داشتند و شربت
مثل آنکه در زمان حضرت موسی علی نبیاء معجز شربت داشت و ساحران بسیار
بودند که کارها میکنند حق تعالی معجزه جناب حضرت موسی را اذان جوده
اما بقوی که از دست هیچ کس بر نیاید آخر چنانست که انری از آنها با
خاست و همه داشتند که بغیر از خود و ده خدا چندی دیگر و بآن تسبیح
ایمان آوردند و جان خود را همراه خدا دادند و ترسیدند که در خون
میکشد و هم چنین در زمان حضرت عیسی حکمت و لیاقت بسیار بود مثل فلا
و حالش که در های بسیار که از او می کردند و از او های برین جان
میکردند حق تعالی بعضی معجزه داد که همه عاجز شدند مثل مرده چیدن ساله
و زنده میکرد و کوه را در ناله و استقامت میداد و از او های پسین غرض را می کرد
و همچنین در زمان حضرت یسوع صفاقت و بلافت شایع بود و عمر مبارک با یکدیگر
شهرها و کلمات نفع میگفتند و با آنها سخن میزدند جناب اقدس الهی جل جلاله
قرآن را نازل نمود بجهت محمد و معجزه کرد که به پیغمبری نیک دادند
مانند این قرآن را بدید و اگر انما می توانستند بیاورند این را بلا عجز

معجزه

تو امید دارند و کشته میشدند و اهل و قبال خود را با سیر می نمودند
هر کس اندک فحش اورد میداد که فوق بسیار میان قرآن و سایر کلا
هست **و دیگر** آنکه هر کس یک کتابی را بکلی میخواند در هر روز یک بار
ارخواستش میزهر میکرد و دیگر میخواند بخواند و قرآن مجید را هر چه
میخواند شوق بخواندن بیشتر میکرد و بیشتر تر میشدند **و دیگر**
جناب پیغمبر را چنان ملک نزفت و در میخواند و جز نوشت و بیاید
بزرگ شده و در میان قوم ظالم نشو تا کرد و او ای چنین اذان بخار ظاهر
شد بغیر از آنکه از جانب حضرت عزت باشد **و دیگر** راهی ندارند و صفات
حسنه محمد پیش از آنست که در کتابها قرآن نوشت و همین برایست که
ملاحظه کند و برینند که هزار سال و کثیری بسیار همه علما و فضلا
عظیم الشان در هر زمان در علم محمد بن عید الله فکر میکنند و شرح
از آداب انتخاب هنوز بجای نرسیده اند یقین میکنند که این نشانه
ارجاب خداوند عالم و از انجمله قرآن مجید که سالهای سال جمیع علما
هر عصر در آن فکر میکنند و فقیرها نوشته هنوز بقطره از در پای او
و همین معجزات که پیغمبری انتخاب معلوم شده است و است کونی انتخاب
معلوم است که بعد از امام و پیش از ای خلق در امور دین و دنیا

2

حضرت

حضرت امیر المؤمنین ۴ است **فصل** در امامت دوازده امام است علیهم
السلام **و دیگر** امام و خلیفه و جانشین محمد ۴ بلا فاصله حضرت امیر است
اسم مبارک آنحضرت علی است و کثیر او ابو الحسن و لقب شریفش
مرتضی ولادت مبارک او در خانه کعبه در روز جمعه دوازدهم ماه ربیع
در سنه سی من عام الفیل در وقت پادشاهی شهریار اسم مادر انتخاب
فاطمه بنت اسد نقش انگشترش الملك لله الواحد القهار و دوازده
و اشهد و بیست هفت اولاد عمر شریفش شصت و سه سال بود
در روز دوشنبه شب یکم شهر رمضان المبارک در سال هجرت
وفات انتخاب بود مدفن مبارکش نجف اشرف قابل بعون او این
لحم علیه القدره و العذاب است در وقت پادشاهی معاویه ملعون
در بان آنحضرت قبر و سلمان علیهما الرحمة بودند و بعد از جناب
حضرت امیر فرزندان بزرگوارش حضرت امام حسن امام و پیشوای خلق
بودند بلا فاصله اسم مبارکش حسن کثیر اش ابو محمد لقب شریفش
و یکی مکان ولادتش مدینه مشرفه در روز دوشنبه نهم ماه رمضان
المبارک سنه ثلثین من الهجرة در ایام دولت بود و نقش انگشتر او
الغرة فیه ما درش فاطمه زهرا علیها السلام و جرات انتخاب شصت چهار

است

اولاد امجاد پادشاه نقر عمر شریف آختاب چهل و هشت سال روز
وفات او پنجاه و هفتم شهر صفر المظفر در سنه پنجاه و هشت یافت
در مدینه مشرف سبب در هر یک که بعد از آن بود که او را دادند
شریف آنحضرت در بیع است در ایام دولت معاویه ملعون در بان
آنحضرت سقیفه است و بعد از او را در بزرگوارش حضرت امام حسین
پیشوای خلق است بلافاصله اسم مبارک آنحضرت حسین کینه اش
ابو عبد الله و نقیض بشید و لا تش در مدینه طبریه در روز پنجاه و
سیم ماه شعبان در سنه چهارم از هجرت در ایام دولت پادشاهی بود
مادرش فاطمه زهرا نقیض کنش الله بالغ امره و جانشین نقر عمر
شریف پنجاه و هشت سال و روز و فاش روز و شنبه در روز چهارم
سنه شصت و یک فاش شهر ذی القعدة و العید و العید و العید
در کربلا است در ایام پادشاهی معاویه ملعون برید علیه الله و العید
بود در بان آنحضرت و شید هجری و بعد از آن روز بزرگوارش حضرت
امام بنی العابدین امام جانشین است بلافاصله اسم شریفش
علی کینه او ابو الحسن و لا تش در مدینه طبریه است در روز یکشنبه
سنه سی و شان المعظم سنه سی و هشت در وقت پادشاهی جد بزرگوارش
المؤمنین اسم مادرش شاه زنان نقیض کنش حبیبی الله کل نعم و عجزی و

اولاد

اولادش پادشاه نقر عمر شریف آختاب چهل و هشت سال بود در روز شنبه
و او از دم شهر حرم الحرام سنه فاش در مدینه مشرف و فاش فاش و فاش
و فاش سم و ادن هشام بن عبد الملك علیه السلام مدفن شریفش در بیع
در وقت پادشاهی و لدین عبد الملك ملعون در بان آنحضرت ابو جابر
بلخی بود بعد از آن حضرت روز بزرگوارش امام محمد باقر امام
و جانشین است بدون فاصله اسم شریف آنحضرت محمد است کینه او ابو
لقیض شریفش باقر کان و لا تش در مدینه طبریه در روز و لا تش و
سیم شهر صفر المظفر در سنه پنجاه و هشت سال از هجرت و روز و لا تش
اسم والدش امام عبد الله بن الحسن نقیض کنش المعز علیه السلام
حد و روز و فاش و روز و لا تش و روز و فاش و روز و فاش
روز و فاش و روز و فاش شهر ذی القعدة سنه یکصد و ده مکان فاش
مدینه سبب و فاش سم و ادن هشام بن عبد الملك ملعون مدفن
در بیع در روز و فاش بود اسم در بان آنحضرت جابر حقیقی است بعد
از آن امام جعفر صادق امام و جانشین پدر بزرگوارش بلافاصله
اسم شریفش جعفر کینه اش ابو عبد الله نقیض صاف کان و لا تش
در مدینه مشرف روز و لا تش روز و شنبه هفتم ربع الاول سنه

آنحضرت محمد بن قتل بود و بعد از آن حضرت امام رضا امام و جانشین
و پیشوای خلق بلافاصله است اسم مبارکش علی و کینه اش ابو
و نقیض صاف کان و لا تش در مدینه طبریه در روز و فاش شهر
شهر ذی القعدة الحرام سنه یکصد و چهل و هشت در ایام دولت
مضور اسم مادر آختاب ام البنین ام الولد بود و نقیض کنش
آختاب انا ولی الله بود و جانشین کینه او اولاد آنحضرت سمرقند بود
عمر شریفش پنجاه و یک سال روز و فاش در روز و شنبه هفتم ماه
صفر سنه یکصد و سه محل مدفنش در طوس سبب و فاش
بسم ما مود علیه القعدة و العید بود پادشاهی ما مود له بود
در بان آنحضرت عمران بن فرات بود و بعد از آن روز و فاش امام محمد
علیه السلام بلافاصله است و جانشین است و پیشوای خلق است اسم
شریف آنحضرت محمد و کینه اش ابو جعفر نقیض حواد و ادب اسعاده
در مدینه طبریه در روز و فاش شهر ذی القعدة سنه یکصد و
ونج در دولت بانکت محمد الاین اسم مادرش خیمه زن است و نقیض
کنش اکثرش المهین عسکری و وجه اش امراته عدد الترابی
اولادش چهار نفر بود عمر شریفش بیست و پنج سال بود و روز و فاش

و سر و وقت پادشاهی مروان بن عبد الملك اسم مادر آختاب
روز و نقیض کنش اکثر آنحضرت الله خالق کلشی عدد و فاش
و روز و فاش اولادش ده نفر بود مدفن عمرش شصت و پنج سال
ایام و فاش روز و شنبه سنه یکصد و چهل و هشت
و فاش مدینه مشرف سبب و فاش کور و زهره و فاش مبارکش
در بیع است در اوقات پادشاهی هر یک از شد علیه القعدة اسم و
بان درش مفضل ابن عمران و بعد از آن حضرت امام موسی
امام و جانشین پدر بزرگوارش بلافاصله اسم مبارک
موسی کینه اش ابو ابراهیم نقیض کل علم و لا تش سبانه
که و مدینه مشرف و در یکشنبه هفتم شهر صفر المظفر در سنه
یکصد و بیست و هشت در ایام دولت ابراهیم ابن ولید اسم
مطلوب حید ام ولد نقیض کنش کن بن ابراهیم علی خذ به عدد
و فاش مظهرش برای جبار عدد اولادش سی و هشت نفر و فاش
شصت و پنج سال بود و روز و فاش روز و فاش شهر ذی القعدة
یکصد و هشتاد و سه محل و فاش در بغداد بسم هارون الرشید ملعون
شد مدفن آن بزرگوار در مقام بر نقیض در روز و فاش در بان

آنحضرت

شهر دوم شهر رجب در سنه دویست و بیست سال خل و فاش
بغداد سبب وفاتش هم معتصم علیه اللعنه والعذاب بود در این
آنحضرت عثمان بن سعید بود **بعد از آن** فرزند او امام علی النقی
امام و جانشین اوست بلا فاصله اسم شریف آنحضرت علیه السلام
ابوالحسن لقبش هادی و لادش در مدینه مشرفه و در جمعه دهم شهر
رجب در سال دویست و بیست دو در ایام پادشاهی سامون علیه
اسم مادرش سمانه نام ولد و نقش نکش حفظ العهود و مراعات
المعهود عدد از او پیش سر بر واحد عدد اولاد اجدادش نه فرزند
عمرش چهل کیل بود و وفات آن بزرگوار در روز شنبه سیم
شهر رجب در سنه دویست و چاه و چار اتفاق افتاد مکان
وفاتش در خانه خودش و در سنه هجری سبب وفاتش هم معتصم
لعنه الله بود اسم و رایش عثمان بن سعید بود و **بعد از آن**
فرزند او امام حسن شکریت ۳ امام و جانشین آنحضرت و فاصله
اسم شریف آنجناب حسن است کثیر اش ابو محمد است و لقب مبارکش
عسکری مکان و لادش مدینه مشرفه در روز چهارشنبه شهر رجب
سنه دویست و سی و دو در وقت پادشاهی و افق این معتصم اسم

مادر

مادرش حدیث نام ولد بود نقش نکش انا لله شهید بود و در سنه
آنحضرت سر بر واحد عدد اولادش یک پسر و یک دختر عمرش
بیست و هفت سال بود و وفاتش در روز جمعه هفتم رجب الاول
در سنه دویست و سیست سال در سنه هجری بود سبب وفاتش
معتصم علیه اللعنه بود مدفن شریفش در مدینه مشرفه است
پادشاهی معتصم با حسن بود اسم و رایش عثمان بن سعید
بعد از آن ولد امجد او امام محمد مهدی صاحب العصر و الزمان
صلوات الله علیه علیه بود اسم او محمد است کثیر او ابو القاسم است
لقبش مهدی و لادش سمرقن رای در روز جمعه نیمه شعبان در
سنه دویست و چاه و پنج شد و در ایام پادشاهی معتصم بود و کل
بود اسم مادر آنحضرت فرح خوارن بود نقش نکش انا الحجة الله
ارضا است و زوجه آنحضرت انفسه ان الیه است اولادها همان
مدت عمرش و اخلاوند نام میداند غیب آنحضرت در هر ایام
شد و در ایام پادشاهی معتصم علیه اللعنه والعذاب جناب اقدس الهی
نزد یک کند و چشم شبها را بجال بکاش و روشن گزاید و حق و حاکم
الظاهر و زمین را بر او عدل و داد گرداند **بدانکه** وجود امام نیز مثل

وجود معجز و عجیب و دلیل بر وجود آن همانند نیست
که گفته شد **مقدمه** در معاد است **بدانکه** باید اعتقاد کرد که
که با جمیع و ذرات عود میکند با بعد از مرگ و پاداش اعمال
سپرد و نیک کردار و بد کردار بخیر خود برسد بدلیل عقل و نقل
هر دان و دلیل عقل را حقیقتی که خداوند عالم حکیم و عادل و قادر است
ببین میکند که معاد هم خواهد بود بجهت آنکه خلقت عالم و آدم عیست
و باید عرقی فایده در آن باشد و آن فایده باشد که عاید مخلوق
بجهت آنکه جناب احدیت بی نیاز و عادل باید ظالم که در دنیا ظلم
مطلوب کرده و از آن مظلوم را اوتظالم بگیرد و مظلوم را بدرجه عالی
نقشه بر سرش برساند **و اما** دلیل نقلی یعنی اجماع همه معجزین
و اهل دینیت و از اول قرآن تا آخر قرآن و همه کتابهای آسمانی
براست و احتیاج بذکر آن نیست و باید دانست که معاد جسمانی
هست یعنی همین روح بدن باز تعلق دارد و بعد از خود میکند
و هیئت خانه جسمانی است که در جنات و سیوها و جودها و صفوها
و انواع و اقسام و در جنات و در سیوها و جودها و صفوها
کند و در اوست و حتم جایست بر آتش و در جبهه ها و گردنهای

کران

کران که در دین است و در دنیا است و خود که ای ناگوار
از سببهای که گفته شد و چون در دنیا فایده که در دنیا است
همه دنیا که از این که گفته شد و صحبت شیطانی و انواع غلبه های گوناگون
و هر که را که معاد جسمانی را کند کار است و انکار کردن چنانچه
و پیغمبران است و هر که را که انکار کند از پیغمبران میکند کافران است
احوال بعد از مرگ بسیار است که خدا و پیغمبران خبر داده اند و نقل
از قیامت و چه بعد از قیامت مثل کلمات مرتکب بظلم و فحش یعنی
نابین دنیا و آخرت از سوال نمیکرد و بیکدیگر مهربان و وفادار
و فقیه و دوزخ و فحش خود اقل مرده و جمیع جاندار است
ملا که آسمان و جمله زمین و فحش خود و فحش و انکه شد خلیف
و حقیر و فقیر و خائب و در راه و بی یار و خوار و کوفت و ضعیف است
و غیر اینها آنچه در قیامت و قبل از آن واقع شود پس ای برادر
خیم و گوش خود را و آگن و احوال و ذریع خود را درست کن که
خلاق تو برای همین شده و درین شیطان اولین چرخ را محور
و غافل شو که طاقت آتش جهنم را نداری اما و انا لله و انا الیه
من انار و در وقتا الله بجز مرا فتنه الابرار بحق و انا لله و انا الیه

این

با اعتدال **باب** در بیان آنچه ناقص و مشکوک و منوط
و آن چند چیز است اول و دوم بول و غایط است هر که مان
موضع طبعی آید یا از موضعی که طبعی است آید یا از موضع غیر
طبعی آید یا از اعتدال موضع طبعی و اگر علیا شرط عادی شدن
در اینجا مکرر و ماند و اگر از موضع غیر طبعی آید و موضع طبعی
نشود باشد عدم نقض خالی از عیب نیست و احوط بقض است
و اگر مکرر آید بجهت آن معتقد بیرون آید چنان این برای
غایطان بواسطه اشتغال بی اثر اگر بجهت او فضا نشود
میشود بجهت نام است اگر از معتدل خارج شود فضا بی که از موضع
آن بیرون آید ناقص نیست **باب** در خالیت بجهت دفعال
عقلیت بشتم استحضار است هر ضم که باشد و همچنین حق
حقیق و فضا بر ناقص و معصوم و موجب می باشد و اما
مندی و بولید شدن و هضم و غیره و بیرون آمدن
یا سنگ دفع یا هضم یا خون یا بول یا ادری یا خون و غیره
مشکوک **باب** در آداب خلوة است واجبست در حال
تخت نشستن بطریقی که بنشیند کسی عورت او را که حرامست و بی

او و اگر کسی نیست پوشیدن عورت ضرورت نیست و پوشیدن او زن
و کثیری که جماع او جایز است واجب نیست و در عورت خلافت
و اقوی قضیب و بیضین است و همچنین غایط و احوط پوشیدن نا
تازانو و حرمت رو بقبله و پشت بقبله کردن بدن و دفع در حال
تخت و استقبال و دفع تنها بپوشیدن تنها بپوشیدن ترکست و همچنین
در استسبار و اما استسبار احوط است که حکم آنرا مثل حال تخلی این
و مکرر هست و بیاید کردن در حال بول و در مقصود اقباب و ماء کرم
خروج بول در حال بول بی مکرر هست و همچنین استقبال اقباب و ماء
در حال غایط و مکرر هست بول کردن در زمین سخت و آلوده بلکه نفوذ
نیز با این حال و مکرر هست بول کردن از بلندای مثل باغی پایین و بی
و بر آب مطلقا بلکه نفوذ در آب آلوده نیز مکرر هست و مکرر چاه و شاد
و کنایه ها و سرچاهها و در پایانی که در زمین نازل میشوند و در صورت
میوه دار و بر سر ترها و مکرر هست بسیار نشستن در مظل و غوره و
در آن و مساو آن کردن و تکلم کردن کراهت ندارد و ذکر خدا مکرر نیست
و احوط است که آهسته ذکر کند و قرائت قرآن نیز ضرر ندارد و
حکایت ادان نیز جایز است بی کراهت و مستحبست چنین و اختیار کردن

استرا

مکان مناسب بجهت عقلی یا بنگاه از نظرها بیفتاند و مرتفع و پست خاک
باشد و مستحبست که سر خود را بپوشاند و در وقت رفق پای چپ
پیشتر ارد و در وقت بیرون آمدن پای راست را و اگر هوا باشد در وقت
تختی اول پای که میگذارد بجهت نشستن پای چپ و اول پای که بر میدارد
پای راست است و ادعیه که خوانده است بخواند و بعد از بول کردن
بعضی واجب میداند و استسباب خالی از عیب نیست و در کیفیت استسبار
خلافت اکثری برینست که باید سه مرتبه مسح نماید از معتدل تا پنج
دفعه پس سر بر سر از آنجا تا جبهه ششم پس سه مرتبه بکشد او را و
بعضی گفته اند باید آنقدر دست بمالد که آنچه بول در خروج باقی مانده بیرون
آید خواه که از دست دفع حاصل شود یا در نزد این قول خالی از عیب نیست
نیت اگر چه قول اول احوط است با دانی که نخمس مرتبه و اطهر است که
مسح و ضرر ندارد اگر کسی که باشد جایز است و بعد از استسبار شستن با کوب
از نخج بول آید و نازد که دولت یا نه پاکست و بجهت خروج آن و ضرر
باطل میشود و اگر مشکوک که آیا استسبار کرده یا نه حکم بپهارت آنرا مثل
مشبه و الحاق او یکی که استسبار کرده یا نه از عیب نیست **باب** در
شستن خروج بول اگر خواهد چیزی که مشروط بپهارت است بجا آورد و

آنها پاک میکند و استعمال آب بدو مقدار آنچه بجهت استسبارت کافیست و در وقت
شستن آن احوطست و احوط آنست که سر بپوشد باشد آب بغین بجهت
غایط اگر اطراف آن نجس شده باشد و بعد از خلافت عاده کرده باشد
که از آن آب بشوید هم نجس است و اطراف آنرا و اگر تعدی نکرده باشد
نجاست میان شستن با آب یا غراب او سنگ و عذآن و اگر از محل
کرده باشد و لکن از محل عاده نکند شستن باینست بعضی باینست که اگر از آن
و بعضی او را نجس میداند و اول احوطست **باب** اگر استسبارت نماید
بین نجاست و آنرا از ابل نماید و مراد از آن آن حوزده است که اگر
باغی آب پاک کند باقی میماند و از آن پاکست و در استسبارت که
از آنرا نجاست ضرورت نیست و اما چیزی که استسبارت آن میشود بدانکه غیر
در آن چند امر است **اول** اگر آن چیزی نجس باشد یا نجس نباشد **دوم** آنکه از آنجا
که از زمین آن میشود از قبیل اجسام صغیر مثل شن و خوار و مثل
سنگهای بزرگ که میتوان نجاست را با آن پاک کرد و مثل خاک و خوار
از چیزهای دیگر بجهت انفضال اجزاء آن نجاست را بر نمیدارد **سوم** آنکه
و استخوان و چیزهای خرد فی یاقوت طاهر یا غیره امره و سایر امور
اعتباری در شستن آن برای او شده باشد استسبارت بجمع آنها حرامست و اگر

مركب آن حرام نبوده یا ظاهر میشود یا نه خلافت و عدم حصول جهاد
خالی از توقی نیست و سئو که استعمال شده اگر چنین نباشد استعمال شود
و احوط تركت و احوط است که آن جسم که آن استخفا میکند خشک باشد
و لکن لازم نیست و اگر ستر بر سر بپوشد عین نجاست بر طرف نشود باید
و باید در ماله تا زایل شود **و اگر** کمتر از سر بر سر زایل شود اگر کفها همان
خالی از نجاست است لکن احوط تمام کردن ستر بر سر است و در کفها
یک تن ستر که بر سر بر سر نشود مثلا اشکالت احوط است
آن اشکالت **و اگر** اول استخفاء از بیرون خارج نماید و در
غایب جمع میان آب و غیر آب نماید و اگر جمع نماید اختیار آب نماید
و اگر استخفاء بدست راست و بدست چپ در آن جاری باشد که اسم
یا یکی از آنها را یا ظاهر بر آن نقش است و این در وقت که ملوث
نجاست نشود و الا حرام است چنانکه گفته اند بلکه اگر بدان و قصد
اهانت چنین کند کافر میشود **فصل چهارم** در کیفیت وضو است و آن
آن در آن واجب و وضو هفت است **اول** نیت است پس اگر در حال
فحلت بجا آورد غسل صحیح نیست و واجب در آن نیت قصد در دست
پس اگر بجهت ریاء بجا آورد وضو باطل است و اگر از خوف عقاب و ا

نیت

نیت بجا آورد غسل صحیح اگر نیت نیت حاصل شود یا بر احوط و اگر نیت
نیت نیت یا ریاء پس اگر باعث اصل یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت
و هر دو با هم داعی بر غرض باشد پس وضو ناسد است و اما اگر نیت
داعی اصلی نیت باشد لکن باید آن نیت باشد باشد جامع از غلما
آن غلما نیت نیت می باشد و آن احوط است لکن صحیح نیست در آن حال
عبادات در این احکام حکم حکم وضو باشد و اگر مراد داعی یا نیت
یا نیت ضم نماید مثل که خوردن در روزه و اعلام در تکیه در غسل
مستطع یا ضاء آن مطلقا با وضو اگر مقصود اصلی نیت باشد و الا
بلا حیدر قوت و احوط ضار است و اگر قصد کند امر یا جمعی که لازم
آن غفلت مثل سرد شدن بدن و غسل یا وضو مثلا اگر واجب است
نیت باشد احتمال است بعد نیت و آیا لازم است وضو واجب در
وضو مستحب یا نیت نیت است که وضو نیت بلکه نیت تنها کافی
و همچنین واجب نیت وضو دفع حدث و مباح بودن نان مثلا
بنا بر احوطی لکن احوط است و واجب که مقادیر باشد نیت در نیت
دست شستن اول جزوی یا نیت و اگر مقادیر نماید با شستن دست
قبل از شستن دو که سنت است یا مقادیر یا مضاعفه و استئذان یا نیت

نیت

واجب است از هر حکم نیت و احوط نیت نیت عبادت از داعی و باعث
بر عمل بر ظاهر که نیت ضرورت **دوم** از واجبات وضو شستن
بر دست و حد آن مجب بطول از دستگاه موات تا رخ و مجب عرض هر
قدیر که بگوید آنرا انگشت ابهام و انگشت میانه پس اگر در طرف نشانی
او موی نباشد تا واسطه سر این از رخ می کشد شستن آن لازم نیست
و کسی که پیشانی او موی بر آورده باشد یا پیش سرش موی نداشته باشد
با انگشتش بسیار بزرگ باشد یا بیاد کوچک بوده باشد در عین دو
رجوع بسوی الخلقه میکند و زیاده را بجز که نیت از دو واجب است
آن اگر چه بعضی مواضع را بعضی حکم بوجوب کرده اند و بشتر که پوشیده
شده از موی دینی یا موی بدن یا بر میان یا خوان شستن آن واجب نیست
هر چه موی تن باشد یا نه و اما اگر بشتر ظاهر باشد از میان موی
اگر در شستن آن محتاج بخیل نباشد آنرا باید شست و الا فلا بنا بر احوط
و لکن احوط شستن آنست **سیم** از واجبات وضو شستن دستها است
از رخ تا سر انگشتان و مرفق را با الا که باید شست و مرفق را باید شست
از آن مزایب القدره باید بشوید و واجب در شستن دو دستها
است که در آن از لطف بعضی ابتدا با لطف و هر جزئی از اجزای روده

لا بد نیست و آن احوط است لکن ظاهر اقامت است و اما علی هر جز
اول و اگر داعی از رسیدن آب پیشتر روایت باشد باید آنرا
نماید با حرکت دهد تا آب بر آن برود و در جاهای زیر ناخن احوط
از آن لغات و لکن عدم وجوب خالی از قوه نیست و اگر موی دست
بسیار باشد که محتاج بخیل باشد در رسیدن آب بر بشتر احوط بخیل
کردن دست کردن و دست مالیدن بر دست و اجابت و جایز است
رو برون عضو در آب بغوض آب ریختن و شستن اعضا واجب نیست
الا که بشتر وضو نیت سنت است و مضایق او برای مردان در شستن
دستها آنکه در شستن اول ابتدا با ظاهر دماغ نماید و نتان بکسر آن
و جوی در شستن دوم حکم را منکسر میداند یعنی مردان ابتدا با لطف و زن
بظاهر **چهارم** از واجبات وضو مسح است و مسح نیت و احوط
سر انگشت است و مسح مؤخر کافی نیست بلکه پیش را باید مسح نمود
و لکن لازم نکرده است که مقابل پیشانی را مسح نماید اگر چه احوط است
و ابتدا با لطف مسح سر احوط است و عدم وجوب آن خالی از توقی نیست
پنجم از واجبات وضو مسح با حاک است از سر انگشتان تا کعبه که استخفاف
بر آمدن در شستن است و ابتدا با سر انگشت احوط است لکن مکرر یا نیت

نیت

و در هر من مسی کافیت و در طول کافی میت بلکه باید از سر انگشتان
تا کعبه جز برای نذارد بلکه باید بقدر خطی از سر انگشت تا کعبه لا اقل
کرده باشد و واجب است که آن خط راست بوده باشد و احوط اینست
که باطن دست مسی نماید و جوارش را باها را بیکدست خالی از قوی
میت و لکن خلاف احتیاط و باید مسی بر روی آب وضو باشد و با
نازه جایز نیست و اگر بر روی آب وضو بود نماید باید از سر انگشت
و بعضی موی او را نیز داخل میدانند و بعضی از سایر مواضع وضو نیز
جایز میدانند و فرق میت میان مسی بر روی آب وضو و میت
آنکه باشد یا نه با وجوب و اگر در دست موی بوده باشد جایز نیست
که از مواضع دیگر اخذ نماید و اگر بر روی در مواضع وضو نمانده باشد
وضو او نسیر میگردد و اگر ممکن شود مسی بر روی آب وضو در وضوی
و اگر حجتی در ابدی حراده یا بخوان مسی بر روی آب وضو املا ممکن
در وجوب نیم وضوی یا مسی آب بعد خلافت و احوط مسی است
اگرچه قول نایب خالی از قوی میت و اگر بر محل مسی بر طوی باشد اگر
رطوبت زیاد است که اگر بر روی آن مسی کند نمیکند که مسی آب
وضو کرده باید آنرا خشک کند و اگر مراد باشد خشک کردن ضرورت

و واجب است مسی کردن بود بر سر و مسح بر جایز نیست بدون
و مسح بر موی بیش سر که اندک سرگزشته باشد جایز است **فصل ششم**
از واجبات وضو و تلبیسات و واجب است مقدم داشتن دو دست
داست و آنرا بر دست چپ و آنرا بر دست سر و آنرا بر دست چپ
مسح بایست راست را بر پای چپ بنا بر اقرب و اگر قوی یا قوی
کند بر میگردد و جزوی بلکه فراموش کرده بجای آورده با آن بعد آن
تلبیسات بعمل آمد بشرطی که موالات قوت نشود و اگر در داشت
و دست را فراموش نموده دست چپ را مقدم داشت پس دست
را بر شست که بیادش آمد اقرب اینست که در شستن دست
راست بهین شستن اگر قفا میکند و دست چپ را دفعه دیگر بشوید
مزانیکه هر دو را دو مرتبه بشوید و سایر اعضا نیز همین حکم دارند اگر
تجبیه را فراموش کرده باشد در اینها **فصل هفتم** از واجبات وضو
موالات و اظهار اینست که آن عبارتست از آنکه عضو بعد از
پیش از دست شستن جمیع اعضای سابقه بشوید پس اگر چیزی از
اعضای سابقه بر روی آب بماند و وضویش باطلت خواهد بود
تا جبرائلا ختم باشد یا سهوا و اگر در انباشتن عضو پیش از شستن

حدث نکش اشتباه ندارد و اگر شک در دفع طهارت کند بعد
از حدث باید طهارت بجا آورد و همچنین اگر بداند که هر دو از حدث
شده و نداند کدام مقدم بوده اگر حال پیش ترین دو حالت نداند
و همچنین اگر بداند بنا بر احوط بکند شاید احوط است **فصل ششم**
در بیان احکام جیره است بدانکه بر وضو مسی که باید شست اگر جیره باشد
و ممکن باشد شستن آن موضع بکشد آن یا بفرماید بر وضو مسی
یا بکشد بخیل آب و آن باید اطراف آنرا شست و دوی آنرا مسح
و در بر حکم فرقی نیست میان آنکه آن موضع شسته باشد یا نه باشد
و چیزی بر آن بسته باشند یا سالیه باشند و اگر آن موضع چیزی بر آن
باشد و نتوان آنرا شست اگر قوه دوی ادا مسح میکند و اگر
آنرا بشوید و اگر نتواند چیزی بر روی آن بگذارد و آن چیزی را مسح
و اگر توان آن موضع را شست که بر آن جیره باشد یکی از طریق که
گذاشت باید آنرا شست و احوط اینست که آنرا نداند آنرا بکشد آنرا بکشد
بشوید و اگر جیره در محل مسح باشد یا امکان بر خود عضو مسح
و با عدم امکان اگر قوه آب بر آن بریزد تا محال برسد چیزی که بر آن
با جیره رسید بر محل لازم میداند و از نظایر از قوی میت

سابقه خشک شود ضرر ندارد **فصل پنجم در بیان احکام وضو**
بدانکه واجب در وضو آنکه خود مباشر افعال آن شود و نائب قوی
پس اگر دیگری دوی او داشته مثلا یا ادا مسح کرد بنیابت او و
فاسد است و در حال اضطراب نائب کوفت جایز است بلکه واجب اگر
موقوف اجرت باشد باید داد مگر آنکه منقصر شود از آن با اجاف
در آن شود و بنیابت در میت جایز نیست در هیچ حال و کوفت
استعانت از غیر وضو و مراد از آن طلب کردن آب بجهت شستن
بر دست بجهت شستن و استعانت در آب آوردن و کرم کردن آن
مکروه میت و اگر شک کند در فعلی از افعال وضو آن فعل را با
بجای آورد اگر موالات قوت نشود و اگر بعد از قیام شدن
شک کند در فعلی از افعال وضو التفات آن شک نمیکند
خواه شک بجز آنرا باشد یا غیر آن خواه زمانی طول کشیده باشد
یا نه بنا بر اقوی لکن در جزو آخر احوط التفات و جاب آوردن آن
حرز است تا از جای خود برخواست و همچنین اگر زمان طولی کشیده
باشد و شک در میت مثل شک در سایر اجزای است بنا بر احوط بلکه
شاید احوط است و اگر طهارت بجا آورده بعد از آن شک کند

احوط یا نه این مسح بر جیره است و اگر آن نیز ممکن باشد
 باید مسح بر جیره نماید و اگر جیره بخیر باشد احوط است که بر آن
 با همان حال مسح کند پس دست رو بشوید و چیزی را بر آن گذارید
 باید که بدان مسح کند و جیره که در محل شستن است احوط است
 که مجموع آنرا مسح نماید و اگر کفایت می رسد خالی از قوه نیست و اگر
 خواهد همه آنرا مسح کند خلل در خروج آنرا ضرر نیست که باز آید
 مسح و اگر بر موضع تیم جیره باشد بر روی آن مسح نماید اگر تواند
 کند آنرا و احوط جمع میان تیم و وضو با غسل در صورتی که محل
 خالی از جیره باشد بلکه در صورتی که چیزی بر آن باشد نیز احوط است
 جمع کردن مذکور و کسی که وضو یا جیره ساخت یا بطریق تقصیر وضو
 ساخت پس هر وقت بر طرف شد اظهار محبت و وضو و اما ده لایحه
 نیست **باب دوم در بایا غلها** و در آن چند فضیلت است
 فضل اول در بیان غسل جنابت و در آن سه مقام است مقام اول
 در بیان جنابت و آن حاصل میشود بدین چیز اول خروج معنی
 از قبل از وقت و در خواب یا بیداری یا اختیار یا بغیر آن و در
 شوق و جهل و کینه و شیطنت و اگر در خواب دید که محکم شده لکن

بعد

بعد از بیدار شدن چیزی ندید بر او غسل نیست و اگر متنبه شود و بگوید آیا
 اینجا رفته آمده باشد معنی است یا نه بعضی او را غلها از آن معتبر است و احوط
 است که با غلها غسل نماید و آنرا شستن و وضو بکشد و علامت فتور بکشد
 و جینگی و شوق بسیار باشد و بعضی بوی از معصیت میدهد یا بشکند و بعضی
 خبر از ترش و شکوفه خرماسی باشد **دوم** داخل کردن حشفات در
 یا در بر رفت با هر خواه در خواب باشد هر دو یا یکی یا بیداری باشد خواه
 در شغل باشد یا در وقتی یا در شیاری یا غیر آن بجز در محل غسل بر غل
 و معقول واجب میشود خواه آنرا از وضو یا نه و باطن در محل غسل واجب نیست
 و لکن احوط است و داخل بغیر از حشفه و جینگی است و اگر در آن
 بلوغ می کند یا کسی را او طبعی نماید جماعتی بصریح گوید اندک بوجوب غسل
 بعد از بلوغ و آن احوط است هم چنانکه تا آن وقت بر محل جنابت همین
 دونه ماه مبارک و در میان نیز بوقت بر آن و باقی بودن بر جنابت تا
 مسح و باغت ماند و وضو میشود و لکن بر بعضان می شود در آن حکم قضا
 آن **و اما سایر بیهوشی** واجب اظهار آن است که لکن وضو می شود
 درین حکم و واجب است و لغت ساخته غسل جنابت را در شب و در ماه
 لکن خلافت که آیا و قنقن جمع شست پس در مجموع شب نیست و

و بایست که

غسل میکند یا آنکه وقتش جزو آخر نیست پس وجوب مختص آن
 جزوات تفصیل مقام است که اگر آن جنابت قبل از نماز واقع
 شده است غسل بازمیست وجوب بهیچ آورد و نیست اما اگر نماز
 اگر لازم داریم باید کرد و ضرر نیست بخت آنکه جیره نماز و در دوره
 میباشد خواه آن نماز مغرب یا عشاء باشد یا ناری که بنده
 و متنبه آن واجب شده نیست قریب آنکه اکتفا متواند و لکن قول
 مجموع شب و وقت غسلت حالی از قنقن **مقام دوم** در بیان کیفیت
 غسلت بدانکه واجبات غسل چند مراتب **اول** نیست است و واجبست
 در آن قصد قربت و گذراندن در محل ضرر نیست انا احوطست
 و هم چنین نیست وجوب در واجب و مذنب در مستحب ضرر نیست لکن
 احوط نیست دفع حدث و مباح بودن نماز مثلاً ضرر نیست لکن
 احوطست و یقین اینکه این غسل بجهت جنابت مثلاً با غسل بجهت جنابت
 ضرر نیست پس بدون تعیین سبب غسل بجهت وزن متعاضه
 و هر که حدث از قنقن نمیشود و نیست دفع حدث نمیتواند و اگر
 نیست مباح بودن چیزی نماید که موقوف بر غسل مثل نماز و وضو
 یا نیست مباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن نه واجبست

و نه

در مستحب غسل صحیح نیست و واجبست مقارن بودن نیست با اول
 جزئی از آن و اگر مقارن شدن دست که شست قبل از غسل با غلها
 و استئذان نیست کند بجز بجهت و تاخیر نیست از شستن سر یا بر نیست
 و در غسل از تعاسی نیست را نند اول جزئی از بدن که داخل آب نماید
 باید کرد بجز کبر باقی جز بدن بدون حاصل داخل آب شود و اگر غسل
 با ملامت بجای آورد واجبست استدامت نیست تا آخر آن و اگر موالا
 را بجای آورد تجدید میکند نیست را نند شستن آن جزو مؤخر اگر
 نیست بول غافل شده باشد **دوم** شستن سر کردنست **سیم چهارم**
 شستن نعلین و دست و چپاست و شستن ظاهر بدن کافی است و باطن
 را در شستن آن ضرر نیست و در بین میان ظاهر و باطن رجوع
 بعرف میشود و اگر در جزئی شک کند که آیا ظاهر است یا باطن باید
 آنرا بشوید و جایز است در وقت غسل نعلین کف با غسل بجهت
 و وضو مالیت و کمتر جایز نیست و در همینکه اول شستن وجوب
 میشود **و اگر نعل** در حصول شستن نماید اکتفا با نعلین نیست
 بجز نعلین اگر غسل نعلین نماید پس باید ابتدا سر را بشوید پس
 جانب راست را چپ و او اگر نعلین نعل کند اکتفا با نعل

جایز نیست خواه از روی عمد ترک تربیت کرده باشد یا از روی سهو
 یا از روی چهل و در نفس اعضا تربیتی نیست پس اگر باطنی لازم است
 و بیست و نه جانبی است یعنی بیست و نه اعضا است و چنانچه
 چپ میباشد و هم چنین بیست و نه لکن احوط شستن جمیع آنست
 از دو طرف آیا آنست مرد و فرج زن و دو برونا و هر چه مستطاب
 میان طرفین است حال آنکه این بیست و نه است که باید تقسیم نمود
 را در بیست و نه باشد با اجزای میان آنکه آنها را از هر طرف که خواهد
 اقرب او است و اولی شستن آنهاست با هر دو طرف و هر عضو
 که میشود واجب بقدری از وضو و کبر و شستن تا بقیه حاصل شود
 بشستن این همه عضو و جمیع کردن از هر است و آنرا با سر باید شست
 و تنه و میان سر و گردن شست **بدانکه غسل** بود و وضو میباشد بکلی
 و کیفیت آن گذشت و بگوید از ناسی و آن عبارتست از داخل شدن
 در آبست و دفعه و مراد از دفعه و دفعه شستن است یعنی در عرف گویند
 یک دفعه در آب رفت و دفعه حقیقه پس اگر چیزی را داخل در آب
 کنند و مقدری صبر کنند و بعد جریه دیگری و همچنین تا جمیع
 اجزای اعضا در آب داخل کنند غسل فاسد است و در غسل

نام

از ناسی

از ناسی تربیت ساقط و جمیع عملهای واجب و مندوب را
 از ناسی میتوان نمود و جمیع حالات و نزدیک بودن مکانی که ایستاده
 که ایستاده آب ضروری نیست پس اگر برای خود را بر انداخت و آب
 غسل صحیح است و اگر در آب باشد و خواهد غسل کند از ناسی
 بر بیرون رفتن آب صرف نیست بنا بر اقرب خواه آب ناز او باشد
 یا بیشتر یا کمتر و باطل معتبرند از ناسی نزد رفتن در آب و در این
 باید با هر حرکت دهد تا آب جمیع بدن او را بکشد و غسل تربیتی **مقتضی**
 از ناسی **واجب** هر چیزی که را لغت اندیشد آب
 بر پیش و چرخ و بر باطن حکمی و موصی گذشت و اگر باید تحلیل نماید
 در غسل از ناسی آیا باید در زیر آب تحلیل نماید یا در نزد بیرون آمدن
 نیز میتواند نمود معتد آخرات و موالات داشتن اعضا در غسل
 نیست بلکه در اجزاء اعضا نیز شرط نیست پس اگر سر را در وضو
 و باقی بدن را در آخر وضو غسل صحیح است اگر حدیثی در انشاء اندیشه
 باشد موالات اگر چه واجب نیست لکن سنت است هم در اعضا
 و هم در اجزاء اعضا و موالات سنت است موالات غریبه است و اگر شستن
 اعضا از هم جدا داشت پس اگر شستن سابقه باقیست که شستن

است

پس یک شستن بجهت دفع حدث و جهت کفایت پس اگر نجاسی
 بیک شستن زایل شود و یا در بران لازم نیست و الا یک دفعه
 دیگر بجهت پاک شدن اگر چه بعد از انعام غسل باشد و
 آیا آبی که قصد دفع حدث و جهت آن کرده در سایر اعضا طاهر
 استعمال میشود یا نه اقرب اینست که اگر نجس شده نمیتواند
 در آن اشکالت و احوط اجتناب بلکه احوط اینست که غسل
 پاک نماید قبل از شروع بغسل **و اگر در انشاء غسل نجس شود**
 غسل باطل نیست و اگر چه طهارت محل را شرط دانیم بلی است
 بنا بر این دو شستن یکی بجهت دفع حدث و دیگری بجهت دفع حدث
 و سایر نجاسات و یک شستن کافی است بطریق داخل و وضو
 با نجس بغسل باشد در حکم طهارت محل بنا بر نجس و اما بنا بر
 نجس نظیر محل غسل قبل از آن احتیاط عدم الحاق وضو
 بغسل در فائز قوه است و اگر شک کند در شستن عضو
 از اعضای غسل پس اگر شروع نماید آن نکرده باید آن عضو
 بشوید و ظن کافی نیست مگر بلی اگر کثیر الشک در آن عضو
 باشد التفات میکند و اگر در غیر آن عضو کثیر الشک باشد

بنا بر احتیاط و اگر شستن بجهت غسل نماید حاجت بخود
 نیست و الا لا بدست بنا بر اقرب و موالات اگر چه با لذات واجب
 نیست لکن بیهات که بالعرض واجب میشود مثل صنوبر و دست
 و نحو آن **و واجب است** در غسل با شستن مکلف شدن خود
 جمیع افعال را و متوجه شدن غیر مباشر بودن دیگری و
 با بعضی موجب فساد است و اگر ضروری را می شود جایز مباشرت
 بلکه واجب است و اگر موقوف بر اجرت باشد لا بدست و نیست را خود
 در اینجا حال و اشتغال بر وضو غسل مثل آب بر صحنه کمر و دست نه نجس
 کردن آب گرم نمودن آن و نحو آن **مقام سیم** در احکام
 بدانکه شرط است در صحت غسل اینکه آبی که آن غسل نماید پاک
 بوده باشد و اگر نجس بوده باشد فاسد است خواه عالم بان
 باشد یا جاهل و باید آن آب پاک کننده باشد و باید مطلق
 باشد و مباح باشد و اگر جاهل بوضویت باشد غسل صحیح است
 اگر چه مالک صحیح عوض میشود و آب وضو نیز برین احکام
 چنین است و اقرب اینست که شرط نیست طهارت اعضا خواه
 غسل از ناسی باشد یا تربیتی خواه پاک کثیر غسل کند یا پاک نعل

پس

احوط است که التفات نماید و اگر بعد از شروع بعضی دیگر شک کند آن عضو را با ما بعد از اجل می آورد و اگر بعد از فروغ از شک شک کند در مشق جوفی احوط است که شک او احتیاط در شک شک لکن اگر شک جز آخر معلق آید عدم التفات بشک محل اشکالات و احوط است که آن را بجا آورد و در بن غسل جنابت مثل مرد میکند همان کیفیت که در شک بلکه غسل حیض و نفاس استحاضه و مس میت باین همین کیفیت میکند مگر آنکه وضوئی قبل از آن باید ساخت و آیا واجبست بر مرد دادن تیمه آب بزوجش بجهت غسل او یا نه بعضی درین تامل کرده اند و بعضی تصریح بعمل واجب کرده اند لکن گفته اند باید اگر آبجوی او آورد یا او را بکند که سوئی آب رود **یکم** اگر حیض عیادت از خون که از فرج زنان آید بعد از بلوغ و قبل از سن یا سه که غالباً متصف است باین صفات که رنگ او سیاه است یا سبز و غلیظ و گرم میباشد و بقوه برهون می آید با سوزش و تر و تازه میباشد که خداوند جلیل آنرا بجهت تربیت خلق کرده و هر مردی که تا طفل در رحم است آن غذای طفل است و بعد از تولد سیدل بشر میشود

و از پستانها بر روی می آید و حونی که پیش از سن سال دیده شود حیض است اگر چه بصفت خون باشد و همچنین اگر بعد از سن سال حونی برسد آن خون حیض نیست اگر چه بصفت حیض باشد و حدیثی است که در غیر قرشی و منبغی شفت سالت در قرشی و منبغی و ظاهر و آیا مراد از بخاه سال یا شست سال حقیقت است که اگر یکروز از بخاه سال تمام کمتر باشد بعد از آن نرسیده یا رجوع برود میشود پس همین که در آن کوبیده که بخاه سال آید پاک میباشد اقوی احتمال دوم است و جمعی نیز کوبیده اند که مراد از قرشیه زنیست که از قبیله قریش بوده باشد خواه عاقل باشد یا نه و اکثر این طائفه ها منبغی باشند و قریش قبیله نبی است که از اولی مضرین کنانند که جد اعلی پیغمبر است و اگر مادرش تنها قرشیه باشد لکن بر قرشی نباشد و اگر پدرش تنها قرشی باشد و نیست و در تفسیر منبغی است و اگر کسی منبغی معلوم باشد حکمش معلوم است و اگر منبغی نباشد منبغی قرشی و منبغی نباشد لکن مراعات احتیاط اولی است و اگر درین که آید باین باین رسید باین حکم نیز جاری باشد و اگر منبغی نباشد که حونی که از روی آید خون حیض است با خون فرجه و زخم که در اندرون است هر سه آنست خود را داخل در فرج خود میکند پس اگر خون از بخاه

حیض

ج

است باید حیضی فرجه است خواه بصفت خون حیض باشد یا نه و اگر از جانب چپ می آید حکم بحیضه میشود مگر اگر چه بصفت حیض نباشد بنا بر اقل ظاهر و مراعات احتیاط در حال اشتباهت پس اگر خون بصفت حیض باشد و ممکن باشد که آنرا حیض قرار بدهد و منبغی برعکس نباشد حکم حیض می شود اگر چه از جانب راست آید و آنچه فرمود شد که در وقت اشتباه انکشاف را داخل در فرج میکند و مشاهده می شود منبغی که در اخلاط که بر پشت بخوابد و باها را بلند کند و آنست میان را داخل فرج کند لکن احوط مراعات این ضرورت و اگر خون منبغی شود بخون بکارت پیوسته بر میدارد پس اگر آن خون پیوسته در فرج حیض است و اگر بطریق طوق اطراف پیوسته خون آلود شده خون بکارت و لا یشتمل در وقت پیوسته برداشتن که بر پشت بخوابد و باها را بلند کند و فلهی صبر کند پس بعد از پیوستن آورد اگر چه احوط مراعات این امور است و احوط است که غیر پیوسته از پیوسته و بخون بر ندارد و شرط نیست در وجود طوق نذوق که مثل دایره مجموع دور پیوسته را طوق برسد بلکه هر یک که کوبد که طوق دفع حکم بکارت می شود اگر چه بصفت حیض باشد و همین که در وقت حکم حیض میشود اگر چه بصفت حیض نباشد و آنرا حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

حیض

دم خون برسد حکم حیض زنان در خون و آنچه فاصله می باشد
این دو خون مثل هم باشد یا نه نصف حیض باشند یا بصفه است
و هم چنین اگر زیاد بر سر روز بید پس قطع شود پس قبل از نه
روز یا دره خون بید لکن آنچه گفتیم در مورد نیست که زنان در
با آنچه در میان واقع آمده نکرده باین معنی که خون نیم بر سر
یا کمتر قطع شود و اما اگر آنده بخا و نکرده اگر آنرا فاصله می باشد
و جمع عادت خورین نماید و اگر مضطرب باشد باید و آن فاصله
است و جناب استادی دام ظلّه کذا آنرا مقصود است و اگر نه
بید پس قطع شود و نه پس ناده روز پاک باشد پس روز بید
این دو خون هر یک حیض محسوب میشود و چون در حیض و نفاس است
در بسیاری از احکام رجوع عبادت زن میشود **پس بدانکه** عاده
شود بدین خون دوم نیز در و ماه هیکل یک چرخ بر هر دفعه سیم
ذات العاده میباشد خواه این خون مثل هم باشد در صفات
یا نه پس اگر در اول ایام هفت روز خون برسد در اول ماه دیگر
نیز هفت روز خون برسد بی استحال ذات العاده میباشد **و**
اگر هفت روز از اول ماه خون برسد و نه پس ناده سیم یا چهار

بیشتر

بیشتر پس هفت روز در اول ماه دیگر برسد آیا ثابت میشود عاده باین
یا نه اقرب ثبوت است و شرط اینست در ثبوت عاده مساوی بودن در
طهر پس اگر میان دو خون مثلاً بیت و دو فاصله شود و خون سیم ناید
از بی روز از خون دوم گذشت دید باید از این نکرده و در مثلاً انقضاء
العاده خارج پس در خون سیم رجوع با حکام ذات العاده میباشد و اگر
دو خون در وقت مختلف باشد و در عدد متفق مثل آنکه هفت روز
از اول ایام بید و هفت روز در آخر ماه و اگر این نیز ذات العاده
می باشد در عدد و احکام ذات العاده بر او جاری میشود پس اگر دو
سیم خون آمده بخا و نکرده رجوع عاده میکند و بعد از آن حیض قرار
میدهد و یا قبل استخاضه هم چنانکه اگر در وقت متفق باشد نه عاده
مثل آنکه در اول ایام هفت روز خون برسد و در اول ماه دیگر برسد
ذات العاده و قیصر میباشد پس در ماه سیم بخور خون بدین عبارت
نیز نماید چنانچه ذات العاده ترک میکند و آیا بعد از غده ای که
در و ماه مکرر شده که هفت روز باشد درین مثال ذات العاده میباشد
یا مضطرب میباشد بحسب عدد در آن خلل است و اگر دو و آخری و
اگر عاده است بر روزی که و می نماید باز در آخره در حال حیض بر وجهی

اگر چه جماعتی حکم با استخاضه کفاده کرده اند و در قدر کفاده خلافت
شهر و اینست که در اول آن یک نهار و در وسط نصف نهار و در آخر
ربع نهار است و ترجیح مسئله در دفع آنرا و سایر حیض را بخاطر است
دام ظلّه الله مترشح شده اند **فصل دوم در بیان بعضی از احکام**
حیض است بدانکه واجب غسل حیض چنانچه غار و طواف واجب و شرط
نار و طواف است و غسل حیض باید بعد از طهر و پاک شدن از خون
و حرمت بر عایش مسکن است قرآن نیز صحیح آن در برداشتن آن
و اگر مس واجب شود غسل واجب میشود و حرمت بر او در رکعت
در سجده و گذاشتن چیزی در آنها و گرفتن چیزی از آنها صحیح
کرده اند که جایز است و حرمت بر او خواندن سوره های عزائم و
ان آنها و خواندن چیز آنها از قرآن جایز است و حرمت بر او در
شدن در مسجد الحرام و مسجد معزم و داخل شدن و عبور کردن
مساجد جایز است و اگر اینهاست باشد احوط اجتناب است اما مستند
در صفات شریفه حکم حیض واجب نیست باینکه یکی است و روزی که
در ایام حیض عذر باشد قصا کند و موقوف هفت روزه و بعضی
بر غسل حیض بنا بر اقرب **فصل سیم در بیان استخاضه و احکام**

بدانکه استخاضه بر سیم قسم است قلیل و متوسطه و کثیره قلیل است
که خون از تیر تجاوز نماید بسوی خفیه و متوسطه آنست که از انقباض
ناید و بیشتر از تیر گذرد لیکن کمینه نرسد و کثیره آنست که کمینه نیز
برسد اما در استخاضه قلیل باید بجهت هر ناز و صفی بسیار در
عمل بر و نیست و اما متوسطه باید بجهت هر ناز و صفی بار در
عمل بجهت ناز صحیح بجا آورد و دیگر غسل بر و نیست **و اما کثیر** باید
هر ناز و صفی بار در و سه غسل بر و واجب است یکی بجهت ناز صحیح
و یکی بجهت و عمر و یکی بجهت مغرب و عشا و ایام و احیث بر او جمع کردن
میان هر دو ناز یک غسل یا آنکه مستحب است قنونی نماید یا نازها و آن
برای هر ناز غسل بجا آورد احوط اختیار اولست و حرمت مسکن است
قرآن بر استخاضه حلاله بعد است و اگر جمیع آنچه بر او واجب است
جایز است او را مسکن است قرآن و دخول مسجد که بعد از باطلی است
انخابات و همچنین جایز است او را خواندن سوره های عزائم و جایز
روزه و طی کردن با و اگر اعطای که بر و واجب است بجا آورد باشد و اگر
بجای ناده باشد در جواز خلافت و احوط منع است لیکن جواز خالی از
قوة نیست و صحیح نیست روزه رمضان اگر خون از تیر تجاوز کرده باشد و خون

بدانکه

و موقوفه باشد آنرا بدو عمل و غسل نماید بر آن غسل که بجهت نماز باشد
که برونیت و لیکن اگر نزد گرفتن پیشه قبل از صبح باشد احوط
قبل از صبح و یا بخت روزه موقوفست بر غسل و دو یا غسل شب را نیز
مدفوع است احوط اینست که بجهت روزه و امر و طبع احسان و انیم
حتی شب آید **فصل چهارم** در غسل ستر میت است واجب شود
میت بپوشیدن میت انسان بعد از سر شدن و قبل از غسل دادن دم
چنین بپوشیدن فقطه که در آن استخوان باشد و احوط اینست که
بدون غسل مس میت میت داخل در نماز میشود بلکه حکم باین
میت بلکه احوط اینست که روزه نیز موقوف بر آن لیکن احوط
که روزه بدون این غسل صحیح است اما در یک کون در مسجد و کذا در
چیزی در آن و خواندن سوره های که سجده دارد و مسکنایت قرآن
نیز احوط اینست که بدون غسل عمل نیارد و لیکن قول مجاز بدو غسل
خالی از تقوی میت در غیر اینها **فصل پنجم** در غسل میت و گرفتن
اوست بر آنکه واجب بپوشیدن عورت میت در وقت غسل دادن
گفته اند که اگر قتال کور باشد یا از خود هوا جمع باشد در کفایت
ستر عورت میت مستلزم است و آیا میتوان میت را غسل داد بطریق دیگر

و بدو بدن در آب و بیکدفعه در آب کثیر که ملاقات بخاسته محض
نشود یا نه در اختلاف و قول مجاز خالی از قوه میت لیکن
احوط غسل ترتیبی است و اگر بخاستی از میت خارج شود اما ده
غسل لازم نیست اما واجب است از آن و جماعتی گفته اند که در بین
غسل نیز چنین است و حرمت بنفش بر میت اگر چه از برای غسل کردن
بسیار مشاهده مشرفه باشد و آیا این در صورتی که میت بغسل
مشاهد نکرده باشد یا آنکه درین صورت نیز حرمت بعید نیست که
در بر صورت نیز حرام است بعید نیست که درین صورت نیز حرام باشد
و اگر در بین غضبی دفن کرده باشد یا از آن مالک باشد لیکن سخت
اورا بر آن **و موقوف** نقل کردن میت قبل از دفن از برای
کمر بسوی مشاهده مشرفه که مستحب است اگر چه آن میت مغیره است
بلکه مستحب نقل کردن بسوی مغیره ای که مرگش را اصل و در آن
اگر خوف هتک حرمت آن نباشد **باب ششم** در میان نیم و احکام
و در آن دو غسل است **یک** در میان اموری که نیم بآن صحیح است در آن
جایز است نیم بر خاک و سنگ اگر چه خاک ممکن باشد یا بر آبی
لیکن با وجود خاک احوط ترک نیم بر سنگ است و نیم جاری نیست بر آرد

نیم

و آشتان سر و منقح و خاکش و کج و دونه بعد از چنان و قبل از آن
جواز نیم در میت لیکن احوط اجتناب و موقوفست نیم بر نیم
سوره و بیل و اگر خاک و سنگ باشد میتوان نیم نمود بر خاک
جمع شود با جامه یا بدن یا بال اسب و اگر خاک بجهت نیم بر کل
جایز است و در کیفیت نیم بکل خلافت و اگر کسی عداوت را چسبید
و استخوان آب او را ممکن نباشد جایز است او را نیم و واجب
اداء طلب کردن آب بمقدار یکبیر بر پای از چهار طرف در زمین
که مشغول بر کوری باشد و بلبندی درخت و سنگ بسیار باشد
چونیکه پشت او نموده آری باشد و در زمین هموار بقدر دو نیز بر پای
از چهار طرف باید طلب آب نمود و اگر چنانکه واجب طلب آب بود
اگر نیم را در وقت وقت کرده باشد با حلت و آنچه و موقوفست
میتانکه و علاوه بر آن یافت شدن آب بقی نیم مستلزم نیم را
قبل از وقت نمیشود و در تنگی وقت اشکالی در آن نیست و در وقت
وقت خلافت آخری صحیح است اگر بداند یا مظنه داشته باشد یا باقی
بودن موزه تا آخر وقت بلکه در وقت صحه آن خط و اگر نماز فضا
بر سر او باشد جمیع گفته اند که در هر اوقات نیم میتواند کرد **فصل دوم**

در کیفیت نیم است و در آن چند چیز واجب است **اول** میت واجب است
قرین یا ندب و مباح بودن نماز لازم نیست لیکن احوط بلکه از آن
اینست که میت بدلیت از خود یا غسل نیز لازم نیست **دوم** زدن
بر زمین یا چیزی که بآن نیم میکند و گذاشتن هر دو دستها بآن و آن
اینست که این نیز چیزی از نیم است پس میت را باید قبل از آن کرد
مقارن بآن باشد و شرط نیست چسبیدن چیزی از خاک بدست
تا صحیح خاک بمال آید اگر چه احوط است و واجبست که دستها را
بهم بخاک بزنند و واجبست که کف دستها را بر خاک بزنند و واجبست
که در وقت زدن دستها کفاده باشد و واجبست که جمیع کف دستها را
بر زمین برساند چنانکه در عرف گویند که هر دو دستها را رساند و واجبست
که در وقت زدن انگشتها کشاده باشد و در اجتناب آن مضایقه نیست
و ششم بخاک زدن خاک از دستها قبل از مسح پیشانی و آن حاصل
بمالیدن آنها بیکدیگر یا با یکدیگر کردن و بخاک نیم از اجابت نیم مسح
است از شکاف و موطن لای لای دماغ و از بالای دماغ تا سران و آن
میت و در مسح طرف پیشانی که از اجنبین گویند و مسح کردن ابرو
واجب نیست و باطله مسح کردن چیزی اندک غیر از پیشانی واجب نیست

مشغول

مشغول

احوط که هر دودست پیشانی و در طرف آرماع ناید یکس که
 و واجبست که قدری از دودست پیشانی و ابروها را مسح نماید تا پیشانی
 مسح پیشانی حاصل شود و واجبست ابتدا کردن باطنی و مسح پیشانی
 و اگر کسی ناید تیمم فاسد است اگر چه سهوا باشد و مسح پیشانی را
 اربا لا یابین مسح نماید و واجبست که هر دودست مسح نماید لکن
 احوطست **در واجبست** که مسح را بکف دست بجا آورد و اگر باطن دست
 ممکن نشود بظاهر دست مسح نماید و اگر موی سر زیاد از مقدار
 پیشانی آورده باشد آنقدر که مستوی الخلقه مسح میکند باید
 از آرماع ناید و کسی که قدری از پیشانی سرش برشته باشد نیز رجوع
 بمسوی الخلقه نماید **در اجابت تیمم** مسح ظاهر دستهاست
 از بند دست تا سر انگشتان و باید ظاهر هر یک را باطن و دیگری مسح نماید
 و اگر باطن نماند مسح کرد بجهت خفاست آن یا عتق آن از بابت
 که ظاهر دست دیگر محرابت مسح نمودن و در اجابت از واجبست ابتدا
 باطنی را بر آفتاب و باید قدری زیاد از اول مسح بطنی
 باطنی را درازست بطنی آید **در اجابت تیمم** تیمم است با یک
 اول است و از زمین ریزن پیشانی را مسح نماید بر دست راست

و بعد

و بعد دست چپ را پس اگر ترتیب را ترک ناید تیمم او باطلست خواه
 هذا باشد یا سهوا یا از روی جهل یا تقصیر کرده باشد در غسل غلغله
 و اگر چیزی را که واجبست بعد از چیزی بطنی آورد پیش از آن بجا آورد
 آنکه دست چپ را پیش از دست راست مسح نماید بخضاین تمیز فاسد
 نشود بلکه از آنجا که ترتیب را همزه کوفته ترتیب را باطلی آید
 و تمیز صحیحست اگر موالات بطنی آید و اگر بعد از مسح دست چپ دست
 بطنی مسح کرده باشد پس خواهد که ترتیب بطنی آید و صفیست مسح نمودن
 دست راست و دست چپ را که همان مسح است فاسد میکند و مسح دست چپ
 و دست چپ را با آوردن سایر اوت و هم چنین نیست با از اجزاء **در اجابت تیمم**
 واجبست در مسح پیشانی و دستها اینک مسح از آرماع ناید هم طول
 در عرض و ترک جزئی از آنها باعث بطلان تیممست خواه عدا باشد
 یا سهوا پس اگر چیزی را از این اعضا ترک کند و عضو دیگر مسح کند یا
 بر کرد و آن جزو مسح کرده عضو دیگر را مسح نماید اگر موالات بهم
 و الا باید آنرا ترک کرد اگر ترک موالات را باعث بطلان و تیمم لکن اگر
 کند آنرا از آن جزو را با ما بعدش میکند و احوط اتمام احادیث است اگر دست
 وقت باشد و مسح هم پیشانی و دست بجهت هر دو طرف و اگر هر دو را مسح نمود

کافیت و واجبست هر سه انگشت عباد هر عضو اگر چه مسح آن لازم
 و عضو که آن مسح عضو دیگر میکند لازم نیست که همه آن را بجل
 مسح برساند و اگر مسح حالتی داشته باشد مثل انگشت بیچرک و بخت آن
 باید اول آن بود و اگر بر عضو که مسح میکند چیزی باشد اگر توان از آن براه
 باید بردارد و الا بر روی آن مسح میکند و اگر بعد از تیمم مسح تواند
 چیزی را بردارد و احوط اعاده تیممست **در اجابت تیمم موالات**
 باین نحو که گویند بی در پی بجا آورد پس فاحله که میزدند و تیمم
 فاسد میشود بترک موالات سایر اقوی خواهد بود اما باشد یا سهوا
در تیمم تیمم است که این افعال را خود بجا آورد پس تیمم
 و نکات در آن تیممست پس اگر دیگری او را تیمم دهد بی ضرر نیست
 باطل است و اگر نتواند خود را تیمم دهد نایب قرار میدهد و دیگری را
 تیمم دهد لکن نیست را باید خود کند و اگر هر دو نیست کنند اولی است
 و اگر بعضی اعضا را نتواند خود بجا آورد و بعضی را نتواند بجا آورد
 را میتواند بجا می آورد و آنچه را نمی تواند دیگری آنرا بجا می آورد
 و در صورت نیابت نایب دست مریض باید بر زمین بزند و با دست او
 او را مسح نمایند اگر ممکن باشد و الا دست خود را میزند و با دست

و بعد

خود او را مسح نمایند و اگر نتواند دست مریض را بر زمین زند لکن
 توان بدست او او را مسح نمود تا به دست خود را بر زمین میزند و بدست
 مریض میمالد و او را بدست خودش مسح نمایند یا بر آفتاب باید مال
 مریض او را تیمم و او پس اگر بی ادن کسی او را تیمم دهد کافی نیست و در
 ادن لازم نیست که بگوید بلکه اشاره بترک کفایت و در شرط بودن
 محل مسح که پیشانی و دست دستهاست خلافت از بابت اینست که
 شرط نیست بلکه اگر نجاست آن سرایت کند بجا که یاد سخی که آن
 مسح نمایند نیز ضرر ندارد پس باکی دست و پاکی که بهت میباشد که
 مسح میکند شرط نیست بنا بر اقوی اگر چه آن چیزی که دست را با آن میزدند
 لازم و این پاک بودن آنرا **در اجابت تیمم** موقوف بر وضو با غسل
 و بجهت غسل با وضو بر او مسلح میشود بنا بر اقوی پس واجب میشود
 تیمم بجهت ناز واجب و مستحب میشود بجهت ناز مستحب و جایز میشود
 دخول مساجد و در رکعت در آنجا حتی مسجد الحرام یکبار تیمم کرده باشد
 بوجوب غسل جنابت یا حیض اگر نتواند غسل کند و همچنین حائضه
 خواندن سوره های که عزایت در حال دم غسل و همچنین سرکشتن
 قرآن و جنب و حیض اگر خواهند دونه بگیرند و نتوانند غسل کرده یا اگر

کد قبل از حج و چنانکه موقوف بر غسل و وضو باشد یا غسل
 آن نجاست مثل فرات قرآن با نیت اگر نتواند غسل یا وضو عمل آورد
 بنیم بجهت آن سببه استیضه ضرر ندارد **خاتمه** در بیان مظهرات و نجاست
 و در آن دو مقام است **مقام اول** در بیان مظهرات و نجاست احکام
 آنهاست بدانکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف مطلق آنست که در عین
 آن آب گویند بدون هیچ اضافه و عنوان گفت آب نیست و اگر آن آب
 گویند باید و بجای باشد که نوان گفت آب نیست آنرا مضاف گویند مثل
 آب انار و بخوان و اما آب مطلق پس جمع اقسام آن پاک و پاک گویند
 غیر جمیع است اگر نجاست از خارج بآن نرسد که باعث نجاست شود و اگر نجاست
 خارجی بآن برسد اگر جاری باشد یا چینه باشد که بقوه ازان برود اگر
 یا اگر باشد محض ملاقات نجاست نجاست میشود بلکه در مظهرات نجاست
 یا بر یا هم آن بیهی نجاست متغیر شود و مقدار که هزار و دویست
 عراقی است و هر طایفه و هر مری هم است که نود و یک نعل باشد این نجاست
 در نعل است اما نجاست مباح است اگر آن قدر است که هر یک از نعل
 و هر من و تقش سه وجوب و نیم باشد و مراد از وجوب وجوب مستوی
 و اگر آن نجاست کفیم فلیکثر باشد که نیت پاک آب فلیل گویند آنرا و آن

در

بجهت ملاقات نجاست نجاست میشود و اگر عزاب استنجاء و غسل باشد و اگر
 آب عسل یا استنجاء باشد حکمش خواهد آمد **و اما آب مضاف** اگر نجاست
 که ازان گرفته شود پاک بود پس آن پاک است اما نجاست ملاقات نجاست
 نجاست میشود اگر چه بسیار باشد و ازان نجاست نمیکند اگر چه در ضرورت
 و اگر آنرا مخلوط آب مطلق کنند نجاست آب مطلق مضاف نشود ازان
 نجاست بلکه نجاست نیز میماند اگر چه در نجاست متغیر شود و در حالتیکه آن نجاست
 طهارت نداشته باشد و تواند بطریق مراد مزج نماید این واجب است اما
 جمع میان وضو و نیم با غسل و نیم است و در آنجا و اما آب سوره **پاک**
 در سوره حیوانیکه حرام کوشیت خلالت بعضی نجاست میداند لکن آن
 طهارت پاک است و حیوان نجاست هر اگر وضو ملاقات او پاک است
 سوره پاک و مکر و هت بلکه سوره الاغ و اسر و اب نیز مکر و هت
 طری آب پاک یا نجاست شسته شود اجتناب از هر دو واجب است و اگر عزاب را
 دو آب آبی باشد واجب است نیم و رعین آن دو آب واجب است و اگر
 چیز پاک یکی ازین دو آب بر خورد حکم نجاست آن جز نمیشود و اگر آب
 مشبه بعضی شود اگر علماء حکم آنرا نیز مثل حکم نجاست میداند و اگر آب مطلق
 بمشبه مضاف شود باید از هر دو وضو بکند و اگر آنرا نماند برود باید جمع نماید

میان وضو و نیم و جایز نیست وضو و غسل آب نجاست خوردن آنهم
 حرمت در حال اختیار و مظنه نجاست باعث نجاست نمیشود **و اما**
 بشهادت دو عادل در آن اشکالات و آب استنجاء پاک و اجتناب
 ازان لازم نیست خواه استنجاء ببول باشد یا غایط خواه نجاست ازان
 نجاست بقدری کرده باشد یا نه مگر بقدری فاحشی کرده باشد که استنجاء
 نگوید و اگر نجاستی نیز ببول و غایط از نجاست آنها آید آبی که نجاست
 آن استعمال میشود مثل آب استنجاست **پاک** اگر چه نجاست
 که آب استنجاء در آن یا ببول نجاست متغیر شده باشد و اگر نجاست
 مکر تفسیر فلیکثر که لازم آید که در استعمال هم میرساند و نجاست نجاست
 باید نجاست نشده باشد و اجزاء نجاست نیز باید در آن ظاهر باشد
 و بعضی این شرط کرده اند و احوط اشتراط و ازان نجاست آب
 استنجاء عنوان نکره لکن در ازان حدیث بآن اشکالات احوط است
 وضع است و آب چاه اگر یکی از اوصاف آن متغیر شود بعین نجاست
 نجاست است و اگر نزد طهارت و نجاست آن خلل عظیم است
مقام دوم در بیان نجاست است و آن ده است اول شراب دوم
 و نیم و چهارم مول و غایط و مینی است و بقیه آن نجاست مذکور هر چه

از قبل

از قبل و در بیرون آید پاک است و مدی پاک است و فضل مزج نجاست
 پاک است **نجاست** نجاست لکن نه نجاست **ششم** عرق مشر نجاست خوراک
 که آنرا حلاله میگویند و احوط نجاست عرق هر حیوانیست که نجاست
 باشد و در نجاست عرق جنب نجاست خلل است و احوط نجاست و اگر
 عدم نجاست است و عرق جنب حلاله در آن اشکالی نیست و در
 مسوخات مثل موش و وزغ و دوا و مکر و نجاست خلل است و اگر آب
 طهارت است و بی نجاست و خطی که از سر یا سینه آید همه پاک است **هفتم**
 میت آدمیت بعد از سرد شدن و بعضی بجهت مردن نجاست میداند
 و آن احوط است و در نجاست بشیره انکور بعد از جوشیدن و اشتداد
 پیش از رفتن و نعلت خلالت افری نجاست است و جوشیدن نجاست
 کرده اند که باین آن بالا رود و بعضی باین میگویند و اشتداد
 باینکه بسنگی در آن بهرسد و اگر یکی ازین دو حاصل شود مردگی پاک است
 و عصیر هون و بشیره حرا نجاست نمیشود و جوشیدن **هفتم** و **دوم**
 سک و خون و کافور است بدانکه مشهور علماء واجب میداند ازان
 نجاست و از جامه بدن از برای ناز و بخوان از هر چه که مشروط
 بطهارت است و آن احوط است بلکه اقوی است و واجب است ازان نجاست

حقیق این برای نماز اگر چه بقیعه سر سوزن باشد و چون قروح
و جروح مادی که قطع شده محفوظ است و بعد از انقطاع در آن
خلافت و کسی که فراموش کند شستن صحیح بول و غایب را و نماز
کند نمازش باید اعاده نماید اگر وقت باقیست و الا قضا کند و اگر
که بعد از پنج باقی بماند اگر آن خون است که صلاحت برین
آمدن ندارد و غایب است یا پاکست بلکه خلالت حواه در عرف باشد
یا در شکم یا در گوشت و خون که عاده باقیست برین وجه فصل
کشدن مثلا ماند باشد جماعتی حکم نجاست آن کرده اند و بعضی
که آب کرشته شود شستن آن ضرر نیست **مفصل دوم** در
نماز است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان عدد نمازها
بدانکه نماز بر دو قسم است واجب و مستحب اما نماز واجب هشت است
نار و یقین نماز آیات نارجیم نماز عیدین نماز طواف خانه کعبه
نماز میت و نماز احتیاط و آنچه واجب شود بقدر و بشیر آن و نماز
یومیه در هر جمعه رکعت است و در سفر یا نده رکعت شش
رکعت از سه نماز چهار رکعتی که میشود **فصل دوم** در هر شب
روز در هر شب چهار رکعت و آنرا نوافل یومیه گویند هشت

پیش

پیش از نماز ظهر و هفت رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز
مغرب و دو رکعت بعد از نماز عشا یا نه رکعت نماز شب و دو رکعت نماز
ناطله صبح و در نوافل تاکید بسیار شده و فضیلتش بسیار است خصوصا
در نماز شب و توبه را ایستاده کردن خلافت احوط اینست که شسته
بجا آورد بلکه حکم آن در و نیت و نماز و قرا باید از نماز شفع جدا کرد
و سبب قنوت در نماز و پیش از رکوع و وضیعه یعنی ندارد بلکه
هر دعائی که خواهد بجهت دین و دنیا بخواند لکن بضرورت که در نماز
که از اتمه ۳ و او شدن بخواند و مستحب است در قنوت و وقت نماز مرتبه
استغفار و سبده مرتبه اعضا الله و دعا کردن بجهت برادران مؤمن
و اسم بر و اینها را و افلا جعل مغراده کند و بدانکه ناطله روزی افضل
اینست که با خفای بخواند و ناطله شب و آنچه و ناطله را بدون عدل شسته
بجا آوردن در آن خلافت اوی نیست که جایز است و احوط خلافت
بلکه احوط اینست که خرابید بر پشت و بپوشانید جایز است اگر چه قنوت
برقیام داشته باشد و در سفر یا ناطله و عصر یا ناطله میشود بلکه در
نیز یا بر اوی و ناطله در سفر یا قطع میشود که نماز در آن ضرر نمیشود
و نمازهای سنتی جمیع آنها هر دو رکعت یک سلام است که نماز

نار و صبح است و اگر از روی جهل نماز کند قبل از وقت یا جزئی از
نمازش یا قبل از وقت کرده نمازش باطلست خواه جاهل بحکم باشد
یعنی نداند که نماز را وقت است و پیش از آن جایز نیست یا جاهل بحد
باشد یعنی نداند وقت نماز داخل شده یا نه یا جاهل بحد
نماز باشد یا جاهل بحکم نماز پیش از وقت باشد و اما اگر جاهل بحکم
بوده و مجموع نمازش در وقت واقع شد در وقت نمازش اشکال است
و صحت او ثبت و اگر عالم بحکم بود و نماز را بجا آورد در حالیکه
در دخول وقت داشت پس معلوم شد که مجموع آن در وقت بود اگر
جهت شبهه اعتقادش این بود که دخول در نماز جایز است نمازش صحیح است
و اگر با مظنه بوقت نماز کند و مجموع آن در خارج وقت اتفاق افتد
نمازش باطلست اگر چه مظنه باشد که شرعا معتبر باشد و اگر معتبر
که ظن او مطابق واقع بود و نمازش هم در وقت اتفاق افتاده اگر
ظن او شرعا معتبر بوده نمازش صحیح است و الا در آن اشکال است و باجماع
محقق علم بدخول وقت عمل مظنه نمیتوان نمود بلکه باید بحقیق علم
نمود اگر ضرری و حرجی لازم نیاید و اگر بحقیق علم ممکن نشود که
سایر نماز مذمت مدیدی بجهت ارباب یا عبادی یا بخرآن اکتفا بمظنه

و نماز اعراقی **فصل اول** در بیان وقت نماز است بدانکه نماز یومیه
در وقت است بگو وقت فضیلت و دیگر وقت اجزا و اگر در وقت فضیلت
نکند کثافتی بر او نیست **اما مستحب** بر آن کرده و هر نمازی که وقت
معتق بجهت آن تعیین شده مثل نماز یومیه و نوافل جایز نیست آنرا
پیش از وقت بجا آورد و هم چنین بعد از وقت نیز جایز است مگر
قضا اگر قضا پیش در شرع ثابت شده باشد و جزو نماز نیز حکم
طل است پس کسیکه عدا با علم او پیش از وقت شروع در نماز کند نماز
باطلست اگر چه بعضی از آنرا در وقت کند اگر چه باعث این تعیین
باشد و اگر اعتقادش این باشد که وقت داخل شده پس شروع نماز
کند پس مجموع نماز در وقت واقع شده باشد اتفاقا پس اگر میداند
که جایز نبوده و او مستغرق در نماز و شروع در نماز کرد نمازش باطلست
و اگر جهت شبهه اعتقادش این بود که جایز است نماز صحیح است بنابر
اوی و اگر کسی پیش از وقت نماز کند از روی فراموشی نمازش
باطلست اگر چه جزء نمازش قبل از وقت واقع شود بنابر اوی خواه
فراموش کند که نماز را وقت است یا فراموش کند مراعات کردن وقت
و قرا و لکن اگر با ینان شروع کرد و مجموع نماز در وقت واقع

نماز

میتوان نمود بنا بر اقرب لکن احتیاطاً از آنکه نکند و در قبول شهادت
عدلین اشکالات و قول یک عادل البتة معتبر نیست و اذان مؤذنان
اعتقادی بر آنها نیست خواه فقیر باشد یا نه مگر علم حاصل نمود و در جای
که اعتقادی بمطهره نمیتواند و اذان ایشان افاده معتبره نماید آن لکن
معتبر باشد اگر چه مؤذن عادل نباشد و اعتقادی بخواندن و بآذان
خوفیه نیست و اگر کسی بگوید باشد یا در جای تاریکی بخوبی باشد یا غایب
باشد که معتبر باشد اگر اینها را ممکن است تحصیل علم بوقت اگر چه
باعتبار نباشد واجب تحصیل علم و اگر علم ممکن نباشد اگر چه تحصیل
مطهره ممکن است باید تحصیل مطهره نمود و اگر چه ممکن نباشد ^{تفکیک}
غیر از وجهی گفته اند که واجب معرفت اوقات و حوائج است که اعتقاد
واجب بر آن موقوف نماز در وقت کردن و تقیلائی که علم
فکر کرده اند لازم نیست و قضای نمازهای غیره بلکه هرگاه یک وقت
آن لازم است آنرا در هر دو وقت میتوان بجا آورد مگر در وقتیکه ای یومی
تک شود که در حال باید بوقت مقدم داشت بر غیر آن چه آن غیر
غیر از پیش باشد مثل نماز آیات پس اگر در آن نماز پیشین خود که وقت
او اشک شده آنرا قطع میکند و شروع بنماز حاضر میکند چنانچه از جماع

منفاد

منفاد بشود و تا قبل بپیر و این وقتها معتبر است پس باطله
مغرب و قش بعد از فراغ اذان مغرب تا سرخی مغرب بر طرف
و اگر وقت آن خارج شود و مشغول باطله باشد و جهت قطع آن
بنا بر اقرب و اگر اشک کند که وقت بیرون رفتن است یا نه حکم میکند
بودن آن وقت و بتره بعد از نماز عتبات و وقت آن باقیست تا
هش و نماز شب اول و قش نصف شبیت پس بی عذر تقدیم بر آن
جایز نیست و آخر قش صبح صاوت و نماز شفع و ویرا داخل در نماز
شبیت و مراد از نصف شب مابین غروب آفتاب و طلوع آفتاب
و اگر صبح شود و چهار رکعت آنرا تمام نکرده باشد جایز نیست بجا آوردن
بلکه اگر مرآتای نماز باشد باید آنرا قطع کند و اگر چهار رکعت تمام
کرده باشد یعنی سجده آخر و رکعت چهارم را تمام کرده باشد اگر چه در آن
سجده بر نداشتن جایز است تمام کردن نماز آن قبل از نماز صبح و اگر
خواهد تهنیت بعد از آن صبح فضا کند بلکه آن افضل است و اگر قبل
نماز صبح کرده تهنیت را باید تخفیف بجا آورد و اگر نماز کند یا بجز نماز
پس سوره را ترک میکند و در رکوع و سجده یک ذکر میکند و اگر
نموده باشد بجا آوردن فشر میکند و آن تهنیت که بعد از طلوع صبح

از نماز صبح بجا می آید و در آن نیست ادوا قضا عتیکه و شفع و دو تن بر خور
نماز شبیت پس آنرا نیز در صورت پیش از نماز صبح میتوان کرد و ^{صل}
پس در لباس معتبر است بدانکه حترات در لباس معتبر است ^{ادای}
آنکه باید مصلی ارجله معتبر نباشد پس نیست نماز در جلد معتبر خواه
از حیوان حلال گوشت باشد یا نه خواه دباغی کرده باشد و خواه نر بلکه
داشتن آن نیز جایز نیست اگر چه بنوشیده باشد پس اگر عدا در آن
کند نماز باطل است و اما در صورت سهو اشکالات لکن اقرب نیست
که فاسد نمیشود مگر آنکه نجس باشد یا از حیوان غیر ماکول اللحم ^{مکرم}
نجس و غیر ماکول اللحم بر آن جاری میشود و فرق نیست میان آنکه
میترا حیوان باشد که نجس است یا نه داشته باشد بعضی خون حبه یا نه و اگر
جلدی در حوائج افاده و نماز که تذکیر شرعی عمل آمده حکم آن
اشکالات لکن احوط بلکه اقوی و عجب اجتناب است خواه در بلاد
یا در کلام کفر **دوم آنکه** باید از جلد حیوان غیر ماکول اللحم باشد
پس جایز نیست نماز در جلد سباع اگر چه تذکیر و دباغی شده باشد
و هم چنین جایز نیست نماز در جلد سموم و فنک و غیر آنها از حیوانات
غیر ماکول خواه از مرغ باشد یا غیر مرغ خواه صحرائی باشد یا دریایی

خواه

خواه دباغی شود یا نه خواه سائر باشد یا نه هم چنانکه نماز در جلد آنها
جایز نیست هم چنین جایز نیست نماز در موی شمشیر و بر و کورک و غیر
آنها و غیر آنها از سایر اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم و اگر اجزاء حیوان
غیر ماکول اللحم در مثل بدن یا ریه و عروق و غیره نجس است و اگر چه
ساخته باشد بر نماز در آن جایز نیست بنا بر اقوی و اگر حیوانی از
غیر ماکول اللحم را بخورد اشتر باشد و لکن بنوشیده باشد در جایز بودن
در آن خلافت لکن اقرب جواز است و احوط منع است اگر چه نجس
و اما نماز با فضله و اجزاء خود مثل مو و ناخن و آب و دهن و چشم
و خون در آن اشکالی نیست بلکه در غیر خود از آنها مشکلی نیز جایز است
اگر چه نفس کنیم که منع کنیم نماز در جرد حیوان غیر ماکول ^{دو تن}
دیده که از نبوده و اطراف معلما در وقت چاشنی سیرید و بخوان
اگر از خودش باشد نماز بان معتبر است و اگر از غیر باشد اقوی آن
منع است و نماز با شمشیر یک یک و بشیر و مکر و موم و غسل جایز است و
در لباس مشغول لکن در اینجا احوط منع است و نماز با بر و اید و صفت
صفت ندارد و نماز بر روی جلد و مو و چشم و کورک و بخوان از حیوان
غیر ماکول اللحم جایز است و اگر اشک کند در جلد و مو و بخوان که آیا

از ماکول اللحم است یا نه باید اجتناب کند اوقات کون در آن بنا بر اظهر
پس مثل آنست که باند از غیر ماکول اللحم است و ثابت میشود بودن اینکه
حیوان غیر ماکول اللحم است و ثبوت دود و بوقل صاحبان و فرقه
مال و اما بفرقی که مظهر امان میدهد اشکالات لکن احتیاط را ترک
نکند و اگر حیوان را بشناسد و نداند که ماکول اللحم است نه باجهت او ^{بغیر}
و احیای اجتناب از آن و فرقی نیست میان آنکه عدا در جزء حیوان
ماکول اللحم ناز کند یا سموا یا اندوخی حمل و فرقی میان افراد نازها
و آنچه کوشش میکردت ناز در جلد آن ضرر نداد و ناز در جلد و
خن جایز است و در جلد نجس خلاف است از بیعت ^{سیم} آنکه اگر
مصلی باید حریص باشد اگر مصلی مرد باشد بلکه پوشیدن حریر
ناز نیز مردان حرمت مکرر حال حرب و ضرورت پس ناز در آن
باطلت اگر غذا پوشیده باشد بلکه اگر از روی صوم یا فراموشی یا جهل
یا بیکه از حریر است نیز ناز باطلت و یکم نیز حکم ابریشم است بنا بر
و اگر شک کند که آیا حریر است یا نه احتیاطا ترک کند که مسئله مشکلا
و ادبای اطفال و زنان جایز است پوشیدن و مان کردن و اگر
از جامه ساتر نباشد و ادبای اطفال و زنان جایز است پوشیدن

و اما

و ناز کردن و اگر آن جامه ساتر نباشد مثل بند و نوجام و غیره
که ستر عورت نمینماید در محنت ناز مردان و ناز خلافت اوقاف است
و بنا بر مختار پوشیدن مطهر حرامست و فروش فرار دادن حریر جایز است
و ناز زدن نیز جایز است و سواری بران و بالن و مکار کردن آن نیز جایز
و لحاف کردن و پوشیدن آن احوط نیست بجهت مردان لکن در غیر
ناز جوانان در صورتی اما حلال و پوشیدن ابریشم و حریر جایز است
در ناز و غیر آن و جایز است ناز در جامه که اطراف و امن و سر آنها
و در غیر آن از حریر حیوان کرده باشد بنا بر ظاهر و هر چه از ابریشم
گویند غرض جایز است اگر چه احوط است که زیاده از جامه را نکند
باشد لکن در جامه بالا پوش بیشتر از جامه را نکند و این معنی است
و اگر ابریشم را با غیر مخلوط کند همچو کمر از خن پوشیدن بیرون دود ناز
در آن جایز است **چهارم** آنکه جایز نیست مردان و پس پوشیدن طلا
در حال ناز خواه ساتر باشد یا نه حق مثل اکثر و مکرمند بلکه در غیر
ناز جایز نیست و احوط اینست که مردان طلا نپوشند اگر چه بطریق
غیر پوشیدن باشد و در حال ضرورت پوشیدن آن جایز است
نزد حال حرب و همچنین عرق قرار دادن و بالن قرار دادن و سوار

ندارد تصرف در معصوب را و دود کردن بمحاشن منافات ندارد
بآن عبادت پس آن عبادت صحیحست و اگر لازم داشته باشد تصرف
در آن و پس آن عبادت باطلت بنا بر احوطی و اگر دود کردن بمحاشن
منافی با آن عبادت باشد حکم بفساد خالی از قوه نیست و آنچه
شد در حالتی که علم بعیثیت داشته باشد و الا نازش صحیحست و اگر
علم بهم رسانید و فراموش کرد نیز نازش صحیحست و اگر بیدانست که
در جامه مضیی جایز نیست پس اگر تقصیر در تحویل حکم مسئله کرده باشد
باطلت و همچنین باطلت ناز مردان اگر باند که حرمت ناز در آن
نداند که باعث مطلق ناز میشود و چیزی که هیچ فاسد با عبادت
باشد یا عبادت فاسد پس اگر علم بفساد آن نداشته باشد ناز در آن
جمعیت و با علم بایع و متفرقی بمسار اگر میداند بایع را احتیاط
که او مان کند با جامه او اگر چه بداند بیع باطلت پس ناز در آن صحیح
و الا حقت در کمال اشکالات و اگر او زن دهد مالک بیوشدن
حایه ناز در آن نیز صحیح است گویا که منع کند از ناز و میخست ناز
در نقل غریبی و مکرر هست ناز در جامه سیاه کرد و جامه دیگر و مکرر
ناز در جامه بی حنک و جامه سرخ نیز و بعضی هر رنگ سیر با مثل آن میدانند

ندارد

بر آن جایز است و بر اطفال پوشیدن آن حرام نیست و منع کردن دلی
او را از نرسیت و مطلقا و چیزی که از طلا و نقره با هم سیانند اگر صاف
که ناز در طلا کرده جایز نیست ناز با آن و الا جایز است و هم چنین
جامه که با طلا بافته باشد یا طلا نقش کرده باشد و با نعل حرمت ناز
در طلا نه باطل اما با نعل داشتن طلا در ناز ضرر ندارد و آنچه
شد در حال عداوت و اما در حال فراموشی و جهل بطلا بودن
ندارد **پنجم** آنکه لباس مصلی غضبی نباشد پس اگر جامه که پوشیده قابل
عودت غضبی باشد نازش باطلت خواه آنرا ساق قرار داده باشد
یا نه و اگر چیزی باشد که قابل ستر عورت نباشد مثل اکثر و مکرمند
و عورتان پس اگر ناز کردن در آن لازم نداده تصرفی زیاده آن
پوشیدن و دود کردن آنرا بمحاشن یا قدام مقام محاشن لازم نداده
آودن آن فی نفسه است اما ناز با پس ناز در آن باطل نیست و اگر ناز
در آن باعث تصرف نیابد میشود نازش باطلت و اگر باعث تصرف
را بادی میشود اما دود کردن بمحاشن مثلا ساقی یا ناز است حکم بفساد
ناز خالی از قوه نیست و حکم هر چیز غضبی که با خود داشته باشد
باشد نیز چنین است و سایر عبادات اگر از قبیل دوده است که لازم

بان یا اینکه در این هم می درستی جا دهد پس اگر علم هم باشد
برضا اشکالی نیست و اگر علم واقع نشود اما ادکلام همین شود بطریق
اولی از اشکالی نیست و الا جایز نیست اگر چه مظنه داشته باشد لکن
ارکض او نمیده نشد باشد و اگر از قوای و مشاهدات خارج بود که اگر
صاحب منزل عالم بحال همان بود و اعتقاد او مایه داشت و کیفیت
نازشرایع داشت و مافی نبود بنان کردن او پس در حال ناز عینیتان
نمود و محارها و باعتناهایی که ملک و بکراحت اگر میدانند که ملک
آنها کراحت ندارد بنان کردن در آنها بقرائن احوال پس ناز در آنها
جایز است اگر چه علم برضای مالک نداشته باشد خواه مالک آن
مؤمن باشد یا کافر و مخالف خواه مالک آن حریف باشد یا نه خواه
در وقت وقت باشد یا نه بلکه جمع بقرائن که اذن مالک در آن
مثل ناز باشد و در حکم اینها بسیارند هر گاه که اذن در دخل آن باشد
بر وجه مخصوص مثل حاشا و کاد و انزها و آسیاها و اگر از قرائن
بعدم کراحت مالک داشته باشد یا بشک در رضا و کراحت داشته
باشد و صریحی مالک برسد ناز در سایر بقرائن که عاده آنها جایز
نشده صریح ندارد بنابر اقوی لکن احتیاط را ترک نباید خصوصاً در

شک

شک این در محار و بوسنهها است اما محارها و بخوان با مظنه بعد
بعدم کراحت مالک یا شک ناز و سایر بقرائن هیچیک جایز نیست
پس در مثل تمام علم بکراحت نداشتن مالک فایده دارد بدون این
نقصر جایز نیست بخلاف محار و بوسنهها که با علم بکراحت یا مظنه بآن
نقصر جایز نیست و الا جایز است و اگر بعد از ناز عالم شد بعضی
مکان نازش صحیح است و اگر علم بعیبیت داشت قواموش کرده
ناز کرد نازش صحیح است و اگر عینیتان که ناز حرمت در ملک نشسته
پس اگر مقصر بوده در اخذ مسئله نازش باطلست و اگر بدانند محار
لکن ندانند که باطلست بطلانست نیز نازش باطلست و اگر میدانند
حکم منکر و قواموش کرده حکمش حکم جاهلست و گیکه در مکان
محرم باشد یا در بیرون رفتن او آن مکان خوف و صریحی بود
و اود نازش در آن مکان صحیح است و احوط تا آخر وقت و عینیت
بعضی اگر محرم باشد باید از آن اجتناب نمود و ملحق میشود باین
کلام در محلی بجه **فصل ششم** در بیان آن چه بیک سجده بران
جایز است بدانکه جایز نیست سجده بر چیزی که غیر زمین و آنچه از زمین
روید میشود اگر چه از زمین معادن باشد پس جایز نیست

بر بستم و کورک و بویست و آب و شیم و آگینه و طلا و نقره و شک
و غیر اینها از معادن هر چه از اسم ارض بیرون رفته باشند
سوغن و بخوان و همچنین نیست بر چیزی از بدن و مویان و
ولکن اجزاء و زمین اگر چه از زمین جدا شود و آنرا زمین نگویند
سجده بر آن جایز است و همچنین بر دل و شک اگر معدنی باشد
جایز است در مسفال و آب را قوی عدم جواز است و غیر اینها
در حال سجده لازم نیست که بر چیزی بکند که سجده بر آن تواند کرد
و جمیع پیشانی را بر زمین نیست که بر آنچه صحیح است سجده بر آن گذارد بلکه
انقدری که پیشانی بر زمین قرار گیرد و مستکن شود و اگر عدا پیشانی
و آب بر آنچه صحیح است سجده بر آن گذارد و بر آن سجده کند ناز
باطلست و اگر شک کند در چیزی که آیا صحیح است سجده بر آن
صحیح نیست و اگر شک کند که آیا پاک یا نه پاک و سجده بر کل
زمین و بر آنچه اندک زمین روید باشد جایز است اگر چه بی و
پوشیدنی نباشد عاده پس اگر بر میل مدنه خورده شود یا بر
ضربنداده و اگر چیزی در بعضی از بلاد خورده یا پوشیدنی باشد
در هر بلاد سجده بر آن را باید ترک نماید بنابر احوط و اقوی و

جایز

میت که از بلدی که متعارف است در میان ایشان از اهل اسلام باشند
و نه یکی ایشان با اهل اسلام نیز شریعت است و اگر بیشتر بلاد و معارف
نشانند و در بعضی بلاد نامر معارف باشند در آن اشکالات و منع از
سجده خالی از قوه نیست و اگر چیزی را در بعضی از احوال بخورند و در بعضی
از احوال بخورند مثل برک آنکود را خالی که اگر است سجده بر آن حال
جایز نیست و در حالت دیگر جایز است و چه که موقوف پوشیدنش
بروشن و بافتن و خودش بر زمین کردن و چنین مثلا سجده بر آن
جایز نیست پس سجده بر غیر و کسان در هیچ حال جایز نیست و سجده
بر جو و یکدم پیش از آوردن جایز نیست بنابر اقوی و جایز است
بر سجاده که از بوک حر یا اعلی و دیگر و بخوان بافته باشند اگر چه با
بافته باشند بقدریکه معتبر است از غل سجده بر آن ملف قرار گیرد
و سجده بر خاکتر جایز نیست و بعضی اشکالات و ادعای است
آنچه سجده بر آن جایز است اگر چه بعضی باشد اگر عوض مقدار باشد
و سجده بر کاغذ جایز است اگر چه نوشته باشد اگر بخوری باشد که
گوید سجده بر کاغذ کرده پس بر قباب مکاتب سجده جایز نیست
اگر چه مداد آن از امور است که سجده بر آن جایز نیست و اما اگر مداد

بفتح که اند و در اول اقامه مثل بر کوه آن جز آخر قیامت
که از آن شروع بجا آوردن و کوه میکند و قیام جاریست از آن
شدن بخوبی که هر چه نیست و است خود پس نمیتواند باشد که هر چه
نشد و همچنین میل بطرف راست یا چپ بخوبی که گوید راست است یا
چپ نیست و اما هر چه از انحراف ضرر ندارد اگر چه اصل ترک
آنست و واجب است فرموده است حق عزوجل قیام در حال احتیاج
و واجب است استقلال در حال قیام یعنی تکبیر ندارد باشد چنانچه اگر
انحراف باشد باید بینه قیلا و یجب که بر هر دو پای بند بکن اگر
سکینی بین بدو یک پا اندازد ضرر ندارد اگر چه اصول ترک آنست و چنان
نیست و در گذاردن پاها بخوبی که از حد قیام بیرون رود و اگر نتواند
که مستقل بدو تکبیر بایستد تکبیر میدهد لکن اگر بعضی ایستاده
بدون تکبیر بایستد بجا آورد باید بجا آورد و اگر تکبیر میفرموند
ایستاده بجا آورد و چنانچه از بدو نشستن جایز نیست و اگر نتواند هیچ
چیز نایستاده بجا آورد نشسته بایستد و اگر نتواند بکن بجهت حرج
و مشقت بین نشسته بایستد و اگر نشسته بایستد خوانیده نماز
میکند بر ایستادگی و اگر نتواند بجا بایستد و اگر نتواند بایستد

بخواند

بخواند و در حال بیداری خوابیدن باید و بیدار باشد نه بر روی تنها بلکه
بر په و بدین جها باید و بیدار بخوابد و در حالتی که خوابیده قرار گیرد
اگر نتواند رکوع و سجود را صحیح بجا آورد ایام میکند و اگر نتواند سر را
بر چنانکه سجده بر آن صحیح است گذارد از برای سجود بکند و با ایام
بنا بر احوط و اگر نتواند انحراف بر محل سجود بکند و بنا بر احوط بلکه
دور نیست که افوی باشد و در حال قیام مستحب است که قدمها را
انهم جدا کند و بکند سر انگشت تا یکویب از برای مردان و قول
بوجوب مغفالت و نفا باها را بهم ضم میکند احتیاطا سیر اداء
قراعت و آن واجب اما در آن نیست بنا بر افوی پس ترک آن
نازرا باطل نمیکند اگر چه در هر رکعت آن کند و واجب قراعت حمد
در نمازهای واجب و آیا نماز سنتی موقوف بآن یا نه افوی اینست
که تا آنکه نویسم بلکه جمیع و اقل بدون آن صحیح نیست مگر نمازی که از سر
رسیده باشد که قراعت را بعد از آن ضرر نیست و افوی اینست که قراعت
خواندن سوره تمام در نمازهای واجب و ضرورت اختیار و باید الله قرا
خواندن حمد تمام و اخلاص بخیر از آن جایز نیست و بقیه آن هر چه
و هر سوره که سپاسد مکرر شده بر آنست پس ترک آن جایز نیست بلکه

بر مان ببرد که اقامه میشود مثل لم یکن که در وقت حرکت و وصل بگوید
واجب و واجب میدانند و در وجوب اشکالات لکن احوط است و بعضی
انسان حق و صل لازم میدانند و هر چه قطع را ذکرش را بلکه هر چه
در علم نحو و صرف واجب شمرده اند و واجب میدانند در آن اشکال آن
بلی احوط میباشد و بعضی همراهات صفات حروف را که گفته اند واجب
میدانند و ظاهر عدم وجوب است مگر آنچه را گفتیم که واجب از واجبات
موقوف بر آن باشد مثل ادای حروف از خروج مثلا و در جمیع قراعت
نیست بلکه باید بهمان لغت عربی باشد بلکه جمیع ذکرهای واجب باید
عربی و انما و اما قنوت و افوی اینست که بغیر عربی نیز جایز است که
در غیر قنوت دعا کرد و بغیر عربی درین نماز قنوت داد و بعضی از آنها
در سایر ذکرهای سنتی نیز ضرر ندارد و لکن احوط ترک و ترک
بغیر عربی نیز موافق احتیاط و در سنت و واجب که در زبان بهمان ترتیبی
که هست بخوانند بلکه جایز نیست کلمات آنرا از هم جدا نمایند مثل آنکه
کسی عدد چیز را بشمارد و واجب موالاة در قراعت پس اگر در میان
آن چیز دیگری بخواند قراعتش فاسد میشود و ترک موالاة سهواست
بطلان نماز میشود بلکه قراعت را نیز باطل میکند بنا بر اقرب و لکن

بجای از آن جایز نیست اگر چه از روی عمل یا جهل یا تقصیر باشد و وجوب
در قراعت مراعات اعراب یعنی حركات و مسکات حروف را همان نحو که
ارشع رسیده بجا آورد پس اگر اخلاص بآن کند باعث بطلان نمیشود
و اگر نماند واجب بود که قنوت آن چنانچه بعضی گفته اند واجب است اما
کون حروف از محتاج پس اگر ما در اعراب یا طاء یا اعراب یا طاء
مثلا یا بکس است بطلان نمیکند و اگر بدون اینکه محتاج حروف
تعلم کرد میدانند اجمالاً حروف اعراب خود میگوید چنانکه اکثر حروف
بالطبع بجا میروند اما بشود تعلیم محتاج بخصوص ضرر نیست و الا
واجب تعلیم آن و مراد از علم درین مقام هم از ظن است پس مظنه
باید ای حروف از محتاج نیز کما نیست لکن احوط اینست که مظنه از
قول اهل جنس ببرد و بغیر آن اکتفا نمود مگر در هر یک مظنه
قویتر از مظنه که بقول ایشان حاصل میشود ببرد بلکه اکتفا
ظنی خللی از قنوت نیست مراعات کنند و واجب و مقدّم است بر
بعضی واجب میدانند و آن احوط است لکن در حکم بوجوب اشکال
و ارقام صغیرا یعنی واجب میدانند و آن احوط است لکن وجوب
آن معلوم نیست و آن ادعای است که کون ساله و سنون بجوف

بخواند

اخری است که اگر یک کلمه یاد و کلمه چندی در میان قرائت بخواند موالات
وقت میشود پس در سلام و حمد کردن در وقت طالع و خواندن خیر زاده
مادر که نظم قرائت با قیاس و فکر و کلمه یا آیه مجیده اصلاح آنست
و در برای غیر اصلاح احوط ترک تکرار است اگر چه عوارضی است
و اگر چه خواهد کرد کند کلمه یا مجیده اصلاح آن و آن کلمه در میان
یا آخر آیه باشد میتوان از اول آیه بگوید و کلمه یا بعد از آیه و تکرار
ناید مگر آنکه نظم قرائت بهم حوزد پس باید بصورتی تکرار کند که نظم قرائت
ضرر نرشد و اگر سکت شود در بین قرائت انقدر که او را قرائت کند
قرائتش فاسد میشود و فساد نماند معلوم نیست اما احوط اینست که قرائت
داد و در هر تکرار و تکرار نام کند و اعاده ناید و اگر سهوا سکت
طول بجا آورد حکم بفساد قرائت اشکالات و جایز است قرائت حمد
سوره هر یک از فوات قرا سه و بعضی از آن جایز نیست و جایز است
که در بعضی کلمات اختیار بعضی را قرا کند و در بعضی دیگر اختیار
دیگر اگر معنی فاسد نشود و علم باینکه این قرائت از قرائت سبعه
صرف نیست بلکه جایز است اعتماد بر آلهای متداوله که مظنه معصیت
آنها داشته باشد و معوذتین از قرائت پس در زمان میتوان

انرا

آزاد واجبست چهره نماز صبح و دو رکعت اول از مغرب و عشاء
اختلاف در ظهر و عصر و مردان و در سایر دیگرها مختبرات و در بعضی
اخر باید باختلاف بخواند خواه پنج بخواند و خواه حمد و اول اختفات
اینست که حوزد بشود و اقل چهار است که غیر بشود با صوت بلند
خواندن حمد اقرط جابر نیست و بر زنان واجبست چهره نمازی
که بر مردان واجبست بلکه اقری اینست که مختبرات میان حمد و
اگر اجتناب صدای او را نشود و اما در محل اختفات احوط اینست که
بخواند و مستحبست چهره نماز در زمانهای اختفایه و در هر کجای
آخر از همه نمازها اگر حمد بخواند و خواه پنج اربعه خواه امام باشد
و خواه منفرد در آنها احوط اختفات و قنای نمازهای بوسیله
در چهره اختفات مثل ادای آنها است و اگر چه در اختفات اندکی
جمل ترک کند نمازش صحیحست و اگر سهوا ترک کند نیز ضرر ندارد
و اعاده آنچه را در آن مراعات چهره اختفات نگردد ضرر نیست و جایز
نست خواندن سورههایی که سجده واجب بر آنهاست در نماز
بوسیله **پادشاه از واجبات** نماز رکعت در هر یک کعبه
مکرر نماز ایات که هر رکعت پنج رکوع دارد و رکوع و رکعت پس

و سجده باشد بنا بر اوست و بنا بر وجوب پنج رکوع و سجده **سجده** است
باینکه سجده بر روی اعظم و سجده با انگشتان پنج و یا شش
خلافست و احتیاط در ترک نناید و اولای مراتب احیانا **سجده**
در اعظم و سجده و در سجده است و بعد از آن سر پنج کبری واجب
یک رکوع بعد از آن **سجده** الله و بعد از آن یکی و بعد از آن اختیار پنج
بر غیر دو واجبست که مجموع ذکر و سجده یا در وقتیکه یک سجده رکوع باشد
و مستحبست گفتن سبحان ربی اعظم و سجده و یا در وقتیکه سه رکوع باشد
تا پنج مرتبه هفت مرتبه یا زیادتر و اما در هر مرتبه چهار مرتبه را یکی بگوید
که حکم با سجدات آن ناید و مستحبست که از او در دستها برافزاید و در حال
رکوع و واجبست سر برداشتن از رکوع و طایفه بعد از آنکه داشته اند
باشد یا نهد که گویند قرا گرفته باشد و طایفه بجا آورده باشد و بعضی
آزاد رکوع شمرده اند و مستحبست بعد از رکوع گفتن سبحان الله لمن حمد و
ما دم باشد حمد بکنند و قول باینکه حمد تنها بر او مستحبست یک رکوع
از واجبات سجده است و در آن هفت واجبست اول آنکه هفت مرتبه
دایره بین گذارد و آن پیشانی و کف دستها و زانوهای و او انگشت بزرگ
باجابت و مستحبست هر چه کافیت حتی پیشانی و دو دستها باید باطن بزرگ

ترک کرده داخل سجده شد تا پیشانی باطلت اگر چه سهوا باشد در هر
رکعتی که باشد و هر یک از رکوعات نماز آیات رکعت است و واجبست
بخونیکه کف دستها بر زانوهای برسد و رسیدن سر انگشتان بزرگ
کا فیت بنا بر اوست و احوط اینست که آنقدر خم شود که مجموع کف
دست با مقابل آن بر زانو برسد و کسی که دیار و مشق بلند است
با کمرهاست بادهت نذارد و جمع بمسوی الخلقه نناید و اگر بدهد
نخواند خم نشود انقدر که سهوا خم شود و اگر بگوید او نخواند خم
بگوید میدهد و اگر اصلاح خواند خم شود برشته کند و اگر از آنهم بجا
باشد بچینها استاره کند و یک کفش حینه است مثل یک رکوع و غیر
باشد بجهت رکوع بیشتر خم شود و اگر تا بچیندی قامت خود نکند بنا بر اوست
مگر اینکه اگر زیاد خم شود رکوع بگوید و اگر بخواهد شخص حینه بگوید
رکوع و راست شود بدست گرفتن چیزی در حال قیام باید بگوید و در
خم شدن سجده رکوع مجزیت و واجبست در رکوع طایفه بدهد و اگر از
و واجبست در هر رکوع ذکر کردن و احوط اختیار پنج و انگشتان
و ذکر کردن اقری است اگر چه مشق بر تنای خدا باشد و واجبست
که اگر در غیر پنج اختیار کند بقله در سجده یا یک سجده نماز

و بعد



کندارد و در آن گشتن بالا قدم نیست که سر آنرا بر زمین گذارد و اگر قضا هر یک
 از ظاهر و باطن بعد نیست **دوم** آنکه پیشانی را بر چیزی گذارد که سجده
 بر آن جایز باشد و تفصیل گذشت و اما غیر پیشانی را واجب نیست گذاردن
 بر چیزی که سجده بر آن جایز است بطریق صحیح چنانچه بعضی گفته اند
 آنکه موضع پیشانی بلند تر از محل ایستادن او زیاده از یک گشت نباشد
 اما بقدر یک گشت و گشت بلند بودن ضرر ندارد و قدر یک گشت چنانچه
 گفته اند چهار انگشت مضبوط و فوقی میان رتین سر سب و غیر آن
 نیست و ایضا که بودن مثل بلند بودن یا نه اول احکام واجب و آخر
 اینست که مثل آن نیست و سایر اعضا مثل پیشانی نیست و آنچه گفتیم
 بلند بودن آن جایز نباشد و اگر پیشانی بر موضع بلندی آمد
 باید آنرا کید نامونی که جایز است و برداشتن جایز نیست و همچنین
 اگر پیشانی واقع شود بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست **چهارم**
 ذکر است و حکم آن همانست که در هر کون گذشت **پنجم** طمانینه بقدر
 ذکر واجب است و باید ذکر در حال طمانینه بجا آورد **ششم** سر
 برداشتن از سجده اولست **هفتم** طمانینه است در میان دو سجده
 و معنی طمانینه کافی است و بعضی از علماء هر یک از طمانینه را در سجده

برداشتن و طمانینه در میان دو سجده را دکن میدانند و معظم علماء اینها
 دکن میدانند لکن دو سجده با هم دکن میدانند پس یک سجده هر دو سجده با
 هم ترک کند نارضی باطلست اگر چه از روی سهوا باشد در هر رکعتی که باشد
 و بعضی ترک آنرا مردود گفت آخر باطلست و نارضی باشد اگر سهوا باشد
 و قول اول قوی است و یک سجده رکعت نیست پس ترک آن سهوا باعث بطلان
 نماز میشود بنا بر آری لکن ترک آن عمد یا از روی جهل اگر مقصود
 حاجت بطلان میشود و واجبست در سجده شک را از زمین جدا کند پس
 اگر دست و پا را دراز کند و سر و تنش را بر زمین گذارد مجزئ نیست و
 سختیست بیکسر گفتن پیش از سجده در حالی که ایستاده بلکه در حال
 آمدن سجده نیز میتوان گفت اگر چه اول افضل است **و سختیست**
 بلند کردن دستها در حال تکبیر و همچنین سختیست تکبیر بعد از سر
 از سجده اول و قبل از سجده دوم و بلند از آن نیز همه اینها در حال
 که نشسته باشد و در این سر برداشتن و سر زدن و بریدن بعضی
 بخوار گفتن آن کرده اند **و سختیست** که موضع سجده مساوی محل
 ایستادن نباشد و بعضی گفته اند که سایر مواضع جایز است و نیز مکان
 آنها مساوی باشد و سختیست گذاردن دستها و پاها بر خاک در حال

برداشتن

بعضه سجده سایر اعضا را فرما بر زمین میکنند بنا بر احوط لکن
 عدم وجوب این احوط **ششم** از ایستادن نماز نشسته است در نماز
 دو رکعتی بکبر نیز و در سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر حال آن
 نماز را باطل میکند اگر چه ایستاده باشد در نماز و نشسته باشد یا ایستنی
 و انحلال آن سهوا باعث بطلان نماز میشود پس آن رکعت نیست و در آن
 آن هفت است **اول** نشستن بعد از تشهد است واجب با صلوة **دوم**
 طمانینه بعد از آن پس اگر شروع نشد کند در وقت سر برداشتن
 از سجده یا تشهد تمام نکرده شروع بخواندن کند چنانکه اکثر
 عوام میکنند اگر آنکفایان تشهد کند نارضی باطلست بی اشکال
 بلکه نماز که کند یعنی بعد از آنکه درست نشد تشهد را از سر گیرد
 یا اگر چه بر این در جین بخواندن بگوید و در هر مرتبه بنشیند و تمام کند و در
 نارضی اشکالست اگر ب و نارضی و آنچه گفتیم مردود نیست گذاردن
 عمد باشد و در تشهد نارضی شرط محقق است اینست که نشسته بجا آورد
 تشهد آنرا و یا با شریعت نشستن مرد کراهی سنتی نشستن یا نه
 اولست **سیم و چهارم** تشهد بین است و صورت آن اینست تشهد آن
 لا اله الا الله و احد لا شریک له و اعهد ان الحمد لله و قول و تفسیر

سجده و بر چیزی که سجده بر آن جایز است و در وقت که بر آن آنکفایان
 شرط صحیح است و سنت است دعا بجهت بر دنیا در سجده و طمانینه بعد
 از سجده دوم واجب نیست لکن سختیست سختیست که در وقت برخاستن
 بگوید بحول الله و قوته اقم و تقدوا حوله نیست که لفظ تقدوا را بعد از
 اشترک بگوید و لکن جواز گفتن از آنکه از وقت نیست و در وقت برخاستن
 دستها را بر زمین گذاردن اول را ناله ها را بردارد و **و سختیست** فتنه
 در حال نشستن و چیزی که بر آن سجده میکند اگر مژدگی مثل نشستن
 شود سبب آنرا بردارد و بجهت سجده گذاردن و اما بعد از هر رکعت
 ترک این عملست و اگر کرد صحیح نماز شاید اگر ب و اگر پیشانی بر زمین
 برسد و برداشتن در آن اختیار اگر برسدن اول صادق نیست که سجده
 کند باید و در هر سجده باید بگذاردن پیشانی بر زمین و باید تکبیر
 اعضا در حال سجده بر موضع سجده باشد پس اگر بر چیزی یا پیشانی مثلا
 سجده نماید یا دست مثلا گذارد باید قیام کند تا سکون اعضا بر آن
 موضع قرار گیرد لکن مباحتر و نادر ضرورت نیست و بعد از گذاردن اعضا
 بر زمین بعضه سجده میتواند آنرا بردارد و باز بگذارد بغير از پیشانی
 لکن در وقت ذکر باید بر زمین باشد و اگر عسورا بر زمین بگذارد

بعد

این صورت جاریست بنا بر احوط و اقرب کبر حدی لا شریک له
از اول و بعد از اذوقیم نمیتوان انداخت و اشهد اذوقیم
انداخت بلکه او را نیز نباید انداخت و بالجملة هیچ وجه تغییر جایز
نیست **پنجم و ششم** صلوة بر محمد و آل محمد ۳ و احوط اینست که بنا
صورت ادا کند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و لكن اقوی اینست
که واجب نیست که این هیزه باشد پس اللهم صل علی محمد و آل
الله علی محمد و آل و نحو این نیز جایز می باشد و اما صلوة بر غیر
و آل بر غیر صحیح است در همه احوال و ذواب عظیم مقرب میشود
و در جمیع احوال نماز جایز است اگر محل بر احیی نباشد و در رکوع
و سجود و بعضی معتقد است و لفظ علی را قبل از آن میتوان آورد
و بعضی واجب میدانند در وقت کلام مبارک پیغمبر میده شود
لکن اشهر و اقوی عدم وجوب **هفتم** ترتیب است باین طریق
که اول شهادت توحید را ذکر کند و بعد شهادت برسانت
پیغمبر ۳ پس صلوة بر محمد ۳ پس بر آل و بعضی موالا نیز
واجب دانسته اند و آن احوط است اما اقوی عدم وجوب
و مستحبیت فوزن فشق در حال تشهد و آنرا جایز بعضی

تفسیر

تفسیر کرده اند که آن چپ را بر پیش گذازد و قدما را از ترخوبه ببرد
کرده پشت پای راست را بر کف پای چپ گذازد و جایز است دعا بخواند
از برای دین و دنیا و مستحب است که از دست راست بر پاها بکشد
هفتم ادعایات نماز سلامت و قول استخفاف و انقیاد و آن
از اجزاء واجب نماز است و بعضی آنرا جزء نماز میدانند و آن مستحب
پس ترکش باعث مطلق نماز است اگر نماز باشد و اما سهوا در آن
و رعایت احتیاط اولی است و نماز ناظر بر محض موقوف بر سلام
و اللهم ملک الجلاله در نماز الله در رکعت واجب نیست بلکه مستحب است
پس در نماز واجب و چه در نماز مستحب و غیر است میان دو صیغه دیگر
یا که بگوید انما انزلت و در پیغمبر ایم واجب نیست بلکه هر کجا
که بگوید واجب یا بخواند آورده و هر دو را با هم میتوان گفت و هر کدام را پیش
آن واجب میباشد و اگر السلام علیا و علیها و آله و سلم را اختیار
کرد که برای بیرون رفتن از نماز واجب نیست و جایز نیست تغییر صورت
بنحی که گذشت و اما اگر السلام علیکم را با هم گفت و احوط اینست که در
الله در رکعت را نیت دارد لکن اقرب جواز ترک لکن اللهم علیکم را جان
نیست تغییر آن و نیت خروج از نماز ضرر نیست و در وقت سلام گفتن **دعا**

با اینکه هر جا که در غیر نماز علیکم جواب میگوید در نماز نیز چنین
جواب بگوید اشکالات اقوی اینست که خبر است و علیکم گفتن احوط
و سلام بر کسی که در نماز است جایز است و لکن در سجده و رکعت
خلافت واجب است شواهد آنست که جواب بکسی که سلام کرده خواه نماز
باشد خواه در غیر آن و اگر در سلام باشد این آن موقوف بر سلام
کردن نماز باشد و در وجوب و سلام یا قطع نماز و سقوط جواب
و همچنین در جای که شواهد آنست که موقوف بر سلام زدن باشد اشکالات
و اگر چنین کند که سلام را یکی از غیران کرده که باید بمثل همان جواب
داد و مستحب است احوط اینست که آن چند صیغه که احتمال میدهد همه را
بگوید در جواب بقیصد و اگر در نماز جواب ترک کند پس اگر سهوا
کرده صریحی ندارد و گاهی گفته و اگر عمل ترک کند اقرب اینست که
نارزش باشد بقیصد خواه در نماز که جواب را واجب بگوید بقرائن یا
آن مشغول شده باشد یا نه لکن احوط اتمام نماز و اتمام آنست **و اما**
کرده البته و اگر فصلی بر مصلی سلام کند جایز نیست بنا بر ظاهر
و غیر غیر جواب واجب نیست و سلام در نماز بر مصلی مستحب است
و در صیغه که در نماز جوابش واجب بود در نماز نیز واجب است و لکن

در سلام گفتن احتیاط و قرار بودن و مستحبیت گفتن همین
که در تشهد مستحب است و اگر نیت است واجب سلام را باید بقیصد
بگوید **ترتیب** نماز اگر مصلی بر مصلی سلام کند واجب است بر او سلام
و جواب دادن و اشاره و غیر بخوان کافیه است و اگر یکی از این چهار
سلام کند که اللهم علیکم السلام علیکم سلام علیکم سلام علیکم جواب
بهمان نحی که سلام کرده باید در نماز و بصورت دیگر نمیتوان جواب داد
پس جواب اللهم علیکم السلام علیکم سلام مثلا نمیتوان و همچنین خبر آن
بنا بر اقرب و در جواب قصد قرآن کردن ضرر نیست و اگر سلام بنا
نهی که علیکم السلام یا علیکم السلام اقرب اینست که در جواب واجب نیست
لکن احوط اینست که بهمان صیغه بقیصد دعا دهد کند و اگر بر مصلی
چنین سلام کند که سلام علیکم یا سلام الله علیکم و سلام و
لکن در بقیصد دعا احوط است و اما اگر بگوید سلام و جواب بر بقیصد
و اگر سلام کند بخوبی که حرف با احزاب آنرا غلط بگوید و جواب بدهد
و احوط اینست که جواب بهمان صیغه کرده بگوید اما بطریق صحیح بگوید
و اگر بگوید اهل نماز بر مصلی سلام کند جواب واجب بنا بر ظاهر
و اقوی و در اینست که باید جواب را بهمان طریق که سلام کرده بگوید

السلام

واجب است که بمنزل سلام جواب بگوید پس در جواب سلام علیکم میفرماید
گفت و علیکم السلام بلکه از بعضی بگوید که علیکم یا علیکم را واجب است
که بشیر السلام بگوید در جواب لکن ابرشیت است و اگر زن مؤمنه
بر مرد اجنبی سلام کند یا مرد بر زن اجنبی سلام کند باید جواب بگوید
و مستجاب است که طایفه کم بر بسیار سلام کند و سواره بر پیاده و ایستاده
بر نشسته و اولی است که در نماز سلام را بطریق احسن و بکثر از سلام
مثلاً اگر بگوید سلام علیکم در جواب بگوید سلام علیکم هر چه است و اگر
لکن واجب نیست بلکه مثل آن یا نیست تر از آن جایز است بنا بر اقوی
بلکه و علیکم یا و ادین جایز است لکن طواف احتیاط و ظاهر است
که در سلام قویست و تاخیر آن جایز نیست چه در نماز و چه در غیر نماز
و عموماً از جمیع آنست که طول ندهد و بفرمان که گویند جواب بگویند که
و اگر تاخیر انداخت معصیت کار است اگر چه تاخیر انداخته و آن
برویم و اینها بنا بر اقوی و اگر نمی در غیر نماز سلام کرد و واجب
در جواب آن و لوط است که علیکم یا و در جواب بگوید بلکه
و در وقت که واجب است و اگر چه بر کسی سلام کند مستحب است که
بگوید که و علیکم السلام بگویند جواب و در وقت مفاد است کردن

از کلام

از کلام بگویند سلام کردن سنت است و جوابش نیست و اگر نماز عظمه کند
مستحب است حمد کردن بلکه اگر در یکی عظمه کند نیز مستحب است و اگر حمد کردن
و اگر مؤمنی عظمه کند مستحب است که او را حمد کند و بگوید بجز حمد که
او عظمه و دیگری او را تسبیح کرد مستحب است او را در کردن حمد که مستحب است بلکه
احمد است که نیک ننماید و لکن بقصد دعا نه بجز حمد و کردن و اگر
کسی آن خود بگوید یا گویند هینا لک جواب واجب نیست لکن احتیاط است
و اگر کسی بگوید یا گویند در نماز است بجز حمد یا بجز حمد یا بجز حمد یا بجز حمد
که در میان حرمت رد جواب واجب نیست لکن احتیاط است بقصد دعا
بأن اقلی که گفته در غیر نماز نیز روش واجب نیست بلکه تسبیح نماز
و ادعیه و ادکار و آداب آن در کتب ادعیه مذکور است و مستحب است که
بعد از نماز و ادعیه و کتب و احتیاط است که بقصد سکون و بجز حمد و تسبیح
نماز بجا آوردن لکن این عقد شرط نیست بنا بر اقوی و بجز حمد است که بجز
شکر نماز مغرب و بعد از آن فله بجا آورد لکن قبل از آن نیز جایز است
و اما غیر حربه پس بجز حمد و مستحب است که آخر تعقیبات فرار دهد و بجز
شکر مستحب است نزدیک شدن گفت و دفع شدن بلا در جواب بجز
بجز حمد و تسبیح بجز حمد و تسبیح بجز حمد و تسبیح بجز حمد و تسبیح بجز حمد

نه نیست

را تکیه بر نهفتن و سلامی نیست و استقبال بلکه و سرعوت و کلام است
پیشانی بر چرخه در سجده نماز بر آن جایز است در سجده شکر شکر است
و سایر مواضع سجده را واجب نیست بر زمین بگذارد و شناس است شکر
و سینه خود بر زمین بچسباند و زانوهای بر زمین بچسباند و در جواب بجز
شکر یک سجده خلافت است احتیاط آنست که آنرا یکی گفتا کند اگر چه از
جواز گفتا یکی است و مستحب است که در طرف پیشانی از پا و طرف دیگر
بر زمین بماند و بگذارد بر زمین نیز گفتا میشود و دعا و ذکر کردن
سجده شکر است و لا اقل سوره شکر بگوید و دعا بجا آن
در کتب ادعیه مذکور است و لحن میشود یا بر تمام کلام در سجده
بدانکه واجب میشود بر کسی که آیه سجده واجب بخواند یا گوش دهد
و آن در چهار سوره است یکی الم سجده و یکی حم سجده و یکی النجم و یکی افرا
و اگر نشود لکن گوش بآن ندهد در وجوب سجده خلافت است احتیاط و بجز
لکن عدم وجوب است و لکن عدم وجوب خالی از نفی نیست لکن
در استحبابش خلافت نیست و غیر از چهار موضع مسموع یا زنده است
که سجده سنت است بخواند و ششون و گوش دهد و فرق
نست در وجوب سجده یا آنکه خدا بخواند و گوش دهد یا بسوا و آن

سجده

سجده را نیز تکیه بر نهفتن و سلامی نیست بلکه غیر متردد است بلکه تکیه
بجز آن حرمت چنانچه حدیثی بر این دلالت میکند و بعد از تسبیح
از آن بگیر نیست و درین سجده شرط است استقبال قبله و سرعوت
و طهارت بدن و حاکم از نجاست و وضو و غسل شرط است در آن سجده بر
چیز که جایز است سجده نماز بر آن و بطریقین که بگوید سجده که واجب است
اگر بطریق مستعار باشد تسبیح معین ندارد و دعا و ذکر در آن
بلوغ مستحب است که بگوید لا اله الا الله حقیقتاً تا آخر و غیر از تعقیبات
و عمل بجز تکیه و سجده تلاوت قویست و تاخیر آن جایز نیست و اگر
تاخیر انداخت ساقط میشود و همچنین است سجده ها مستحب است آنرا تاخیر
مستحب است بجا آوردن آنها در هر دو تکیه تاخیر انداخت و بعد از نماز
بجا آوردن سنت اراد فضا نمیکند و واجب است در سجده قرآن شکر قنبر
قبل از کلام پیشانی بر زمین بکشد و خواند قرآن و انداختن
سجده و بجز میشود سجده بجز حمد و تسبیح آیه سجده لکن اگر در کتب
مذکور خواند و سجده نکرد بعد از حمد بجا آورد در وجوب آن را
احکام است و لکن احتیاط واجب میشود سجده که بعد از آن تمام
و در معین آیهی که بجز در آنجا واجب است مستحب است و بجز حمد و تسبیح

مستادل معتبر کردن بقید نیست **فصل هفتم** در مطلقات ناز است آن
هست است اول هر چه بر طهارت و امین کند اگر چه سهوا باشد و لکن این
ناز نیست را باطل نمیکند بنا بر اقرب **دوم** گوید بر امور دنیا است خواه
عبد باشد یا سوا خواه با ناز باشد یا نه خواه با اختیار باشد یا بی اختیار
و گوید بجهت دفع مال گوید دنیا است و همچنین بجهت دفع دوست یا امر
اولی اگر مشغول بقصد قربت باشد بطریق معتبر است دور نیست که آنرا
گوید بر امور دنیا ندانیم و گوید بجهت خوف خدا ضرر ندارد اگر چه با ناز
باشد و گوید بر سید الشهدا م اگر از برای خدا باشد باطل نمیکند ناز
و فرقی میان نازها درین حکم نیست حتی ناز نیست و ناظر بر باطل می
بجهت این **سیم** فعل کثرات و اظهار نیست که آن عبارت از این کاری
بکند که هر نما او را ناز کن گوید و فرقی نیست درین میان ناز ناظم و غیر
و بعضی فرق نگذاشته اند و آن صفیات و شرط است در فعل کثرتی
ناز را باطل میکند اینکه بالفعل حقیقت گوید او را ناز کن نیست پس
امر بر مرکب شود در جمع ناز که اگر مثلا هر یک را یک خبر بیاورد و فعل
کثرت بود و اما از ناز نکرده بودن بیرون میکرد لکن چون متفرق
بیرون نمید و ضرر ندارد و اگر لکن کار بکند که او را ناز کن گوید

ناز

ناز را باطل میشود اگر چه فعل کثرت نکند مثل بر حق فاحش
در فعل کثرتی که ناز را باطل میکند شرط اینست که بطریق باشد که شخصی
از ناز کند بودن بیرون بود پس هر کاری که چنین نیست ضرر ندارد
اگر چه از اعتقاد ناز باشد مثل کشتن مار و حفر و یک و غیره و لکن
و جمیع مودیات و دفع آفات نیز ضرر ندارد و اول بعضی احادیث مستفاد
و حجب و حق پیش و احاطه احسان است بلکه این بقید نیست مطلقا
ستندم مطلقان ناز نباشد و هم چنین ضرر ندارد شهادت و کلمات یا
با نکت با هیچ باخوان و سایر پوشیدن یا کندن و خوار شدن بدین
بیت و ناز بجهت حاجتی است بدعا و در ناز بجهت بیدار کردن کسی
و دعا یا کثرت و خلط از ذهن افراشتن اگر و معرف از آن ظاهر
نمود لکن هر دو مکروه است و البته هر فعلی که او را از ناز کن بودن
نبرد جایز است و باعث مطلقان ناز نمیشود و اگر بیرون بود او را از
ناز حقیقت گوید ناز نمیکند ناز ناطل است اگر چه باشد **و اما**
سهوا باشد یا بجهت فراموشی باشد پس اگر محض ناز نکرده ناز
صحیح است و اگر مودت ناز را محو کرده پس اگر بعد از آنکه متذکر شود
ناز را تمام کند صافست که ناز نکرده صحت ناز کرده و اگر از ناز

ناز

اگر چه احوط انعام و اعاده است و اگر بعد از انعام صادق نیست
که ناز کرده باطل است بی اشکال و اگر مضطر شود بفعل کثرت حکم
حکم صورت سهوات بنا بر اقرب و اگر فعل کثرت انعام باشد
بنا بر طهارت او نقره یا نیکو یا سوا مثلا پس اگر محض صورت ناز
نمی شود ضرر ندارد و اگر فرض کنیم که محض صورت ناز شود احوط آنست
پس اگر سکت شد بکوت طویل پس اگر قصد طول کشید که ناز
کنده اش نمیکند ناز باطل است و در صورت عدم در صورت
احوط انعام و اعاده است و لکن صحت ناز در حال خالی از نقره نیست
چهارم تکلم و حرف و در نیت اگر چه باشد سهوا باطل نمیکند و فرقی
میان نازهاست حتی ناظر ناز نیست و اگر سخن گفتن و اعاده
در ناز بجهت تقیید یا حرفی مثلا ناز را باطل میکند و احوط انعام و
و جاهل بحکم نیز نازش باطل میشود بجهت گفتن اگر چه مقصر بنا
و اشاره کنند و بنابر حرکت دادن او ناز را باطل نمیکند اگر
بجهت فهمیدن خبر باشد و جوی گفته اند که اگر سلام بگوید خدا ناز
باطل میشود و اقرب اینست که اگر قصد دعا کند و صادق باشد
کرد عا است و قصد بیرون رفتن از ناز نکند ناز باطل نیست اگر

چه

چه بلقط السلام علیکم باشد و اگر بقصد دعا باشد احوط آنست
اگر چه بقصد و نیت باشد مثلا مثل سلام علی المرسلین که نیت
میکند و اما تخلف و ناله گوشت و صدای حیوان دادن پس اگر
تیز حرف در آن نمیشود و حرفی از آن ظاهر نمیکند باطل نمیکند
اگر چه خدا باشد و اگر حرف متاز از آن ظاهر شود و آنرا کلام
و علم بآن داشت قبل از گفتن ناز باطل است اگر چه بی نیت
باعث مطلقان دانیم و آن خراش باشد و اگر چه سبب نمیکند باطل
نمیکند ناز را و اگر شک کند که کلام است یا نه احوط انعام و اعاده است
و هم چنین است با رکود در موضع سجده و بخوان و آه کشیدن
اگر از خوف خدا آه کشیده اگر چه بی نیت و این هم منتهی است که آنرا
دعا گوید پس حکم تخلف است و اگر باجزیت که آنرا دعا
ضرر ندارد **و اما** خواندن قرآن در ناز جایز است و از کلام باطل
کنند نیست اگر قصد قربت باشد اگر چه سبب جز این قصد کرده
باشد و اگر مقصود شیء دیگری باشد بدون قصد قربت در صحت ناز
خلافت لکن اگر نظم قرآن بدون نیت حکم صحیح نمیشود و اگر
بیرون رفتن مثل اینکه بگوید ادخلوها من باطل است و لکن اگر بگوید

ناز

ادخلوها سلام استین نازد باطل نکند چون انظم قرآن بیرون
نورتر لکن احوط اینست که ترک کند قرآن خواندن را بدون قصد
قربت و اگر کلماتی که در قرآن است بظن که در قرآن است بخواند مثل
اینکه بگوید یا ایها هم سلام نازش باطل میشود اگر چه هر دو کلمه در قرآن
باشد و جایز است و کذا در نماز و انکلا بیست که نماز باطل نماید
اگر قصد قربت باشد و جایز است ستر بفرمودن اگر قصد باشد
بلکه اگر بدون قصد قریب بترتیب بگوید خدا شود نیز جایز است لکن
احوط منع و اعاده آن نماز است و مراد از ذکر هر حرفی که آنرا در
ذکر خدا گویند و شهادت بوجد است الهی و بیست و سحر و ولایت
ایم المؤمنین و ذکر است و صفیهایی خدا مثلا ذکر نیست بیا بر اقب
ولا حول ولا قوة الا بالله ذکر حد است و هر چه شک شود که آیا ذکر است
یا نه احوط احتیاج از آن در نماز و در ذکر و قرآن که در همین نماز
جایز و اینست شرط نیست که سخن نماید و احراب آنرا مثلا غلط
و هم چنانکه ذکر و قرآن در نماز جایز است و عا کردن نیز در نماز جایز است
از برای هر امری یا حی از امور دنیا و آخرت بلکه اگر مقصود در آن
نیز تنبیه غیر باشد بر مطلبی جایز است لکن خلافا احتیاط است

بجهت

بجهت طلب امر حرام نازد باطل میکند بیا بر اقب و مراد از دعای
که آنرا در عرف دعا گویند اگر شتم باشد بر او بی قصد که طلب چیزی
باشد مثل آنکه بیان کند احوال نفس خود را و شکایت از نفس و مشقت
و بخواند بشود و دعاییکه شروع کرد تمام کردن آن واجب است و اگر
نسخه دعا مختلف باشد جایز است خواندن هر نسخه را و همچنین اگر قرائت
قرآن در کلمه مختلف باشد مثلا در مالک نور الدین و مالک یوسف
هر دو استخوان خواند اگر احتیاطی بخواهد یا واجب بگوید بیک
در جواب کسی در نماز جایز نیست اگر چه آنکس را مراد باشد **بلا نکه** نظم
بیک حرف بی معنی بطل نیست و بیک حرف با معنی که قصد معنی آن نماید
مثل بی که معنی آن اینست که خدا را نماز باطل نماید و اگر معنی آنرا
قصد نکند حکمش مثل کفر بی معنی است و اگر عدا و هر حرفی را بد
نماد حکم بعدم بطلان بعید نیست و معنی بی معنی یا بیشتر اگر
نظم کند نماز بی باطل است و باطل هر چه بر آن صادق باشد کلام و نظم
در عرف حقیقت اگر عدا باشد نماز باطل میکند پس شاره کردن و
و بخلاف اگر عدا نیست باعث بطلان نمیشود مگر در حد نظر کفر باشد
و اگر کان کرد که نماز بی تمام شد و عدا نظم کرد بی علم شد که

خطا

کرده نماز باطل نمیشود بیا بر اقب اگر کسی دیگر بعل نماید یا
لکن باید این سخن کافی باشد که شرها اعتباری بآن باشد یعنی
اگر این مظنه کرده از نماز بیرون دفتر مظنه است که شرها معتبر
در نظم کرد مثلا آنکه شک کرد در دو چهار و مظنه کرد که چهار است
و تمام کرد و ظن کرد پس یقین کرد که در دو بوده است نماز صحیح است
و الا حکم بجهت اشکال است و اگر حرم داشت که از نماز بیرون دفتر
و نظم کرد و بعد خطا معلوم شد نماز صحیح است و باین نظم نماز باطل
نمیشود اینها همه در صورتیست که بیک نظم از نماز کن بودن بیرون
والا نماز باطل است **بجهت از بطلان** نماز که استین دست است
بر پشت دست چپ است در هر نمازی که باشد حتی نماز میت و نماز
نافه بویتر یا غیر بویتر خواه مرد باشد خواه زن یا حتی با صبی باشد
خواه بی جایی باشد یا با جاهل خواه بر بالای نان باشد یا بر پایی نان
خواه کف یا بر روی کف گذارد یا کف را بر روی دست گذارد یا بر
خواه با اعتقاد شرعی بودن آن گذارد یا نه بلای که بجهت ضرورت بگذارد
مثل اگر دفع از تنی از آن خواهد نماید جایز است و نماز صحیح است
و اگر حرفی از آن گفت و بر پشت آن گذارد یا با آنکه بگذارد دست

دو

و در نماز دارد احوط اینست که نماز باطل نمیشود لکن احوط ترک است
و اما گذاردن دست راست بر روی دست چپ در حال رکوع نهی شده
یا گذاردن بیک دست بر شکم یا گذاردن هر دو دست لکن بر روی یک
هر دو دست لکن نه بر روی یکدیگر گذاردن هر دو دست لکن نه
یکدیگر گذاردن یا گذاردن کف بر کف بر احوط جایز است و همچنین
نمیشود نماز اگر دست و بر روی دست گذارد سدا بیا بر اقبی هم چنانکه
گذاردن دست راست بر چپ حرام و معصیت است مگر چنین است که
آن بنا بر اقبی و اگر هر دو بی مثل بغیر این شود جایز است و نماز
باطل نمیکند و ضرورتیست که علم بضرر باشد بلکه مظنه آن کافی است
و همینکه مظنه بضرر بپرسد واجب میشود لکن اگر باین حال ترک
نماز باطل نمیشود و اگر احتیاط معصیت بضرر باشد جایز نیست
باطل میشود و اگر نتواند نماز کند از تقصیر یا بخیر یا در جای
کردن ضرورت نیست این که با قیصر یا تقصیر یا نتواند نماز کند و اگر
در بین نماز تقصیر و طرف شود واجب است که دست را ببرد و اگر
که دستها را بردارد در بین نماز **بجهت از بطلان** نماز و در نظم
بر کو دانست تمام بدن خواه پشت بقبله برسد یا جانب راست

دو

باجب قبله که انداخته اند اگر چه بحد مشرق یا مغرب برسد و باطل
مخرب شدن از قبله نماز باطل میکند اگر نماز واجبی باشد اما تا
مخرب در آن خلافت و احوالی نیست که باطل میشود و بجهت اخراج
قبله و اگر دوی نماز از قبله که انداخته اند اگر چه دوی نماز از پیش
سرخ و مار به بیند و نکند که پیش قبله و کند این در جهت نماز
خلاف و اشکالات احوالی نیست که باطل میشود **اما احتیاط**
نیز که نماید و در قیاس میان آنکه مردی بجهت مشرق یا مغرب
برسد یا نه اگر دوی نماز اشکالات کند بخوبی که پیدا اشکالات شود
نماز باطلست و اشکالات بجهت نماز ندارد **اما** مگر دقت که شستن
۱. نشان با حیوان اندیش دوی نماز کن اما نماز با باطل میکند **هفتم**
در بطلان نماز تحقیق است **هشتم** از بطلان خوردن و آشامیدن
عند اگر چه بعد فعل که برسد و اگر نعلیل باشد بخوبی که دلالت کند
بر آنکه رو از نماز کند است و باعث بطلان میشود مگر باطل است
سواء باشد اگر نعلیت نماز ندارد اما اگر کثیر باشد پس اگر بگوید
که گویند نماز میکند پس نماز باطلست و اگر صوم نماز را محو کند
نماز باطل نیست و چه بیک در سجده و نمازها مانده و برون آن

نداده

نداده مگر اگر چه بعد فعل که برسد و جایز است خوردن آب در نماز
و نماز اگر داده وقت داشته باشد و نماز را نشسته باشد و خوف آن باشد
که نماز باطل کند و آب در پیش روی او باشد و لازم باشد که از
منافات نماز چیزی را نخورد و آب بکشد اما داده دوده نیز داشته باشد
باجز طلوع صبح نیز داشته باشد یا آب در پیش روی او باشد نیز
سایر اقرب و آيات شرط که آب خوردن در نماز باطل کند یا نه
این فعل این در بین نماز صبر ندارد احوط اولست و بعضی هر نماز را
لحمی خوردن کرده اند و آن از نیست و لکن طلاق آن احوط است
نماز کردن در جاهای که بول و غایب است باجواب یا با برادر غایب شود
و تا آخر انقضاء وقت آنرا لکن با احتیاط بطلان نماز میشود و اگر در
اشیائی نماز یکی از اینها غایب شود واجب است صبر کند تا نماز تمام
کند مگر حرفی که داشته باشد یا ما جز شود پس جایز است قطع
نماز اگر خوف بیرون رفتن وقت ندارد و در جاهای که کثرت
بودن نماز کردن باعث بطلان میشود اما مگر دقت که نماز باطل
جروی یا شرطی شود پس نماز باطل میشود و نماز در جاهای که اول برکت
و مگر دقت نماز بر مردی که دوی سر خود را در میان سر خود جمع کرده باشد

و اگر دوده باشد و نماز را صبر ندارد و اگر در بین نماز ماضی خون
آید و بیند یا جاریش برسد پس اگر کمتر از دهم بماند یا بیشتر
و اگر قبله نماز باطل است پس اگر در وقت فعل کثیر باشد آنجا
بیتنازه و زمان آنجا شستن کمتر از زمان شستن است جایز است آنرا
بیتنازه و اگر سواد انداخته باشد یا آنکه نماز لکن زمان شستن کمتر
از زمان آنجا شستن است واجب آنرا بشوید و نماز تمام کند
شافی نماز باطل نیست و اگر لازم داده منافی را بجهت رسیدن خون
نماز باطل میشود و اگر نعلی کند که با لازم می آید فعل کثیر این
نماز باطل است و اگر نماز را در آب شستند و نماز باطل است
بغیر از موضع بجهت بخی نشود و نماز در وقت که انچه جادم فرو
شستن بجهت میشود نماز باطل است و شستن جایز اگر ممکن شود
در بین نماز خوری است یا اگر آب لکن باید قبل از اسلام بشوید
و آیا خون چیز انداخته بجهت شستن حکم خون و ماضی یا نه در آن اشکالات
احوط شستن و تمام کردن نماز و اعاده آنست و **بنا** اگر حرام است قطع
نماز واجبی بد و لغو و حق نماز حازه و جایز است قطع بجهت حفظ
مال محرم که خوف تلف شدن آن داشته باشد و بجهت تلف آن متعذر

شود

نموده بجهت بخی کوه انداخته بجهت در آنجا و اگر مال کمی باشد
که تلف شدن آن ضرری لازم نیاید قطع جایز نیست و اگر مال کمی
در پیش باشد و حفظ آن ضرر و قطع نماز است قطع جایز است
و اما اگر مال غیر است نماز باطل است در جواز قطع بجهت حفظ آن
اشکالات حضور مال کمی مومن باشد بجهت حفظ فقر محرم نماز جایز
و بجهت حفظ او در غیرین بعضی جایز میداند و جایز است قطع نماز
بجهت نگاه داشتن قرض و اگر کثیر باشد از نماز کند اگر بقیه او
مستقر شود یا عدم ضرر جایز نیست بنا بر ظاهر و بجهت دفع حدین که نگاه
داشتن آن موجب ضرر باشد بلکه هر جا که قطع کردن نماز خوف
ضرری داشته باشد قطع جایز است و اگر ضرری لازم نیاید بجهت
حاجت بقطع باعث جواز میشود و بجهت دفع ضرر از مومن عادی
قطع جایز است و اگر معروف و نهی او منکر موقوف بقطع نماز باشد
قطع نماز جایز بلکه واجب است و اگر در جاهای که بعضی محرم نماز
سزای نماز کند و در بین نماز بیادش آید واجب است قطع نماز را
و اگر واجب شود قطع نماز در جاهای که او قطع کند نماز صحیح است
بنا بر احوط و در جاهای که نماز باطل است قطع کند سلام گفتن آن

بیت یا بر اجد اگر چه بعضی آنرا واجب دانسته اند **فصل هفتم**
 در نماز آیات و در آن دو مقام است **مقام اول** در ایستادن
 بدانکه نماز آیات واجب میشود بجهت چیزی **اول و دوم** گرفتن
 آفتاب و ماهیت خواه نام آنها بگیرد و خواه بعضی از آنها و اگر
 گرفتن آنها بجهت خایل شدن ستاره باشد نماز واجب نیست
 بر اوقی لکن احوط مکرم باشد خوف شود که حکم آن خواهد آمد
 و اگر ستاره بگیرد و اگر باعث خوف شده نماز واجب است و اگر نه
 نیست و ثابت میشود گرفتن آفتاب و ماه بدیدن و علم هر سائید
 و شوق آن دشواریست و در عادل خالی از خوف نیست و بجهت عادل
 و شیاع ظنی ثابت نمیشود لکن احوط است و اگر در عادل از اهل
 بخور یا جاعلی از خفاق ایشان خبر دهند که در ملاقات وقت افتاد
 مثلا میگویند علی بقرآن ایشان واجب نیست و نماز واجب میشود
 و اگر آفتاب بگیرد مثلا و در ابری رود یا غروب کند نماز واجب
 تا معلوم شود که منجلی شده و اگر در وقت نماز مریضه آفتاب
 بگیرد و اگر یکی از آنها و نقش تنگ باشد باید آنرا مقدم دارد و اگر
 هر دو و نقش تنگ باشد نماز بومی را مقدم میدارد و در خیال

وقت

فضا میکند نماز کسوف اگر شامل در نماز آیات کرده بود تا وقت
 شک شد بلکه اگر هر دو نفس گرفته شود باید فضا کند آنرا اگر چه شامل
 نگرفته باشد و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد هر کدام را خواهد
 کرد لکن احوط تقدیم نماز بومی است **سیم** در نمازات بومی که در هر روز
 در نماز شد پس بجهت حرکت کردن زمین نماز واجب است تا زلزله وارد
 نباشد مگر آنکه خوف حاصل شود پس بجهت خوف واجب میشود و وقت
 آن مدتیست و شرط است حول کشیدن آن بقدر نماز بخلا نماز
 کسوف و خسوف که اگر بقدر نمازی که باقی واجب بماند حول کشند
 نمازی برویست نماز او نیز فضا اگر چه بقدر یک وقت طول کشد لکن
 عدم ترک نماز زلزله را هر وقت میکنند نیست او را و نماز میکنند و
 ایست که روزی نیست و تا آخر آن جایز است **چهارم** خوفهای آسمانی
 مثل بارهای عظیم بیاورد و در سجده اگر باعث خوف شود و بدون
 خوف واجب نیست نماز را بر اوقی و با خوف نماز واجب اگر چه بیاورد
 و در سجده و زلزله باشد و مثل طوفان و تازیکی و صاعقه عظیم و سرخی و زلزله
 شدید و آتش از آسمان ظاهر شدن اگر باعث خوف شوند اینها
 و بلیله هر امر که از آسمان یا زمین حادث شود و باعث خوف گردد نماز

واجب میشود بنا بر اوقی و اما آیات و اما بدانکه از آیات حرکت
 ستاره بیش عظیم موجب نماز نیست اگر چه در خلاف عاده باشد و امویه
 باعث خوف میشود باید بجهت که باشد که خوف بر بیشتر مردم حاصل شود
 پس در خیال نماز بر هر کس واجب میشود حتی یک نفر و اگر خوف
 بر بعضی مستولی شود بر همه کس نماز واجب نیست حتی آنکه خوف بر او
 غالب شده و در آن خوف بیشتر مردم است که بخوبی باشد که اگر مردم
 مطلع میشوند بیشتر ایشان بترسند و باید علم حاصل شود بجهت
 معظم مردم و مظنه کافی نیست و شخص کردن باینکه خوف بر اکثر مردم
 غالب شده هر روز نیست و نماز بجهت خوف دود و در نماز واجب میشود و
 در بارها اگر خوف خرابی عمارت و غرق شدن کشتی و غرق آن باشد
 نماز واجب نمیشود بلکه باید خوف منقل عذاب و غضب الهی باشد تا نماز
 واجب شود و نماز خوف نیز نقش ماه ام العزاس و دوری نیست و نیست
 ادا و قضای در کار نیست و اگر جمع در آفتاب یا ماه بگیرد و نماز
 فضا واجب خواه عذر آنرا کرده باشد یا بجهت فراموشی یا بجهت
 نشدن آن و بیگانه است و عادل ثابت میشود نه یکی و نه دیگری
 که علم از آن بهم نرسد و اگر بعضی فرض بگیرد و مطلع نشود تا وقت

گذرد

گذرد فضا بی بر اوقی و اگر عالم شود آن و بجهت فراموشی یا خواب
 یا بعد از آنکه فضا لازم نیست و اگر آبی از آیات واقع شود و مطلع
 شود و نماز نکند نماز ساقط نمیشود اگر چه فراموش کرده باشد و اگر
 مطلع نشود اقوی سقوط و احوط عدم سقوط است **مقام دوم**
 در بیان کیفیت نماز آیات بدانکه آن دو رکعت و در هر رکعت
 سجده و دو سجده واجب است و در هر رکعت و سجده آن واجب است
 و اگر در طایفه و غیر آنها و در هر رکعت و نماز واجب است و در هر رکعت
 نیز در آخر آن مثل نمازهای دیگر و دعوت آن بجهت که است
 اینست که نیت کرده بگیرد یا میگوید و حمد و سوره میخواند و بر کعبه
 از سر برداشتن ادر کعبه حمد و سوره میخواند یا شرف و بر کعبه میخواند
 هم چنین تا پنج رکوع بماند یا آورد پس سجده میبرد و در هر رکعت
 اول یا بیای میخواند پس سجده و تشهد و سلام عیالی آید و بجهت بکبر
 بعد از هر رکوع بکبر نهم و دهم که میگوید **سبح الله** و قبل از هر رکوع بکبر
 بکبر میخواند و قنوت قبل از رکوع دوم و چهارم و ششم و هشتم و
 دهم سنت است و مستحب است طول دادن قنوت بقدر قنوت و بجهت
 کردن در نماز کسوف و خسوف و آیات واجب نیست نماز او نیز قضای

لکن سنت و اگر هر دو من گرفته باشد جماعت ناکید دارد و جمعی منع کرده اند بجز آن قضاء و نیت آن با نیت آن و بالعکس و نماز آنرا خطبه نیت و سنت که نماز کوف و حنوف را نیز آسان بکند و اگر نماز کوف و حنوف را کرده و هنوز من گرفته است ایامه نماز نیت و واجب نیت بنابر احوط و در تکرار ایامه استحکام و لیکن نیت بجهت که خدا سنت است تا نیت شود **فصل هفتم** در نماز قضای که واجب است قضای نماز و نیت بر کسی که ترک کند آنرا اگر شرایط واجب نماز در او باشد و هم چنین واجب است بر کسی که ترک کند آنرا بجهت خواب یا فاقه و یا بجهت نماز که در حال طهلویت یا در حال و یا یکی یا کلاهما قضای نماز و همچنین آنچه را ترک در حال حیض و نفاس اگر هر دو وقت نماز حایض بوده یا نفاس داشته و اگر در وقت و نیت هیچکس ممکن نشود نماز او ساقط است و اگر نیت که نماز او طهارت پیدا آورد و بنابر قطع بودن در وجوب قضای خلافت و احوط اول است که قضا نماید و اگر در تمام وقت باشد قضا واجب نیست و لیکن احوط و اگر در آنکه که چیزی باشد میبوی میشود و خود آن را استعمال نماید احوط قضای آن که نیت

افق

افق است و اما اگر نداند قضا ندارد و اگر چه نیت میکند با اینکه میدانند که نیت کنند است بخورد و مستثمن شود و نماز او نیت شود واجب قضا و اگر چه بخورد و او دهند یا منظر شود بخورد آن بعضی گفته اند قضای بر او نیت و احوط قضای است و بر هر دو واجب قضای بخورد که در زمان روزه اش از وقت شکی و خلاف که از اهل اسلام است مذهب حق اختیار کند نمازهای که در حال خلافت خود کرده قضا میکند اگر در مذهب خود شکی بود و اگر ترک کرده باید قضا کند و کسی که نماز قضا بر نیت دارد بنا بر اینکه آن مضیق باشد نماز ایضا میباید گفت و بنا بر اینکه مضیق نباشد نیز بعضی از مفسران میگویند بلکه آنرا گفت ایامه صحیح بنابر هر دو قول لیکن مشکلت و کسی که نماز ترک کند از سهل الحکامی او را تغیر میکند اگر با ترک کند و از تغیرش میکند و اگر با ترک کند بعضی گفته اند از تغیرش میکند و در هر سه جایز است او را و بعضی هر سه را هم حکم بقتل کرده اند و قول اول احوط و در وقت نماز قضا یا ایامه آوردن آن در عین که رات قضای بر او هست خلافت عظیم است و مستلزم جلدی است و اگر عدم فواید است پس بنابر او را بنا بر این اذاعت مقرر خواهد آن نماز فوت شده بنگار باشد یا بیشتر

در هر روز قضا شده باشد یا نه خواه سهوا و بدون تغیر قضا باشد یا با نیت لکن احوط اینست که نماز قضا را بعد از ایامه آورد آنرا مقدم بر نماز حاضر و آتی داد و لکن مقدم داشتن نماز او بر قضا و آنرا در اول وقت جای آوردن نیز جایز است بنابر اقرب و بر هر یک حکم بقدر قضا تا نیت حکم بر وجوب اشغال بان و عدم ارتکاب چیز ضروریات از خواب و خواب و غیره و غیره نمیشود و معافیت باین حد قایل میگویم و اگر در وقت مضیق باشد شد در حال فراموش کردن قضا و درین نماز بیادش آمد بنابر مختار میباید مدلول نماید بسوی قضا بلکه اول عدولت لکن واجب نیست و بنا بر فوریتر واجب میباشد و جواز عدول بنابر مختار و وجوب آن بنا بر غیر مختار در وقت است که لازم نداشته باشد و باری که نیت یا مثل آنکه نماز صحیح را فراموش کرده باشد و بعد از آنکه سیم نماز ظهر یا پیش از آنکه نماز عصر را فراموش کرده باشد و یا سجده و یا سجده قضا یا وجوب آن در وقت که وقت ادانک نشود و الا او را مقدم میدارد و جواز و یا امر از آنکه وقت او در وقت نباشد که بعد از آنکه نماز را تمام پیدا آورد یا آنکه بعد از آنکه آوردن آن را بشرایط و موانع مستحبه و سوره های طولانی مستحبه اگر مانده باشد

وقت

وقت تنگ میباشد پس میباید نماز را ایامه آورد و اقرب در آخر و آری از آن و انما نیز مراعات میشود باین اقرب مراعات و ظن بر تنگی وقت که نیت بجهت شروع در نماز او اگر نماز او را کرده باشد تنگی وقت پس معلوم شد خطایات نماز صحیح است و اگر نماز قضا را در وقت مختص بنماز ایامه آورد سبب بجهت مضیق و مضیق و مضیق است و آری امر از قضای که محل خلافت و وجوب فوری آن مختص بر کسی یا باطل نماز کوف و حنوف و آیات نیز میباشد بر قضای آنرا تاخیر نماید انداخت بنابر قول بقدرت نماز قضا بر نماز مقدم باید داشت بطریق بنابرین قول و بطریق احتیاط بنابر مختار در اول وقت و لکن احتمال این که مشغول باشد اقرب است و هم چنین قضا با او ایامه بر وجه جمع شوند قضا را مقدم میدارد بنابر لزوم تقدم و اگر نماز قضای دیگری بر وجه لازم نموده باشد مثل نماز قضای خودش نیست پس واجب نیست تقدم آن اگر چه در قضای خودش بقدری قایل است و در آنکه اگر مضیق و نیت و نیت هر دو واجب است و سعی داشته باشد یا آورد و تاخیر جایز نیست بلکه هر دو واجب است و سعی داشته باشد مضیق میشود و در وقت ظن نوافات بنابرین اگر قضای بسیار باشد

باشد مثل چهل چاه سال و عفتنه داشته باشد که عرض و فایده کند اگر تا
 لغایت دوسه تا نهم تا نهمیت بلکه باید مرا موری که منافق نازت مثل
 خواب و خوراک و کلب و غنای آن با قلی آنچه آن دفع ضرورت
 میشود نماید مادام که موجب عسر و حرج شود و بکن در جای که کند
 شد تا نهم ناز قضا اولاد نه میت نابر غنای و ناز قضا و در هر
 میتوان جای آورد حق مرا و فانی که ناز در آنجا مکتوب و کراهی
 در آن میت و صحیح است ناز قضا از خبریکه مراد ناز قضا است اگر چه
 نیز باشد چنانچه بعضی از اصحاب ذکر کرده اند و اگر مردی ترک
 کند ناز واجب بپوشیدن عذر خواه و میسر باشد و خواه طرآن از قضا
 که قضا دارد و حجت بر او است او که قضا کند آنرا بعد از ترک او اگر
 چه در غیر محلی که در آن مرتضی مرده و ترک کرده باشد بنا بر احوط و اگر
 بدین عذر در مرتضی مرده و ترک کرده بنا بر احوط قضا است و لکن
 عدم وجوب قضا **و اگر کسی عیبه** و بدو ناز قضا واجب باشد
 چنانچه است آنرا استیجار نماید اگر چه بومیته باشد و اگر وصیت کند
 یا استیجار ناز برای آنرا پیش بر روی و حجت استیجار اگر او را اول
مصل دوم در حکم خلایق است که در ناز واقع میشود و در بیان حکم

شک

شک و سهواست **بنا** که خلایق در ناز واقع میشود یا از روی عمدات
 یا از روی سهوا یا از جهت شک اما عدس بنا که یک عذر است که نباید
 بواسطی از واجبات ناز نازش باطلست خواه آن واجب چیزی نازش باشد
 یا شرط آن یا اگر کفایت نازش مقدم بود و بگوید و غنای و دم
 چنین باطل میشود بجهت علی آوردن چیزی که واجب ترک آن مثل حکم
 بخوان و فرقی میت در آنچه مذکور شد میان نازهای واجب و سنی
 ادائی با قضا فی و جاهل با قضا حکم شکست کرده اند و بعد از ترک
 و در غیر مقتضای شکست و کسی که حکم مبداءت و فراموش کرد حکم در
 حکم جاهلست و جاهل حکم چه در احتیاطات معدومات پس اگر از روی
 جهل ترک نماید نازش صحیح و ترک مستحباً ضرر ندارد و اگر مستحبی
 بر خود واجب کند و ترک نماید نازش صحیح و لکن احتیاطاً را ترک
 نکند و ناز که باطل شد تمام کردنش واجب نیست **و اما** در صورتی
 اگر سهواً و گویا ترک کند اگر از جهل آن نکند شتر باید عود نماید و آنرا
 یا بعد از عیبه آورد ناز صحیح و مراد از نازی بودن عمل آنست که در
 مرتضی دیگر نشده باشد و اگر داخل در مرتضی دیگر شده باشد ناز
 باطلست **و اما** اگر داخل در واجب دیگر شده باشد ضرر ندارد پس

سجده را ترک کرده باشد اما دامیکه بر کعبه نوبت بر میگیرد و سجده و اگر
 درخواست در مرتبه دوم و سوره را میخواند نازش صحیح و از آنچه
 گفتیم فرقی نیست میان ناز دور که می بیند و دور که اول
 و غیر آن و قول بعضی صحیفه است و اگر احتلال بر کعبه کرد و نیا هم نشاید
 تا داخل کن و بگوید نازش باطل است خواه ناز فوتضیه باشد یا نافله
 خواه در دور که اول باشد یا در دور که آخر **و اما** شک یا در
 نازت یا در عذر و کلمات و شک در افعال مذکور شد و اما شک
 در کلمات پس اگر شک کند در عدد نازهای دور که می بیند مثل ناز صحیح
 و عدلین و آیات نازش باطلست بنا بر اشتهر و ظاهر و در ناز آیات اگر
 شک کند در عدد کلمات بنا بر اقل میگذارد مگر اینکه لازم داشته
 باشد شک در کلمات را مثل آنکه شک کند که آیا پنج رکعت کرده یا
 رکعت و دانند که اگر پنج رکعت کرده بگویند که اگر شک کرده
 در هر رکعت دوم است پس در صورت نازش باطلست و شک در
 ناز مغزیه باعث بطلان است و فرقی نیست در اینکه تعلقی
 شک بر یا در یا یکی مثل آنکه شک کند که آیا دو رکعت یا سه رکعت
 و همچنین است حکم در مسئله سابقه و اگر ناز چهار رکعتی باشد پس

آن

اگر شک کند در یک دو رکعت نازش باطلست و همچنین اگر دو رکعت
 داشته باشد و درین صورتی که حکم بقضا شد فرقی نیست میان آنکه
 در صیق وقت باشد بخوبی که اگر ناز را نرسد ناز در وقت تمام نکند
 یا در وقت وقت باشد و یک شک کند و دانند که چند رکعت ناز کرده
 یک یا دو یا سه یا چهار نازش باطلست **و اما** اگر شک کند میان دو رکعت
 از احوال مسجدین یعنی نداند که آنچه کرده دو بوده یا سه یا چهار یا پنج
 که بنا بر اوست میگذارد بر خواسته رکعت را بجای آورد و ناز را تمام میکند
 از ناز یک رکعت ناز احتیاط بجای آورد ایستاده یا در رکعت نشسته بنا بر
 و احوط اختیار یک رکعت ایستاده است **و اما** اگر شک کند در ناز
 کرده مثل دو رکعت یا دو رکعت یا دو رکعت و چهار در وقت صحیح است که بعد
 احوال مسجدین باشد و اگر قبل از احوال مسجدین باشد ناز باطلست و اما
 مسجدین افریه است که بر او اشتغال سهواً و دم میباشد و اگر
 سهواً و بعد از رکعت شک کند یا در حال تمام شک کند که این قیام رکعت
 دوم است یا سیم نازش باطلست و در آنچه گفتیم فرقی نیست میان ناز اول
 حق ناز استیجار و اگر شک کند میان سه رکعت یا چهار رکعت است که بنا بر
 گذارد و ناز را تمام کند و دور که نشسته یا ایستاده بعد از سلام

استیجار

و دو رکعت نشسته دو ریت که احوط باشد و اگر در حال قیام شک کند که آیا
این قیام چهار رکعت است یا چهار رکعت پس این شک برکت دارد و در وقت
تمام میکند و رکعت چهارم را نیز بجای آورد پس آنچه گفتند نیست بلکه
شک میان دو سه کرده باشد بجای آورد بنابر اقوی و اگر شک کند میان
دو و چهار بعد از اتمام سجده بنابر چهار رکعت دارد و نشسته و سلام یا بجای
آورد اگر پیش از نشستن شک کرده و سلام بخدا بجای آورد اگر بعد از
شک کرده و علیحده نماز تمام بکند و دو رکعت ایستاده بجای آورد و در
سجده واجب نیست لکن اولی است و اگر در میان دو و سه و چهار
بعد از اتمام سجده بنابر چهار رکعت دارد و بعد از اتمام نماز دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد بنابر ظاهر و اقوی است که
دو رکعت ایستاده و واجب است مقدم دارد و در چهار رکعت ایستاده
بعوض دو رکعت نشسته خلافت و احوط سعنت بلکه دو ریت
که مسح اقوی است و اگر شک کند میان چهار و پنج آنرا چند صورت
صورت اول آنکه بعد از اتمام سجده بنابر شک کند در احوط واجب است
که بنا بر چهار رکعت ایستاده و سه و دو سجده سهو بخواند و نماز
احتیاطی در چهار ریت و در وقت سبت که آن شک قبل از نشستن باشد

یا بعد

یا بعد از آن صورت دوم آنکه قبل از رکوع شک کند و آن شک
بر سبب شک میان سه و چهار است پس باید بنا بر چهار رکعت
قیام را بپذیرد و بنشیند و نماز تمام کند و دو رکعت نشسته
ایستاده بجای آورد و این شک باین تحقیق میشود که اگر این
قیام چهار رکعت چهار ریت یا پنج یا اینکه آیا رکعت سابق هم بود
یا چهارم و در وقت سبت که شک بعد از قرائت باشد یا قبل از آن یا
سجده را بخواند واجب میداند و آن احوط صورت سیم آنکه شک
بعد از رکوع باشد و قبل از سجده در احوط و در وقت تلاوت شک
در کمال اشکالات و احتیاطا ترک نکند تمام کردن و اعاده آن
صحیح تر است از رفع نیت و سجده سهو در اینجا واجب نیست بنابر
واقوی و در وقت سبت که ایستاده باشد حرف آمده باشد و هنوز
سجده نرساند باشد صورت چهارم آنکه شک در رکوع واقع شود
یعنی نداند که رکوع چهار ریت یا پنج مثله در کمال اشکالات احوط است
که نماز تمام کرده یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بخواند و نماز
اعاده نماید و احتیاطا البته ترک نکند **صورت پنجم** آنکه شک در
یکی از دو سجده یا در میان دو سجده واقع شود و در اینجا نیز ضحیه نماز

خالی از قوه سبت لکن احتیاطا با اعاده نماز ترک ننماید که مسئله
در مقام اشکالات **و اگر شک در میان دو و پنج در نماز چهار رکعتی**
پس اگر قبل از اتمام سجده بنابر شک است نماز باطلت و اگر بعد از آن
اقرب حجت نماز است و بنا بر احوط باید گذاشت **شک در میان**
سه و پنج اگر بعد از اتمام سجده بنابر شک است نماز صحیح است بنابر اقوی
و اگر سه رکعت دارد و نماز تمام میکند و سجده سهو نمیکند بنابر
احوط اعاده نماز است و اگر قبل از رکوع باشد این شک که قبل
از سجده بنشیند و شک بر سبب میان سه و چهار رکعت است
و احوط است که چهار سجده بخواند و سجده برای بنابر قیام
و دو سجده اصل شک و اگر بعد از رکوع و قبل از سجده این شک
واقع شود اقوی است که باید بنا بر احوط کند و نماز تمام
و احوط اعاده نماز است و مراد از آنکه یکیم بعد از رکوع شک
ناید است که بعد از آنکه یکیم رکوع رسیده باشد شک ناید
اگر چه هنوز ذکر و طاعت بنابر آن نکرده باشد و دیگر از آن
شک **شک میان دو و سه** است و قبل از اتمام سجده بنابر
و بعد از آن بنا بر احوط و میگذارد و نماز تمام میکند بنابر

اقوی

اقوی و احوط سجده سهو بنابر چهار رکعت اگر چه حکم بوجوب آن حکمت
و مع ذلک احوط اعاده نماز است و صورت شک دیانت لکن آنچه
غالب است بر این است که باید آن را ترک کرد و در **بد آنکه**
نماز احتیاطی که چهار رکعت واجب و سجده سهو است که معتق است
در آن قرائت حمد و حمدان پنج جایز نیست و آن نماز را باید
از سلام بجای آورد و واجب در آن نیست که در وقت آن سلام
تعیین کردن آن یکی که رکعت است یا دو رکعت بنا بر اقوی لکن اگر
و همچنین واجب نیست تعیین آنکه ایستاده است یا نشسته لکن احوط است
و همچنین تعیین احتیاطا که در وقت سبت پس اگر علم بجای آورد
نباشد که چهار رکعت است ضرر ندارد بنا بر اقوی لکن احتیاطا
و معتق است که با احتیاط چهار نماز است بنابر آن نیست و نشسته
که اصل فرضیه را باشد و وقتا مرئی که در ضحیه قضا باشد ضرر
لکن احوط است و اما سبت قوت در جوشن بخالی سبت **و در وقت**
و نماز احتیاطا تکبیر الاحرام و واجب در آن آنچه واجب بود در آن
استقبالی بلکه استقرار در آن بعد سلام و طاعت و طاعت بودن
مکمل و سبت نبودن و حریم بودن لباس و از نماز لا یجوز

نم نمودن آن واجبست در آن طهارت و تشهید و سلام هر یک در آن
 خودش واجبست در آن ترک کردن منافات ناز و مستحبست در آن
 آنچه در ناز مستحبست که توفیق و واجبست خواندن سوره و در ناز
 آن چیز است بیان چهار باخفتان لکن احوط احتیاط است و آنرا بعد
 از سلام فرمایند و آوردن بنا بر احوط لکن عدم وجوب توفیق در آن
 قوی است و بر فرض توفیق شرک بعد از سلام منافات ندارد و اگر
 بعد از سلام از نماز و قبل از نماز احتیاط بطلان احوط است و اگر
 آوردن نماز احتیاط است که نماز باطل میشود بلکه نماز احتیاط را
 باید بجا آورد و احوط است که بعد از نماز احتیاط نماز را اداء
 نماید اگر چه آن بطلان سهوا بعلل آمده باشد و اگر چه بجا نیاید و در
 احوط است که بعد از آنکه نماز احتیاط را کرده نماز را اداء نماید
 و اگر نماز احتیاط را فراموش کرده داخل نماز دیگر شد بی سبب
 آمد احوط است که نماز تمام کرده نماز احتیاط را بجا آورد و اگر
 نماز احتیاط را بجا آورد پس هر دو نماز را اداء نماید و **باید که نماز**
 فراموش شده که بعد از نماز باشد قضا که مثل تشهید و سجده که
 اجزاء نماز است پس واجب است در آن جمیع آنچه واجب بود در نماز

احتیاط

از طهارت ارخصت و خبث و استقبال قبله و سرعوت و غیره و آن
 و اگر منافاتی بعلل آید بعد از سلام و قبل از آن جزء از نیت نماز
 اشکال عظیم است احوط است که آنچه فضا کرده پس نماز را اداء نماید
 اگر چه قول بخت ناز و عدم وجوب اداء اوقیت و اگر آن اجزاء بعد
 بجا نیامده نماز باطلست بیرون و در احوط است که نماز باطل و قضا را
 لازم است و اگر چه نماز که در ناز است خارج شود احوط است نماز
 و احوط است که آن اجزاء در خارج وقت بجا آید لکن احوط است
 وجوبت که در رکعت فراموش کند و اما اگر نماز احتیاط را ترک کند
 نماز باطلست و اگر چه نماز احتیاط است که نماز باطلست و اگر چه نماز
 کند تا وقت بگذرد حکم بطلان نماز او اشکال است احوط است که نماز
 احتیاط را در خارج وقت کرده پس نماز قضا نماید بلکه حکم بر وجوب قضا
 در حال وقت پس ترک نماز احتیاط تا آنکه وقت بیرون رفتن
 بطلان اصل نماز است مگر اگر چه نماز احتیاط را جزو آن نماز ندانیم
 نماز احتیاط را جزو آن نماز ندانیم و یکسکه نماز احتیاط را ترک نماید
 اصل نماز را اداء کند این نماز بجهت اوجزی نیست بلکه باید نماز
 احتیاط را بجا آورد بنا بر تخار که فعل منافاتی با میان نماز و نماز احتیاط

باعث فساد نماز نمیدانیم و همچنین چیزی که فراموش کرد و باید قضا
 اگر قضا را آن ترک کند و نماز را اداء نماید از نماز بجهت اوجزی نیست
 و اگر نماز احتیاط را بر او واجب شود و قبل تمام نماز باطل کند نماز احتیاط
 در رکعت نیست بلکه باید نماز را اداء نماید **باید که احتیاطی که در رکعت**
 مرتب میشود مثل باطل شدن نماز در بعضی از مقامات و بنا گذاردن
 بر آنکه نماز باطل در بعضی از مقامات چنانکه گذشت و مثل نماز آوردن
 قبل از آنکه نماز شده یا باقی بودن محل آن جمیع در صورتیست
 که کثیر الشک نباشد و اگر کثیر الشک باشد احوط است که قضا
 بیک میکند و بنا بر سخت میکند مثل آنکه اگر شک میکند در
 گذشتن بود و کثیر الشک گمانست که هر دو او کثیر الشک گویند
 و گویند بسیار شک میکند و چون کثیر الشک شکش محض نیست
 پس اگر شک کند در جایی که اگر کثیر الشک بود نماز باطل
 بود نمازش باطل میشود و آنچه در شک دارد بنا بر فرض
 میکند اگر چه عمل باقی باشد و اگر شک در چهار وجه کند
 بنا بر چهار وجه میکند و اگر کثیر الشک آن فعلی که شک
 در آن کرد و باید بنا بر فرض آن بگذارد آنرا بجا آورد که

شک

حکم بطلان نمازش کرده اند و مسئله در محل اشکالات و احوط
 است که اگر آن چیز که شک در آن کرده رکعت بدارد باشد و بجا
 نمازش باطلست و اگر آیه از قرآن باشد که تکرار آن موالات قوت
 نشود یا ذکر و کلمه یا سجده یا تشهید یا سلام یا طهارت و نحو آن از احوط
 با علم بر بیستوان بجا آید باشد حکم بطلان بعد است و احوط
 که سجده سهوا از کثیر الشک ماقط میشود در جای که بر غیر او سجده واجب
 میشود و لکن احوط است که سجده را ترک نماید و نماز احتیاط را آورد
 میباشد و یکسکه کثیر الشک شد در جری التفات بیک میکند در آن
 چیز و در غیر آن چیز بنا بر احوط است و اگر کثیر الشک باشد در غیر آن مثل
 وضو یا غسل یا سجده یا بجا نشستن و اگر نماز شک کند آیا حکم کثیر
 بر او جاری میشود یا نه در آن اشکالات احوط است که کثیر الشک
 مراد و التفات بیک میکند و در قیامت در آنکه کثیر الشک در نماز
 باشد یا مستحبات و اگر کثیر الشک باشد در چیز که از نماز است
 نه سجده سهوی و نه نماز که در بطلان نماز نیست مثلا مثل آنکه کثیر الشک
 کند در قرائت یا ذکر و کلمه مثلا بعد از گذشتن از محل و اگر شک کند
 در چیز که از نماز است بر آن مرتب میشود یا حکم کثیر الشک دارد یا نه در آن

اشکالات و احوای اینست که گشت حکم کثیر الشک است و کیکی باید
 مظنه برساند که او را کثیر الشک گویند اما در مظنه نباید مثل آنکه
 کثیر الشک و کیکی که کثیر الشک شد اشکالات بیشک نیست که در هیچ
 اگر چه ناز مخب یا نازیت باشد خواه ناز او باشد یا نه خواه
 چه ناز استیجار باشد و اگر کثیر الشک بیادش آید که آن فعل
 که شک کرده بجا نیامده باید آنرا بجا آورد و اگر عملش باقیست و حکم
 کثیر الشک باقی است اما ویکه کثیر الشک است و اگر بیرون رفت
 کثیر الشک بودن شکش معتبر باشد و اگر باز نود کند حکم نیز معتبر
 و معرج در بذل نیز غرضت و اگر در سر ناز شک کند بعضی گفته اند
 که اگر کثیر الشک بودن بیرون بود آن خالی از قوه نیست و اگر کثیر الشک
 الشک باشد و جزو عیال در آن بیار سهو نماید و اگر سهوا جزوی
 ترک نماید و عملش باقی باشد آیا باید آنرا بجا آورد یا نه مسئله
 در میان اشکالات و احوال ویم دور نیست که احوای باشد لکن
 احوط اینست که اشکالات سهو نکرده باشد ناز تمام کند پس احوط
 ناید و این شخص اگر کثرت را ترک کند و داخل رکن دیگر شود
 نازش دور نیست که احوای باشد لکن احوط اعاده ناز است بعد

از تمام

از تمام و اگر کثیر الشک باشد در هر جگه باید قضا کند آنرا بعد از ناز
 احوای اینست که قضا نباید کرد لکن قضا احوط است و همچنین بجز
 سیاحت از کثیر الشک ناز را احوای بجا آوردن بجز دو سه است که لفظ
 اگر باعث زیاده و سوا بر نود و اگر در مضللات ناز کثیر الشک
 مثل آنکه بیار سهوا شکم نماید یا اشکالات از قبله ناید سهو بجا
 اینست که اگر سهوا آن مبطل را بجا آورد حکم بطلان نازش نیست
 و اقرب اینست که واجب نیست تخفیف ناز بر کسی که کثیر الشک یا کثیر الشک
 باشد اگر طول دادن ناز باعث شک و سهو نشود بجا ناید و کیکی
 مسائل شک را بعد از آنکه ناز کند اگر نازش شک کند و ناز را
 بر وجه شرع بجا ناید نازش باطلست و اگر این شخص در زمان شک
 کند یا آنکه شک کند و بیک عمل کند و آن عمل مطابق واقع
 باشد اقرب اینست که نازش صحیح است اگر چه بعضی حکم میکنند
 و اگر کسی شک کند و در طری اشک او باقی آید و مظنه بطلان حاصل
 کرده باید عمل بمظنه نماید و مظنه او بمنزله یقین است خواه در ناز دو
 یا سه رکعتی باشد یا چهار رکعتی خواه در دو رکعت اول یا بعد خواه
 بنا بر اقرب لکن احوط اینست که در دو رکعت اول از چهار رکعتی و در

نارهای و در رکعتی و در رکعتی بعد از تمام ناز ناز را اعاده نماید و
 در افعال نیز بمنزله یقین است و بعضی قضا گفته اند که کیکی شک کند
 فعلی یا در رکعات شک کند باید تردی نماید و تفکر کند اگر بعد از آن
 و تفکر بکلیت راجع شد عمل آن کند و اگر بر شک باقی ماند در آن
 حکم بجهت عمل کند و اقرب اینست که اگر شک کند که باعث بطلان ناز
 جایز است بدون تردی عمل بمقتضای شک کند و لکن تردی کردن
 احوط است پس اگر تردی کرد و علم باطن بجهت او بهرید عمل آن
 و اگر شک شکست که باعث ضایع ناز حیث و اقرب اینست که غیرت
 میان تردی کردن و نکردن پس اگر تردی کرد و علم باطن بجهت او
 حاصل شد بمقتضای آن عمل میکند و اگر شک نازش باطل میشود
 سهوا بدون تردی بنا بر بطلان ناز گذارد و در مضورت نیز
 احوط تردی کردنست و با وجود این احوط اعاده ناز است و هم جایز
 تردی در احوط سیاحت در کثیر الشک نیز احادیث است اگر
 که در جایی که آنکه باعث ضرر و ضرر خود و اگر ظنی و چیزی
 باشد بدون آنکه پیش از آن شک کرده باشد احتمال دارد که تردی
 احوط باشد و باید آنرا بجا نهد که اگر مظنه برساند عمل آن مظنه

میکند

میکند هر چه است که آنچه را آن ظن دارد بچنان قرار میدهد که در
 چنین است خواه باعث زیاده شود خواه باعث کمی خواه باعث ضایع
 ناز شود خواه ترس بر او در فعلی باشد و مظنه بکری آن داشته باشد
 چنان قرار میدهد که کرده و اگر مظنه بکری آن داشته باشد اگر
 عملش باقیست آنرا بجا می آورد و اگر در مضللات باشد یا در
 مظنه دارد واقع قرار میدهد اگر چه باعث ضایع میشود و بعد از
 ظن ناز احتیاطی و سهوی در رکعت نیست و فراق اعتبار ظن
 میان ناز احوط و قضا و استیجار و غیر آن نیست و اما در ناز نیست
 احوط اعتبار ظن است نیز احتیاط مطلوب است و ناز احتیاط نیز ظن
 در آن معتبر است بنا بر احوای و ظن میان ناز ساقی است پس مظنه
 بشک یا احتیاط از قبله باطل میکند ناز بنا بر احوای و احوط آن
 و اعاده است و فراق میان تخلف و مضرت پس کیکی نشتر ناز
 میکند مثلا عمل بمظنه میکند بنا بر اقرب و قول بکمال و ضمانت
 و اعتباری نیست مگر آنکه ظن از آن بهرید و ضمانت و ضمانت
 اگر چه ظن از آن حاصل نشود بنا بر احوای و اگر در ظن فراق کند
 احوای را بگیرد و اگر مصلی شک کند پس مظنه بهر باشد پس مظنه

است

سود و باز شک کند آیا عمل بظن میکند یا بدینک در آن اشکالات
 تحقیق آنست که عمل میکند بآن حالتی که در آنست و حکم شک را باید بجا
 داده پس اگر شک کند در فعلی و عملش بگذشته باشد پس مقننه کند
 برک آن پس آن شک کند واجبست درین صورت آنرا بظن بجا
 آورد و هم چنین اگر شک پس مقننه بعمل میسراند پس آن شک کند
 باید آنرا بجا آورد اگر شک در حرکات باشد اگر در جانی که شک
 باعث فساد مان میشود نارضیاست و الا حکم شک عمل نماید
 خواه میکند مبدل شود شک ظن و ظن بدینک یا نه اینها همه برین
 که پیش ازین بدل شدن مظنه بدینک عمل مقتضای مظنه یا شک
 نموده باشد اما اگر شک یا ظن که حاصل شد عمل مقتضای آن
 و عملش گذشته و بعد از آن فرصت تصدیق دیگر مبدل شد
 باین حالت نمیکند مثلا یک شک کرد در قرائت پس مظنه کرد
 که بخواند پس آنرا خواند چون بر کوع رفت مظنه اش بدینک برگشت
 القیای باین شک نمیکند لکن اگر عارض شد حالت دوم یا
 داشته باشد حکم دیگر را باید عمل مقتضای آن نماید مثلا یک شک
 شک کرد میان دو سر پس مظنه کرد که دو است و یا بر دو گذارسته

برگشت

برگشت و دیگر کرد پس آن مظنه بر طرف شد و بدینک برکت پس در
 حال بر میگردد شک میان سه و چهار و حکم آنرا باید بجا آورد
 اگر مصطفی شک کند در فعلی یا افعال مان پس اگر غرضش بگذشته باشد
 بجا آورد و اگر بجا نیارود و داخل فعل نگردد پس علم بمظنه حاصل
 که آنرا بجا آورده بود آنکس مانان غایت می توان نمود بنا بر احوط و اقوی
 و اگر شک کند در فعلی یا افعال آن بجا و ذکرده باشد القیات مان
 نمیکند پس اگر بعد از آن بر کوع رفت در قرائت یا بعضی آن شک کند
 شکش معتبر نیست و اگر در قرائت حد شک کند قبل از شروع پس
 باید آنرا بخواند و همچنین در رسیده قبل از کوع و قنوت و سایر
 مستحبات و اگر شک کند در حد بعد از شروع پس بوجه اقوی اینست
 که شکش معتبر نیست و از محل گذشته و اگر شک کند در جزئی از حد یا
 و حال آنکه داخل جزو دیگر شده باشد مثل آنکه شک کند در آیه ای بعد
 و حال آنکه داخل اذن الضراط المسموع شده باشد اقرب اینست که بر
 واجب نیست و اگر شک کند در کلمه یا در حرفی یا حرفی مثل قنوت
 آن و داخل مابعد آن شده باشد در آن اشکالات اقرب عدم القیاست
 و اگر در آیه شک کند و شروع بآیه دیگر کرده باشد باید آنرا بجا آورد

باشد بالذات و شک در تفسیر چند صورتست **اول** آنکه بعد
 از آنکه داخل در قیام شده باشد شک نماید پس شکش معتبر نیست اگر
 چه شروع بقرائت نکرده باشد **دو** آنکه شک کند در محلی که نشسته
 و بعد از شروع نکرده پس باید آنرا بجا آورد و دیگر آنکه در جایی برخاسته
 شک کند در آنجا از آنکه غایتست که باید آنرا بجا آورد و اگر باین
 ارشاد و برخاستن مشغول شده باشد و بعد از شروع بسلام
 شک کند در تفسیر شکش معتبر نیست اگر چه سلام مستحب باشد **فصل**
بازدم در نماز میت است بدانکه واجب میت نماز می که کمتر از شش سال
 داشته باشد و طهارت از حدث شرط این نماز نیست اگر چه حدث اکبر
 لکن مستحب است و طهارت از حیثین شرط نیست بنا بر ظاهر لکن احوط است
 و جایز نیست دوری مصطفی از جنازه آنقدر که خوفناکند نماز بر او نمیکند
 میت مرد باشد مستحب است که امام در برابر وسط میت بایستد و اگر زن
 باشد در برابر سینه او باشد و اگر پیش از غسل بکفن نماز کند بر میت
 اگر چه او در صورتی بعضی حکم بجا نکرده اند و اگر زن باشد
 و کفن نداشته باشد بعد از غسل او را در قبر می گذارند و هوشت
 می خوانند و بر او نماز میکنند و ذکرها و بیکرهای نماز میت از امام

و اگر در مصطفی شک کند و داخل واجب شده باشد نیز القیاست نمیکند
 و اگر در مصطفی شک کند و داخل مصطفی شده باشد نیز القیات
 نمیکند و اگر در مصطفی شک کند و داخل مصطفی شده باشد نیز القیاست
 نمیکند بلکه اگر در جایی شک کند و داخل مصطفی شده اقوی اینست
 که القیات نمیکند و اگر شک کند در رکوع در حال فرود آمدن بجز
 سجود در اعتبار شکش خلافت اقرب اینست که معتبر نیست و همچنین
 حال ایستادن مقتضات که بالاصل واجب یا مستحب میباشد لکن اگر شک
 در رکوع کند و حال آنکه مشغول بیکر بعد از رکوع باشد مثلا شکش
 معتبر نیست و در حال نشستن اگر شک در سجده کند شکش معتبر نیست
 و همچنین اگر در حال قیام شک در سجود کند خواه شروع بقرا
 یا تسبیح کرده یا نه و اما اگر در حال برخاستن شک نماید باید
 آنرا بجا آورد و در جمیع این موارد فوقی میان شک در کعبه
 و دو سجده نیست و اگر شک کند و نداند که کعبه کرده یا دو
 حال که سران سجده برداشته پیش از قیام باید یک سجده و یک
 بجا آورد و کسی که نشسته نماز میکند و شک کند در سجده باید آنرا
 بجا آورد و اگر آنکه داخل شده باشد در فعلی یا افعال مان کرده است

سجده

ساقطیت و کسی که وراثت است اولیت از دیگران نیاز کردن نیست
و بعضی گفته اند که کسیکه نصیب او بیشتر است مقدمت بود دیگران و
قول خالی از اشکال نیست و بدیه مقدمت بر دیگر و بعضی نیز بر
مقدم داشتن او و دفع اولیت از هر کس بودن **تنبیه** بر آنکه از آن
مخبره نان زیارت پیغمبر و انبیا و ائمه و بعضی سایر بندگان گفته اند
و عمل بآن ضرر ندارد و وقت آن بعد از دخول صلوات و همگی که کند
که زیارت کرد نماز سوره که اگر چه سلام مکروه باشد و ظاهر علم این
که هر زیارتی بعد از آن نماز است و نماز زیارت دورگشت چنانچه گفته اند
و اگر در بلاد خود زیارت کند بعضی گفته اند نماز را پیش از زیارت
میکند و بعضی بعد از آن گفته اند و افضل آن ایلائی می باشد که
گفته اند که زیارت ایلام و زمین ۴ شش رکعت است دورگشت چنانچه
و چهار رکعت از جهت آنکه در پنج عقیقه **صلوات** در نماز زیارت است
و آن سنت است و فضیلت آن زیارت و در بعضی از احادیث بر
آید که کسی که ترک کند آنرا اعداالت بیرون است و عینیت او جایز است
و با او نباید برخورد و با او ترویج نباید کرد و لکن اینجا محل میشود
بر آنکه در بعضی از مکرر کردن آن پس حق است که از غلظت بیرون نمی

دست

دست او جایز نیست خواه ترک را نمی کند باشد یا با ایلی یکدیگر
مسئمت نان زیارت در هر چه خواه او باشد یا قضا یا اجاره یا غیر
آن و آنکه نیز چنانچه می کنند و نماز یک احتیاطا قضا میکند یا
سجده زیارت کردن اشکالات احوی جایز است در هر دو و در احتیاط
دو سجده نیز جایز است و هم چنین در نماز یک چهار جانب میکند چنانچه
قبله و جایز است نیز در نماز آیات خواه او باشد یا قضا و همچنین در
طواف واجب بنا بر احوی و هم چنین در نماز احتیاطا که سجده نکند در
واجب شده لکن احوط ترک جماعت درین دو زیارت در نمازهای
سنتی جایز نیست که نماز استقامت و عیدین در وقتیکه مستحب باشد چنانچه
جمعی گفته اند و نماز یکرا حاده میکند چنانچه در رکعت اول زیارت بدو نفر
منفصل میشود در هر چهار و صد و یک و اگر طفل بمیری افتد کند جماعت
میشود و اگر چه باشد نزد خیر یا بر اتریب و جایز است اقتدای نماز
اجتنبی و هر چه حقیقت بیشتر باشد میان او و امام بخوبی مانع باشد از
مشاهده کردن امام در هر حال نماز اگر چه آن حامل برقه باشد و کسی
مناظره امام یا با موسی که پیش از ایش او باشد و جایز است نماز کردن
سوتها و عقب آنها اگر مضایقتی یکدیگر باشد و امام یا امام پیش یا

برینند و اگر آن یکی مانع از مشاهده باشد ضرر ندارد و همچنین در وقت
و در عقب این اقتدا جایز نیست اگر چه مانع از دیدن نباشد و اگر در وقت
افتد کند مسبوق کند در عقب چیزی که حامل است مایستد اگر چه در آن
باشد اگر حال امام و کرم و سجود او را بباید اگر چه غیر از آن زن مردی
دیگر نباشد و جایز نیست بلند محل ایستادن امام بر ماموم زیاده از یک سجده
کتر ضرر ندارد بنا بر احوی لکن احتیاطا ترک نکند و اگر در وقت سرانجام
باشد بلندی امام بر ماموم ضرر ندارد و احوط ترک است و بعضی گفته اند
جایز است مگر در وقتیکه بعد از احوط برسد و اگر محل امام بلندتر از او
باشد زیاده از آنچه گفته ایم نماز ماموم باطل است و بلندی مانع
بر امام ضرر ندارد خواه در زمین سرانجام باشد یا در غار یا در کوه یا در
ایست که بلندی بعد از احوط نشد و جایز نیست دوری ماموم از امام
اگر صغوف قاطعه نباشد و اگر صغوف نباشد دوری از صف جایز نیست
و اگر صغوف نباشد نماز آن صف و صفهای بعد از آن باطل و اگر آن
دوری که جایز نیست چه در نماز اشکالی نیست در آنکه اگر کمر باشد آن
قدر که نماز تمام در ضرر ندارد و اگر صف پیش در میان نماز از احوط
کردن بیرون دفع یا نماز ایشان تمام شود اقرب است که دوری در محال

ضرر ندارد پس واجب نیست که خود را نزدیک رساند خواه آن صف
فلا بجای خود بنشیند یا برون و بنا بر این معلوم شد که نزدیکی امام
باصف پیش در اول نماز ضرورات مرد در هر حال نماز لکن در صورت
احوط تمام کردن نماز و احاده است و صف دور میتوان داخل نماز شود
و یکدیگر بگوید قبل از صف پیش یا بر اقرب لکن مستحب است که بعد از آنکه صف
تکبیر گفته بکیر گوید و بعد از آنکه جایز است از برای ماموم دورگشت
از امام بعقب یا فتر ترک قرائت خواه در نماز اخفاقی باشد خواه
جمهوری اگر قرائت یا همه امام را فاشود لکن در احوط اینست که
نماید هم چنانچه در صورتیکه نشود احوط ترک قرائت و همچنین جایز است
از برای ماموم مذکور ترک قرائت در دورگشت آخر از نمازهای چهار
رکعتی دورگشت سیم از آنکه رکعتی و خواندن تسبیح بجای قرائت پس
ترک قرائت از برای ماموم غیر مسوق مطلقا جایز است در نماز
و جمعه و عیدین و آیات و استسقا خواه نماز اول باشد یا قضا خواه اول
رکعت رسیده باشد یا نرسیده و ایضا در هر دو نیست که امام امامی باشد
که محبت اقتدا یا و الا قرائت ساقط میشود از ماموم و وجه
مناظره امام در احوط آن که چه صف باشد آن محل یا مقدم فعل دیگر یا

از قبل مکمل باشد و در وقت مکمل و مائیه در کبر الاحرام
 نبند اجبت و اما مائیه در احوال مثل نشستن و ذکر رکوع و سجود
 اوقاف عدم و وجوب اگر چه احوط است اگر ماموم پیش اقدان
 امام در فعلی البتة مائیه نکرده و اگر عقب باشد متابعت کرده و
 اگر ادا باشد آیا متابعت بعمل آمده یا نه خلافت احوالی است
 که بعمل آمده لکن احوط است که قدری بعد از امام باشد و هر دو
 که هر کس که امام آن مقل را تمام کند پس او شروع کند اما اگر
 احوالی است که باید بعد از امام تمام کند و چون متابعت در احوال
 را واجب ندانیم اگر امام در وقت یا غیر آن دعا بخواند ماموم
 میتواند نیز آنرا بخواند و در رکوع و سجود مثلا اگر ذکر مقبوضه
 ماموم میتواند غیر آن را بخواند و در احوال که واجب متابعت است
 علم بهمیه اند که امام متابعت یا طاعت نیز کماست در آن اشکال
 و جایز بودن اعتقاد باینکه بزد و در وقت و جایز است اعتبار ماموم
 پیش از امام که صحبت اقتدا او را در پیش باید ماضی باطلست
 باشد یا از روی فراموشی یا از روی جهل خواه در اول مقدم باشد یا
 اثنای نماز مقدم شود و اظهر است که مساوی میتواند اعتبار

و لکن احوط است که نسبت تر بوده باشد اگر چه قبل باشد و در وقت
 بودن و مساوی بودن رجوع به وقت میشود بعضی اعتبار پیش از
 امام ماموم کرده اند پس اگر مساوی باشد گفته اند هر دو را اگر
 پای ماموم بزرگتر باشد و یا باین جهت آنکشاف پیشتر باشد و ظاهر
 که اعتبار پیشترها و آنکه هر دو مساوی پس اگر آنکه آن ماموم پیشتر
 باشد صحیح است اگر چه پیشتر پیش عقیده باشد و احوط است که هر چه
 اندک ماموم پیشتر باشد در هر حال و باید در جماعت است اقتدا
 کردن شرط است و بعضی اعتبار در زمان صف جماعت حاصل نمیشود
 و ترک قرائت نمیتواند نمود و فرقی میان نماز جمع و غیر آن نیست و
 احوط این است که نسبت اقتدا کردن بعد از نسبت امام باشد و شرط است
 در نسبت اقتدا تعیین امام خواه تعیین باجم شود یا بصفت و اگر
 نماید امام حاضر و چنان داند که دیانت و بعد معلوم شود که غیر
 و حال آنکه هر دو عادل بوده اند در نزد او پس رجعت ندارد و خلافت
 و لکن احوط است و احوط اعاده یا اقتضات و اگر در پیش از نماز
 معلوم شود احوط امام و اعاده است اگر چه ظاهر شدن بعد از تکبیر
 فاعلم باشد و شرط نیست در جماعت نیست گفتن امام امام را پس اگر نماز

کسی

کند و دیگری با او اقتدا کند یا اینکه او مطلع نیست اقتدا صحیح است بلکه
 اگر قصد افراد کرده باشد امام نیز جماعت صحبت و اگر امام شروع کند
 اقتدا کردن او را باز با او اقتدا کند صحبت و لکن امام در هر صورت
 مستحق ثواب جماعت میباشد و هم چنان گفته که در جای که طاعت واجب است
 مثل نماز جمعه باید امام نسبت امامت کند و همچنین اگر نماز فارغ کرده
 مامومی آید خواهش امامت کند یا ثواب جماعت در باب بعضی گفته اند
 در اینجا نیز باید امامت امامت کند و اگر دو نفر نسبت امامت کنند
 نماز ثواب جماعت و اگر هر دو نسبت ماموم بودن اقتدا کند و باین جهت
 مؤکد است که بعد معلوم شود این امر اگر چه بجز باین هر یک باشد
 نماز هر دو باطلست و اما اگر هر دو قرائت را خوانده اند اگر چه جدا
 ماموم و افسر اند نماز هر دو صحیح بنا بر ظاهر و شرط است در وقت اقتدا
 موافق بودن نماز امام و ماموم در کیفیت و صورت پس نماز بوسیله را
 بایات مثلا نمیتوان اقتدا کرد و موافق بودن در وجوب و ندب
 شرط نیست و موافق بودن در رکعات شرط نیست و همچنین شرط
 موافق بودن در جهه اخفات و اما وقتا پس اول وقت اقتدا
 نمیتواند اگر چه نماز اینجا باشد و همچنین بکسر و اعلای هر یک از این

بدیگری اقتدا میتوان کرد و اقتداء عمر را بنظر بعضی منع کرده اند
 و آن ضعیف است و اقتداء بوسه جمیع جایز است بنا بر اجماع کسی
 بخلاف یا زلزله یا علو اقتدا جایز است و اگر ماموم مرد باشد و یکی
 مستحب است که بطرف راست امام بایستد و واجب نیست و اگر زن باشد
 مستحب است که در عقب امام بایستد اگر چنان باشد و مستحب است امام در وقت
 بایستد و اگر ماموم یکی باشد و یک نفر را بایستد پس اگر مقصد شوند آن
 مستحب است که برفند در عقب امام یا نه اقرب عدم احتیاط بلکه حرام آن
 اشکال دارد و اگر مردی نماز را در آن راهی مومنه بپوشد و مستحب است او را
 اعاده آن جماعت خواهد امام باشد خواه ماموم او خواهش اعاده کرده
 یا نه و اما در اقرب عدم احتیاط ادبایی او و اگر ظهر و عصر باشد
 کرد و حوات اعاده کند بجهت فضیلت جماعت احوط اعاده هر دو است
 خواند هر دو بیکدیگر احوط اعاده اول است و اگر ظهر کرده و عصر که حتما
 رسید اعاده با یکی آن نیست و اگر نماز را جماعت کرده باشد احوط عدم
 اعاده جماعت لکن حرام آن احوط است خواه جماعت دوم و ترجیحی بر او
 داشته باشد یا نه و اعاده کمتر مستحب تر زیاده و اگر دو نفر فرادی نماز
 کردند اگر دیگری نباشد که نماز واجب داشته باشد نمیتواند اعاده نمود

بنا بر آوی و درین زمان که اعاده میکند نیست صحیح باید کرد و واجب
صحیح که مضاف بر اینها مضافی نیست ناید و در زمان جنایه
بعضی صحیح کرده اند که اگر صوفی افضل و بعضی اهل فضل که اقل است
میباشد در صفت بعد و همچنین اگر امام از قرأت فایده بخشد
از امام در جایی که قرأت از برای او جایز بود مستحب است که بگوید
چهار در هزار چهار باشد اگر جمع یا پنج و کوش قرأت فوائد کرد
ما موم بنیادی در خارج صف کوه است اگر صفت دست داشته باشد
در این صفت بنا بر اقوی و اگر مانعی باشد که است نیست و اما در این
ایستادن او بنیادی کرده نیست اگر زن با او باشد **و بدانکه** در
جامع حدیث شرط **اول** بر امامت و بر این صحیح است و اگر کسی
دیو باشد و کاهی عاقل اما عقل صحیح نیست بگویند اقتدا با او
و سفیه که عقل بعضی صحیح کرده اند اقتدا با او **دویم** امامت و در
ادان است که انشی عسری باشد بر امامت کفار و مخالفین صحیح
بسلامت یک است و مجرد نماز بدون اطاعت و شهادت اسلام ثابت نیست
و اگر مسلمی شک کند او را کند اقتدا با او صحیح و اگر کسی را مؤمن نداند
و اقتدا با او بر مسلم معلوم شد که کار نموده یا مؤمن بوده هنوز مابقیه اقامت

نار یا موم ضرورت نیست بنا بر این **سوم** عداقت پس اگر اقتدا کند
بکسی که او را ناسق میداند یا عدالت او ثابت نشده باشد یا جلیست
اگر چه بعد معلوم شود که عادل بوده و در حق بیان نماز نیست و غیر آن
و اگر امام بظاهر عدالت داشته باشد و کسی که بغیر او موجود باشد
اگر اقتدا نمینماید نمزد و امام اگر کسی عادل میداند و اقتدا کرده
معلوم شد که ناسق بوده اعاده نماز ضرورت نیست بنا بر این و اگر کسی
در پیش نماز متعش بود نماید اقوی است که نماز صحیح است لکن
باید مرادی نماید و الا نماز باطل میشود **چهارم** طهارت **مقدمت**
بر اقتدا بر اهل نماز جایز نیست اگر چه نبوت آن شهادت دو عالم
باشد و باکی نیست اقتدا با دشمن و کسی که در باره او مردم حرف میزنند
و لکن کوه است امامت ایشان **پنجم** مرد بودن است اگر موم مرد باشد
بر امامت زن و حتی بجهت مرد جایز نیست و در نماز اجازات اقتدا
اگر چه اجتناب باشد و اگر اهل نماز نیست اگر چه در خلوت باشد **ششم**
است که و باقی صحیح نیست بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
باید بجهت کسی که را باقی صحیح است و می تواند قرأت را درست بجا
و باطل هر که را بجهت است از قرأت صحیح شرعی نمیتواند اقتدا کند بکسیکه

احوط و جایز نیست اقتدا کردن بکسی که قرأت صحیح بکسی
میکند و غلط میخواند بنا بر این خواه زن باشد خواه مرد خواه
آن غلط بجهت معنی دهد یا نه و کسیکه غلط میکند و میتواند آنرا اصلاح
کند و نکند نماز باطل است و نماز کسی که اقتدا با او کرده نیز باطل است
اگر عدالتش قرأت کرده و اگر قرأت نماز نکند همان الحال است
احوط امام نماز و اعاده آنست **هفتم** قیام امامت اگر موم باشد
نماز کند پس اگر موم ایستاده است بکسیکه نشسته نماز میکند اقتدا
نمیتواند نمود و کسیکه عجز است از قیام و نشسته نماز میکند اقتدای
او بمثل خود جایز است و لکن بکسی که خوابیده باشد نماز کند جایز است
و کسی که بیدار خوابیده اقتدا بکسی که بر پشت خوابیده نمیکند و بیدار
خوابیده بمثل خود اقتدا میکند و نشسته و خوابیده ایستاده اقتدای
نمیتواند نمود و خوابیده بر نشسته اقتدای جایز است و کسیکه میتواند
ایستاد بدون تکیه بکسی که تکیه ایستاده اقتدا نمیتواند نمود بنا بر
و آیا اجازات اقتدا اگر امام و موم مختلف باشند در مسائل تفصیلی
مثل اینکه یکی سوره را واجب اند و یکی صحیح و یکی نازل یا بحر و غیر اینها
جایز اند و یکی حرام تحقیق آنست که آنرا چند صورت است **اول** اگر کسی

عاجز است از آن خواه بجهت این باشد که حرفی را از خروج نمیتواند ادا
یا از برای یا تقدیری را نمیتواند اعوذ و اما امامت بجهت مثل خوردن
میتواند نماید اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر باشد و هر
عادل عاجز باشد از اقتدا کردن بکسیکه صحیح است اقتدا هر یک با او
و اگر غلط امام بیشتر باشد اقربا است که اقتدا با او جایز نیست و اگر
عاجز شد از بعضی امور که در قرأت است مثل مد مضطرب
عجز از آنرا ترک کند اقتدا با او جایز است و لکن امامت نمیتواند
بجهت کسیکه قرأت را نمیتواند بخواند و لکن اقتدا بمثل خود میتواند
نمود اگر نتواند اقتدا بقاری نماید و اقتدای کسی که قرأت را درست
میداند جایز نیست بکسیکه اقل است و در این خلافت بعضی گفته اند اقوی
که قرأت صحیح را بگوید بخواند با آنکه قرأت را بگوید و بعضی گفته اند
آنست که حد یا سوره را بعضی از آنها را اگر چه حرفی باشد بگوید یا بعضی
باشد بگوید و اقوی است که و باقی صحیح است و کسیکه سخن میکند
و قرأت را غلط میخواند اگر عاجز شود از تحصیل قرأت و توانا
اقتدا کند بکسیکه قرأت صحیح است یا سایر شرایط امامت و
اقتدای ایشان باین شخص خلافت اقرب عدم وجوب است

در سائل که بر طبقی بنام داد پس هر چنان اقتدا اشکال نیست و یک
آنکه اختلاف ایشان در جزئیست که مطلق نباشد لکن امام
بخوبی میکند که در پیش ما موم صحیح مثل آنکه نازا در جزئی
ساز صحیح میداند اما در آن ناز نمیکند پس اقتدا کردن آنکه
جایز میداند اشکالی ندارد صورت دیگر آنکه امام مثلا سوره
سجده میداند و ما موم واجب و امام آنرا بقصد قوت بخواند پس
اقتدا منه ندارد بلکه اگر بقصد مخیر بخواند نیز اقتدا صحیح است
بنابر اقرب و همچنین است اگر امام واجب و اند چیز را و ما موم
صورت دیگر آنکه اختلاف در جزئی که مربوط به ناز است و امام
در ناز با مقتضات آن جایز میداند که اگر آنرا بجا آورد در احوال نیز
اقرب بجهت اقتداست صورت دیگر آنکه ما موم اعتقاد امام را میداند
در آن چیزهایی که ناز باطل کند در آن حال نیز اقتدا صحیح است بنابر
اقرب صورت دیگر آنکه امام بجهت بجا آورد که در پیش ما موم واجب
اعتقاد باطلست مثل آنکه چون واجب میداند مد مضل یا مثلاً یا
سوره را آن ناز کند میکند و ما موم آنرا واجب میداند و ترک آن
واجب بطلان میداند پس در احوال اقتدا جایز نیست بنابر اقتدا

و همچنین صحیح است اقتدا بنابر آنکه در ناز آن ناز کند باطل است
اگر چه در نزد ما موم صحیح باشد و اگر اختلاف ایشان در موضوع حکم
باشد مثل آنکه امام آب آبرای مطلق داند و وضو بآن سار و نزه
ما موم آن آب آب مضاعف باشد و وضو بآن حتی در حال چل
معیان بودن نیز باطل باشد پس در حال نیز اقرب اینست که اقتدا
صحیح نیست و جایز است اقتدا کردن کسیکه ما فریبست بلکه مستأ
اگر چه در نازی باشد که باید قصر نماید و عکس نیز جایز است و لکن
اقتدای حاضر مسافر و عکس آن در ناهای چهار رکعتی کوفت
در جزئی آن اشکالست لکن احوط کراهتست و در آنجا که اقتدا کرده
و ایتیم امامت کردن نیز مکروه است اگر امام حال ما موم را پیدا کند که
او قصر میکند عذر امامت میکند و الا کراهتی نیست و کراهت ثابت
اگر چه ما بآن ما موم ما مومی باشد که قصر نکند و در صورتیکه اقتدا
مکروه است ثواب جماعت بر طرف نمیشود و اقتدای مسافر مسافر
مکروه قیست و اگر مسافر نیز مسافر اقتدا کرد در جای که ناز ناه
شد باید بگوید و نماز دیگر را در رکعت دیگر اقتدا میتواند نمود و مسافر
که ناز باید نام کند یا تحیر است میان قصر امام مکروه نیست او را

امام
اگر تمام کردن نافله خوف فوت جماعت داشته باشد و فرقی میان
نافله یومیه و غیره نیست و اگر کمال نیست که جماعت در هر نمازی
آن در رکعت میکند احوط عدم قطع است و اگر ما موم در ناز خوف
باشد که امام تکبیر گوید و خوف دارد که هیچ احدی جماعت نکند
اگر عذر تمام کند پس اگر ممکن است عدول نافله کند یا بر می
که در رکعت اول یا دومیت و عدول کردن لازم ندارد در رکعت
نمودن رکعت او را با امام پس عدول نافله جایز است بلکه
مستحب است بلکه اگر عدم عدول باعث ترک نکردن بعضی از رکعات
باشد نیز عدول جایز است بنابر احوط و قطع فونیة جمعه ادراک
جماعت جایز نیست و اگر ما موم داخل رکعت سیم شده باشد عدول
جایز نیست و اگر عدول باعث ادراک هیچ از نماز جماعت نیست جایز
نیست و یا جایز است حلیه کردن جمعه قطع نماز باین نحو که عدول
نافله و نافله را قطع کند اقرب بطلان این حلیه است حتی با قول
بجواز قطع نافله و اگر ما موم بیک رکعت یا بیشتر تبعیت باشد بعد از آنکه امام
نماز خود را تمام کند باید ما موم نیز بجا آورد و واجب نیست بر ما موم
قرائت در رکعتی که امام قرائت میکند پس اگر در رکعت دوم اقتدا

اقتدای بخاطر و عکس آن اگر چه کراهت اولیست و کراهت مخفی
ناز بیهیست بنابر اقوی و جایز است امامت کسی که تیمم کرده جمعه
کسیکه وضو ساخته و اقتدا درین حال ضرر ندارد بنابر اشد ادوی
لکن مکروه است امامت کردن و اقتدا در آنجا ضرر ندارد بنابر
اشهر ادوی لکن مکروه است امامت کردن و اقتدا کردن هر دو هم
مکروه است المستحبی که تیمم سلطنه جمعه که عمل کرده و اقتدای
حاجب عمل نیز مکروه است و کسیکه تیمم مثل خوش اقتدا میتواند نمود
و لکن ما موم باشد که امام بی جماعت است جایز نیست او را اقتدا کردن
اگر چه امام نماز را باطلت داند و اگر اقتدا کند کسی که بعد معلوم
که امام طهارت نداشته باشد و اگر اقتدا کند کفاده واجب نیست و اگر در
اثنای نماز معلوم شود که او جماعت مستحب باشد مثل نماز یومیه
واجب ما موم که ناز را از سر گیرد و اگر بر ما موم معلوم شود که
ناز امام باطل بوده جمعه امری دیگر از اظهارات ظاهر است که نازش
صحیح است بلکه اگر معلوم شود بعد از ناز که شرطی از شرط آن را تمام
طهارت کراهت هر دو نیست و اگر ما موم شروع بنافله کند پس
اما بیکر اقتدا با او صحیح حرام گوید مستحب است اقتدا قطع نافله و لکن

کند قرائت بر او نیست و آنچه را امام قرائت نمیکند اگر اهل مادی
 اوست باید قرائت کند و اگر امام اقامت دهد بجهت قرائت
 سوره مجید آنوقت میکند و اگر بعضی سوره را خواند بخواند نه تمام
 ظاهر اینست که هر چند تکلیف است و آن بعضی سوره واجبیت و اگر
 نتواند حد را بخواند آیا باید حد را تمام بخواند اگر چه رکوع را در رک
 نکند یا باید حد را ترک کند و رکوع را در رک کند در این است
 بعضی گفته اند که احوط اینست که اگر خواند که عیناً حد را تمام بخواند
 داخل حد نماند و وقت رکوع و اگر قبل از آن داخل شد
 احوط اینست که هر چه را میتوانست بخواند پس رکوع را در آن رکوع
 تمام را اقامه کند و احتیاط و رعایت یکوست و ما موم اگر یک رکعت
 یا بیشتر بعد از امام داخل نماز شده اقرب اینست که باخفات قرائت
 میکند حتی در نماز چهار و اما اگر در رکعت آخر امام رسید در آن نماز
 دیگر که امام جدا شده احوط اینست که باخفات میکند و احتیاط و رعایت
 و ما موم اگر از امام عقب در یک رکعت یا بیشتر در جهایی که امام جدا
 میشود و در رکعتهای آخر و غیر اینست میان حد و آنچه از بعضی
 چنانچه در غیر این صورت بخیزد و اگر در یک رکعت یا زیاد تر باشد

در رکعت دوم خودش باید نشند بخواند و اگر بعد از نشند باید
 متابعت امام کند و اقرب اینست که باید نشند را تخفیف بخواند و
 نیز خیز نشند است و ترکش جایز نیست و اگر نشند خواندن واجب
 متابعت در احوط است و احوط اینست که نسبت قواری کند و اگر خیز
 نتواند بخواند و متابعت کند و نماز را تمام و اعاده کند آنست
 دیگر است و اگر متابعت کرد بعد از نشند تخفیف نشند ضرر نیست و اگر
 امام نشند بخواند در جای که بر ما موم نشندی نیست احوط اینست
 که مستحب است که ما موم نیز متابعت امام کند و بخواند آن و بعضی
 شیخ کون و حد کردن و الازم میداند و اقرب اینست که در جایی که
 ما موم در رکعت نشند بلکه بخیز کند و اگر ما موم از نماز جدا
 باقی نماند می تواند صبر کند تا امام سلام پس دهد و خیزد و نیز جایز است
 و بدون قصد انقار در اینجا جایز نیست جدا شدن و اگر در رکعت دوم
 شوق شد مستحب است که با امام قنوت بخواند و قنوت خود را در جای
 نیز بخواند و جایز است جدا شدن و اعراض از جماعت هر وقت که
 در جماعت که مستحب است خواه حدیثی باشد و خواه نباشد در جماعت
 نماز یا بر احوط پس اگر قبل از قرائت منفرد شد قرائت واجب است و اگر

بعد از آن و پیش از رکوع منفرد شد احوط خواندن قرائت و
 در نماز قنوت یا بعد از آن یا بعد از رکوع منفرد شد قرائت
 بنا بر ظاهر و اگر در بین قرائت منفرد شد واجب است که قرائت را
 انصراف کند بنا بر احوط و بنا بر این بعضی گفته اند که اگر امام سوره قنوت
 و حمد را شروع کرده یا سوره دیگری که نصف آن گذشته باشد که در حال
 ما موم منفرد شود چنان قرائت را از سر بگیرد باید همان سوره که
 امام میخواند بخواند مگر در دو تکیه خواهد یکی از سوره حمد و یا
 و بخواند و جایز است سلام دادن پیش از امام در هر صورت
در اذان در میان بعضی از احکام مساجد مستحب است بنا
 مسجد و اذان بسیار است و مستحب است تقریر آنرا از مسجد خواب
 و مراعات صورت اول و لبیعت و خواب کردن مسجد بدون
 جایز نیست و خواب کردن بجهت وسعت دادن جایز است و احوط
 این است که جایز نیست بپوشیدن مسجد مگر بعد از ظهر غایت مسجد
 و جایز است کشودن دهن و پنجه و در هر آن مصلحتی در آن باشد
 و اگر در خانه خود مسجد قرار دهد اگر قصد وقف بودن آن کند
 پس احکام مساجد را رعایت نماید و اگر قصد وقفیت کرده

آن جاری کرده احوط اینست که این اقرار بخواند و آیا سبوان جزئی
 از مسجد را حوضی بنا کند بجهت وضو یا چاهی بکند احوط اجتناب است
 و عدم حرازا است بلکه عدم حرازا علی از قنوت است و اگر احوط است
 از آب است لکن احوط عدم و وجوب اجتناب و وضو بجهت وضو
 قبل و یا در مسجد کفایت و حرمت آنرا راه قرار دادن چوب
 از صورت مسجد در ورود و کیسه از آلات مسجد چیزی گرفته است
 آنرا بر کوبانی و اگر خواند بوسی همان مسجد که آن گرفته بگوید
 احوط اینست که مسجد دیگر بگوید و اگر بگوید و الا مسجد دیگر بخواند
 که اندک بنا بر اقرب و بنا بر استحباب مسجد میکند جایز نیست
 داخل کردن آن در مسجد و اگر سرایت نکند اظهر اینست که بنا
 لکن احوط اجتناب و مراد از نجاستی که سرایت میکند اینست
 علم داشته باشد اگر تلوین مسجد میشود پس بعضی احتیاط سرایت
 یا مظنه آن باعث حرمت میشود بنا بر اقرب لکن احوط عدم
 کردن آن چنانست که احتیاط تلوین دارد و حرمت مسجد
 مسجد خواه زمین آن خواه دیوار آن اگر چه طرف بیرون آن باشد
 یا امام آن و اما سئل اعدان را بپوشیدن باشد و بخواند که نکند

در اینکه آیا مسجد میگویند آنرا با نواحی اجناس و اقربا
اجناس و اما آلات مسجد از قبیل فرش و نحو آن بعضی محض مسجد
که دانه در مردم جایز نیست و آن احوط است کس اقرب است
که محض مشغول و از آن نجاست در مسجد اگر باعث نجس شدن مسجد
حرام است و الا جایز و اگر واجب شود دخول مسجد واجب شود و اما
نجاست که مقدری میباشد مسجد و بنا بر قولی که حرام است داخل کردن
نجاست در مسجد مطلق واجب میباشد از آنکه نجاست صدها اگر داخل
در مسجد واجب شود باشد و اگر نجس شود مسجد عدم وجوب
آن خالی از قیاس نیست و لکن احوط وجوب چنانچه جمیع از علما
حکم کرده اند و بنا بر قول وجوب بر جمیع مکلفین واجب است
واجب انداجایات فوریتر است بنا بر احوط و اقرب و واجب کفای
است و بنا بر قویتر اگر ترک کرد و مشغول نماز شد در مسجد نجاست
در وسعت وقت طاعت است اقرب صحاح و فروع احیاناً
گردد و هر چه در قیاس منافی با قویتر نظیر دارد مثل کاری باشد
و اگر غرض از نظر کند یا در آن سر و سر حرامی باشد که نجس عادت
متحمل آن نواز شد وجوب نظیر با نظر مشغول و اگر از آن
نجاست

نجاست از مسجد و آلات آن موقوف بر خراب کردن و تلف چیزی
از آلات آن باشد سقوط از آن شاید اقرب باشد لکن دور است
حکم بجواز کردن شکی با چیزی یا نحو آن از اموریکه کردن آن ضرری
بمسجد نیست و هم چنین تراشیدن نعلین یا دیوانه و اگر نجاست
خشتی در مسجد یافت شود که مسجد را نجس نکند با اقربا
وجوب از نجاست و احوط وجوب و جمعی گفته اند که وجوب
از آنکه نجاست از قریبها و مصالح مقدس و بعضی آلات قریبها که
بناها است از قبیل جلد بر محض کرده اند و آن احوط است جمعی تصحیح
کرده اند که جایز نیست که بگذارند کفارد که داخل مسجد شود
و اگر شده اند واجب بودن کردن ایشان و بنوعی ایشان که
بشی گرفت و در مکانی از مسجد نشاند اما اینکه حذر از نجاست از آن
اندیکران و غیره که بر این بودن کردن افان کان اگر چه ماندن
بطلان انجامیده باشد اگر چه طول بخلان عاده باشد بنا بر اقرب
خواه نشستن آنجه نماز یا عبادت دیگر باشد یا بجهت امری باشد
واجب کردن بنا بر اقرب بلکه اگر بجهت امری باشد اول قیاس و ثانی
اقرب و مشاهد مشرفه نیز محض میباشد مسجد درین حکم و فرقی

میان نشستن و ایستادن و خوابیدن و اگر برسد و نیت بر کشتن نماز
باشد و در مثل نیز باید باشد حش باطل میشود و مشاهد نیز چنین
باید بر کشتن اگر حش باقی است حش باقی است اگر نایز باطل کنند
چونکه تقطیل وقت بطل آید و الا حش باطل میشود و اگر طول کشد
زمان و لکن تقطیل وقت بطل نیاید مثل آنکه صبح برود و شب بایزد
و دیگر برود و در آن اسکان است و احتیاطاً باید ترک نمود و اگر بایست
بر کشتن حش باقی نیست پس اگر بجهت صرفه یا شل مسجد و نحو
یا حاجتی دیگر وقت و طول نکشد که بر کشت حش باقی است و اگر
بدون ضرورت و غیر حش باطل باشد بنا بر اقرب و مشاهد نیز
احکام محض بجا حدیث و مراد از جل چنانچه تصریح کرده اند چیزی
از اسباب اوست اگر چه نجس باشد و اگر باقیه حاکمی او را ببرد
کند معصیت کافات بلکه نمازش نیز در آن مکان باطل است و اگر برود
و معلوم نباشد که آیا بر وجهی رفت که حش باطل است یا نه احوط است
که حش باطل میشود اگر حش باقی است یا منظر بایست که رفتن او ببرد
حق باطل میشود و الا حکم بطلان حق بعد نیست و اگر حش باقی باشد
لکن میداند که صاحب را نصبت که نماز در جایی او در بر جل او کند

پس استیلا در حوائز نیست لکن حوائز باطل میشود و جایز است صلح کردن
بر سقوط حوائز بنا بر اقرب و اگر در فقر یک نفر بیکانی در مسجد دارد
شود اگر اجتماع مکررات اشک است و الا ضرر نمیزند و با هم حرکت
آمد او اول است و مشاهد نیز چنین است **فصل سیزدهم** در نماز است
مدامکه ساکت است و در سفر دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی و بعضی
از نماز اول و در عهده ماه رمضان و شهرت در سفری که باعث فقر میشود
میتواند استیلا نیست در آنکه اگر هفت فرسخ باشد مسافت قضا
مستوفی فقر در نماز و در هر سفری که سبب فقر است و در فقیران
سختی است اولی در نظر فقیر و فقیر است بجهت هزار ذراع پس سائت
سزایر چهل و چهار میل است خواه در راه باشد خواه در محل اگر
آنرا بقدر یک ساعت یا کمتر طی نماید و ابتدای مسافت ابتداء سیر است
نزد آن عمارت بلد بنا بر اقرب لکن احتیاطاً و ترک نباید قنایت
مسافت بعلم و بیناع و سفری که باعث مظنه شود بنا بر اقرب و
دو عادل و آما مستند شهادت و راه علم ایشان بچون اعتبار باشد
با اینکه انداهی که علم بهر این است شهادت ایشان مقبول است
آفت که اگر شهادت علمی با قبول کنیم مطع شهادت ایشان در اجابا

بن مقبول و الا در آن اشکالات و شبهات بکمال نایب میشود
اگر چه ظن قوی حاصل شود و شبهات ذرات نیز نایب میشود و هر
اعتقاد نمیتوان کرد اگر چه قوی بعلم باشد و اگر در پیشگاه شیخ
نایب شود و حکم کند آن حکم ادا نموده است و هر مکتبی را در اینجا
اعتقاد و شبهات مدللین جایز است و در صورتی که در نزد حاکم شیخ
افتاد شبهات مدللین نایب و اگر شک در مسافت و ممکن نباشد ادا
اسبابی که آنها نایب میشود مسافت باید تا زمان تمام کند و اگر ممکن
باشد چون در صورت شک اقرب است که واجب نیست چون
و نادر این تمام کند تا نایب شود و اگر باین حال فقر کند تا
باطلت اگر چه بعد معلوم شود که در مسافت بوده و شرط در
اینکه آن مسافت مقصود باشد یک قصد پس کمتر از مسافت
مقرر کند پس از آن کمتر از آن اگر چه با هم بقصد مسافت باشد باید تمام
ناید و همچنین یکسر کرده آن و جبر است و مقصد معینی که بقصد
باشد در نظر داشته باشد باید تمام کند و همچنین اگر سوار بر کشتی
باشد و بخواب رفته ادا بقصد مسافت برود یا در پی که شده یا اگر بختر
میکند و احتمال میدهد که کمتر از مسافت ادا بر خورده و اگر میدانم که بقصد

مسافت

مسافت باید برود و قصد آن را کرده باید قصر نماید و آیا در محقق
شدن قصد مسافت باید علم بر رسیدن مسافت باشد یا باطن عاید
بقصد مسافت نیز قصد حاصل میشود اقرب اخبار است و اما با علم
باطن بر رسیدن مسافت قصد حاصل نمیشود بلکه با شک نیز نمی شود
و نباید قصد سفر را استقلال باشد بلکه بر توجیه نیز قصد حاصل می شود
پس ایضا بر توجیه دیگری سفر یکصد مایل یا خادمی که با آن سفر میکند
یا دوستی بر وفات و دوستی یا ایسی که باید بر سفر یکصد یا ایسی که
اودا ایسر کرده اند یا ایسی که از روی ظلم گرفته اند و دیگر باین وجه
فقر میکند اگر قصد کرده اند سفر را اگر چه با شک باشد و بقصد
که اگر متبوع او فوات حرم بگیرد و الا در محقق شدن مسافت
و اگر اشیان قصد داشته باشند که هر وقت بتوانند برگردند قصر
نکند و اندکی بیعتی کمتر از آن که قصد داده و علاوه بر امانت
برگشتن و امانت قصد نگرفته اند و نادر تمام میکند پس
و طلاق مثلا ضرر ندارد و اگر هنوز از آن نباشد و باطل است
حیت و در آنکه هرگاه قصد مسافت کرده اند تا ادا فقر میکند و در جواب
بودن مانع از قصد نیست و اگر قصد مسافت داشته باشد تمام میکند و اگر

مسافتی با قصد کرده و جان میدانت که بقصد مسافت نیست پس معلوم
شود که قصد مسافت بوده باید قصر نماید یا بر اقرب و امانت از آن که
پیش از آن تمام کرده ادا ضرر نیست و شرط در قصر باقی بودن
قصد و استمرار قصد تا بعد مسافت پس اگر قصد کرده و قبل از مسافت
بمسافت ادا قصد خود برگردید یا متوقف شد باید تا ادا تمام کند و اگر
از رسیدن بعد مسافت ادا قصد خود برگردد فقر میکند و شرط در فقر
قصر باید که در مسافت بودن سفر بیق سفر حرام نباشد پس اگر اقامت با اجبار
یا وجوب آن ضرر ندارد و در سفر معصیت باید تمام کرد و کسی که نام سفر
تابع ظاهری باشد در ظلم سفرش حرمت اگر متابعت او بخیر و وفات
یا بجهت عمل خلافی باشد یا بجهت گناه باشد باید قصر کند و همچنین
اگر متابعت در ظلم بجهت خوف و قیصر باشد باید قصر نماید و کسی که خود
مستدرق در نزد سلطان کند بجهت امر یا حاجی یا اینکه سلطان ادا
بطلبید یا بفرستد بجای بروی که رفتن او در جرم مباح باشد و
او نادر قصد میکند و کسی که بصید کردن سفر میکند و مقصودش
و کفران میباشد باید تمام کند نادر از او و بگوید و اگر چه بعد از آن
دور باشد یا بر اقرب و سفر بصید بجهت قوت خود و حیالش و در آن

قصد

فقر میکند و بنده که از آن بی کفایت و ذن نا شره باید تمام کند و
میکند کسی که سفر میکند و حال آنکه راه آن خوف و مظنه تلف جان
یا مال باشد اگر ضرر امانت اجتناب باشد و قوی نیست در ضرر
در اینکه مظنه ضرر بجهت دزدی یا سخاوت باشد یا بجهت سیر مسافت یا
و اگر شک در ضرر داشته باشد سفرش مباح است یا بر اقرب فقر میکند
احوط و کسی که از ظلم کارش فرزند کند یا اینکه منیت ادا و حق
سفرش حرمت و باید تمام کند نادر از او و سفر اندر ای خوش گذرانی
و تنزه را بعضی معصیت شمرده اند و اظهار اینست که معصیت نیست
لکن احوط جمع میان فقر تا تمام است و اگر سفر لازم داشته باشد
ترک واجب یا حرام آن احوط است و اگر سفر لازم داشته باشد باید تمام
و این قول ضعیف است و اقرب اینست که نادر فقر میکند و ممکن است
که استثناء لکن احوط جمع است بلی اگر آن سفر قصد کند و نادر
ادوات و ممکن است حکم بوجوب تمام و با الجملة اگر نفس سفر معصیت
الهی باشد باید تمام کند و اگر غایت مقصود از آن سفر معصیت
در قصد ادا باشد یا بر مباحی با هم قصد شده باشد و ظاهر اینست
که این قصد حاصل میشود بحصول علم باطن بان مقصود و با شک و

ساوی نیز حاصل میشود و اگر علم بعدم حصول آن داشته باشد
آن قصد محقق نمیشود و باطن بعدم حصول نیز عدم حصول قصد
باشد از آنجا که در شرط نیست در هر یک فکر میکند اینکه هیچ
در آن نکند پس اگر در این راه اتفاق معینی که باعث نمیشود که
و انعام کند **و در آنکه** مسافر محض میفهمد آنکه اگر چه نباید قصر
بلکه شرط است که بحد تعرض برسد بنا بر این اصل و اشکال نیست در آنکه
اگر اقتدر در دو روز شود آنرا که دیوارهای آن پنهان کرده و صدای
آنان نیز میشنید باید نام کند و احتیاطی میان آنها و قناتها
و باغستانها و مزاح نباشد بلکه اعتبار بحصار بله نیست بلکه آن اعتبار
که کنیم و معتقد و پنهان شدن دیوارها و پنهان شدن صورت آنها
نه شیخ و سیاهی آنها تا بر اقرب و فرقی میان دیوارهای مزاح
و معتقد و پنهان شدن آنان حسنی است که معتقد است و اگر
آنان را نمی شناسد یا اگر باشد یا اگر نفوذ می نماید و بعضی صحیح
گفته اند باینکه جای که دیواری ندارد باید نفوذ در دیوار کرده و
از محلی شدن دیوار مخفی شدن محلی دیوار است از احوال

خانه اش
و هم چنین در آنان و بلدی که در جای بیاد بلندی واقع شده
یا در مکان بسیار بیعی باید آنرا فرض در مکان مساوی معتدل بود
بل آنکه بعد از اجتماع شرایط قصر واجبست قصر نه اینکه از باب حرجت
پس اگر ناز را تمام کند نازش باطلست و باید اعاده کند یا قصر خواهد
که از نازش مطلقان ناز میشود باین **و همچنین** در روزه ماه مبارک
اگر کبیره باطل و مغفایش واجبست **باینکه** اگر مسافر قصد کند تا
ده روز در آنجا بماند واجبست او را تمام کردن ناز و باقی آن کمتر از
ده روز تمام میشود که اگر چه زیاده از پنج روز باشد تا بر ظهر
و فرقی نیست میان آنکه اقامه در شهری یا در محلی واقع شود
و فرقی میان روزه و ناز نیست و واجبست کرده و در کامل باشد و آیا
کامل بودن عرفی یا نیست باین معنی که بخوبی باشد که در شهر شود
ده روز کاملست حقیقه پس اگر یک ساعت یا نیم ساعت که باشد در
نزداد یا باید چیزی از آن کم نباشد اول آنرا است که اگر اقامت
اولی است و آیا شرطست کرده و در آن از طلوع صبح تا مغرب در آن کند
یا اینکه اگر در نصف روز وارد شود و بعد از نصف روز ناز هم بود

اقامه کند نازهای آن که بقصر میکند و بعد از آن بی روز تمام میکند
هر چه در آنجا است اگر چه یک ناز باشد و در روز سیام اشکال
حق نیست که اگر در چیز روز اول ماه وارد شده است پس در
سیام و این قصر میکند و هم چنین اگر در روز اول وارد شود
سی که باشد در روز سیام که در روز اول ماه مکمل باشد خلاصه
عظیم است لکن قول بوجوب قصر کرده اند و لکن احتیاط جمع
کرده میان قصر و انعام اردست نهد و اگر چه بنا بر آن
باشد نیز قصر میکند در زمان دود و نوافله که در سفر باطلست
نیز بزرگ میکند و بعد از آن بی روز تمام میکند ناز را و در آن میکند
و اگر نیست اقامه کرد و بعد قصر را هم روز باید ناز را قصر نماید که
اگر یک ناز را تمام کرده باشد پس آنکه در آن بلد است تمام میکند
و اگر نیست اقامه کرد ناز تمام بود واجبست و لکن نام نکرده اند با سوا
ناقص قاجر شد آنرا است که او نیز تمام کند نازهای بعد از آن
احتیاط جمع یا تجزیه قصد اردست نهد که در آن در فرائض اشکال
و اگر تمام نکردن ناز بجهت عذر باشد که اصل ناز را ساقط نماید

دو دو کافیت از بیانی است پس بخیر از روز آخری اقامه و شرط
نیت کرده شب تمام یا ده روز تمام قصد داشته باشد پس اگر نیت
داشته باشد که ابتدای شب روز یا در هم بیرون دو روز بگذارد
و نیت اقامه و محقق میشود قصد اقامه بعدم باطن ماندن یا قصد
و اگر علم داشته باشد ماندن و قصد داشته باشد ناید بگذارد
و بنا بر علم و نیت باطن بآن قصد حاصل نمیشود بلکه باینکه
قصد حاصل نمیشود **و اگر** قصد کند سفر شرعی یا قصد داشته باشد
که در بین آن ده روز یا بدیوین محل اقامه ناز را تمام میکند
و قبل و بعد آن نیز ناز را تمام کند اگر بقیه مسافت شرعی باشد
هر یک اگر چه با هم بقیه مسافت باشد و اگر هر یک از قبل و بعد
یا یکی بقیه مسافت باشد در آنکه بقیه مسافت است باید
ناز را قصر نماید **و اگر** قصد سفر کرد و شروع کرد بآن جهت ناز
قصر کرد که باقی دوداده سفر محقق نشود تا نازی را که قصد کرده
احاده ضرورت نیست در وقت و نیز در خارج وقت بنا بر این اصل و اگر
در بلوی وارد شد و نیت اقامه داشت و ناز را قصر کرد پس

حقیق و در دو ای که نماند بعد باید فرض نماید و اگر نماند در سفر باشد
 بود بعد از آنست اقامه بجای آورد و لکن نماز واجب تمام نگردد این
 باعث تمام کردن نمازها بعد از آنکه در آن وقت اقامه میشود و شرط نیست
 در هر جمیع بقعه بعد از رجوع از اقامه اینکه باقی سفر بقعه است
 شرعی باشد و شرط نیست در هر جمیع سفر اقامه قطع شود پس بدین وجه
 بالفعل وطن احوست و پیش ازین شش ماه در آن وطن نموده
 پس اگر درین سفر داخل شود در چنین وطنی واجبست بر نماز کردن
 و گرفتن دوده اگر چه قصد اقامه نداشته باشد و اگر در ایستایی
 قصد دارد شدن چنین منزلی داشته پس قبل از دیدن آن
 منزلی اگر بقعه مسافت شرعی نیست باید تمام کند و هم چنین بعد
 از آن اگر چه این دو مسافت با هم بقعه مسافت شرعی باشد

فصل چهارم در بیان تعلیل از احکام زکوة است زیرا که اکثر
 خلق در اغلب اوقات محتاجند بدانستن آن بجهت دادن یا گرفتن
باینکه بشهرت در وجوب زکوة در طلا و نقره و شرط نیست در گرفتن
 زکوة در طلا و نقره چند شرط اول تقابل دوم گذشتن سال شمسی است
 بلکه معامله پس در پیاپی و شش طلا و نقره زکوة مستحبست

حلی

حلی و نبود زکوة بیست و اگر طلا و نقره را در مین سال آید کند
 و شش نماید یا آنرا به بخشند یا بفروشند یا معاوضه کنند بغير
 ازین خود را یا بغير جنس خودش کوة ساقط میشود اگر مقصد
 او فرار از زکوة باشد و اما اگر قصد فرار از زکوة داشته باشد
 در آن خلافست اقوی سقوط و احوط سقوط است **و باینکه** ظاهر
 سایر اجناس اجتناب است و ایلم مسائل او را نوشته اند لهذا
 ذکر شد و لکن در عبادة سالیه شناختن مصرف و مستحق هم
 بسیاران میشود معارف آن **باینکه** از جمله اصناف که مستحق
 زکوة میباشد فقرا و مساکین اند پس بغير بودن مسکین
 بودن باعث استحقاق زکوة میباشد و غنی بودن مانع است
 از آن و بیکه قدرت بر هفت سال خود و عیال خود داشته باشد
 غنی میباشد زکوة بر او حلال نیست خواه مقرر او ایستاد و باینکه
 یا از کیش باشد و اگر نداشته باشد مؤننه و کیش نزد آنکه کیش
 و ولایت زکوة بر او معتبر نیست که لایق بحال او باشد و عیال
 و اگر کس کوه مانع از تحصیل علم واجب باشد که وجوب آن
 فوریت از تعلیم علم اصول و فروع و غیره آنست
 زکوة بگیرد و مغول تحصیل آن علم واجب باشد بلکه هر واجب

انکالت و اگر خانه زیاد از حاجتش باشد بجز بیکه بولد از آن زیادتر
 بفرشد و مؤننه یکبار اکتافیت کند اقوی منع از زکوة است و اگر
 درین داشته باشد که عده آن رسیدن باشد با چیزی بود واجب
 شده باشد باینکه آن با چیزی نداشته باشد که درین خود را
 حق واجب او نماید مستحق زکوة میباشد اگر چه از جهه دیگری باشد
 که محتاج نباشد و مؤننه رجوع برف میشود و از مؤننه است آنچه
 لایق بحال او باشد او هدیه که بجهت دوست یا غیره بفرستد
 باطله که بخویشان میکند با صیافت میکند با صرف در راه مستحب
 میکند با صرف تزویجی که بان محتاجت میکند یا بقیه کیزی که
 بجهت تمنع با خدمت بخود بخود یا حیوان سواری که بان محتاج است
 بخود یا با آواه دین و حقوق و بجهت میکند با طالعی از فقره دیگری
 یا خود را بدهد بجهت مصیبتی جایز است دادن زکوة با اولاد
 مؤمنین که شیعہ اثنی عشرند و اگر پدر آن مؤمنین باشد صاعه
 آن خاندان زکوة با او میتوان داد و اگر طفل مستحق غیر مؤمنی
 داد و مثل پدر یا جد یا دایه ایشان زکوة را بوی میدهند
 و ایشان نبات طفل قبول میکند و اگر هیچ ولی بجهت او نیست حق

کسب کردن مسافات بآن داشته باشد چنین است و اگر تحصیل
 آن علم واجب و منع باشد در آن انکالت و مکمل بخوار گرفتن
 زکوة و مشغول شدن بآن علم شاید اقوی باشد بلکه اگر
 تحصیل آن علم مستحب باشد نیز ممکن است قبول بخوار ملکه تمام
 شدن بمحقق و بیکدیگر مانع باشد از کسب کردن ملکه آن
 بجهت گرفتن زکوة لکن حلال احتیاطست و باجماع ظاهر
 است که جواز است گرفتن زکوة با مشغول بودن بجماعت
 الهی خواه آن طاعت بوجهه واجب باشد یا نه خواه علم باشد
 یا نه و اگر در غیر ملکی که در آن است تواند تحصیل مؤننه نماید
 نه در آن بلد تواند آن بلد برود بدون ضرورت و بمنع خوار
 نفس ترک سفر را نموده منع از زکوة شاید اقوی باشد و
 اگر ننگ کند که ایام مقرر بر مؤننه داد و باینکه اگر ننگ بعد
 از آنکه علم بقدره داشت بفرستد منع از زکوة واجبست
 و اگر ننگ بعد از آنکه علم بعدم مقرر داشت عارض شد
 دادن زکوة واجبست و حکم ظن حکم شک است و اگر مقبر
 صاحب خانه باشد میتواند زکوة بگیرد اگر چه بعت آن سال
 نباشد شش که بسیار ازین خود برود و فتره باشد که در آن

انکالت

حاکم شرح جماعتی بفریح کرده اند که باید کسیکه متوجه آن طفل
و اهتمام در امر او میکند مثل مادر و پدر باید او اهل امانت باشد
و امانت شرط نیست و اگر طفل تمیز باشد بوی او نترسند
ندارد و در حوازی او نچوشت خلافت و اگر وی ندانسته باشد
متواند و بیکه متوجه امور است حاصل کلام آنکه طفل
و غیر آن اگر وی داده بوی میدهند و الا بیکه متوجه امور است
اگر اعتدای باو باشد و اگر وی بجهت او نیست متواند باو
که صرف نماید در امور او و اگر او را کسی باشد که متوجه امور
او میشود و میتوان دکه را بوی حیوان داد بجهت او و زکوة را
بسیفیه متواند اگر چه شرط فقر در مالش نیست و در جمیع آنچه
کفتم فروعی است میان مال دکه و دکه فطره دیگر استحقاق
دکه ابن السبیل است مسافر بودن در ابن السبیل بودن شرط
و شرط که سفر او معتد باشد و کافیت او عاگردن خودش
که سفر غیر معتد نیست بلکه با عدم علم معتد بودن عمل نماید
معتد با بر صحت و اگر نام فطره معتد بودن اعتبار اولیست
هر که را مسافر بگویند بطریق معتد بودن ابن السبیل اگر چه صدقاً
نکرده باشد و شرط نیست که ابن السبیل بر او در لایحه حق باشد

کلی

کنن اینجا اجازت از فقر کردن در مال خود شرط فقر نیست
و انخوان میتوان دکه داد و دکن اگر تواند فقر کند
در مال خود بلکه اگر تواند فقر متواند بگوید در دکه باو بقی
داد و اگر تواند فقر کند در مال خود باخرج و مشقت دکه
متواند و اگر ابن السبیل او عای حاجت کند قبول میشود
او بدو میباید و قسم **دک** از عارف دکه فی سبیل الله است
و آن عبارت از هر چه که آن میتوان فقر بخداست مثل
کفن مرده کان مؤمن و اگر کون فقر مؤمن اندزه و مرده
و حج کردن و اعانت حجاج مؤمن و بنا کردن مساجد و تعمیر
و اعانت محتاجین و اصلاح مبان قبایل و انخوان بنا داشتن
نظام علم و دین و تعمیر مشاهد مشرفه چنانچه جمعی بفتح کرده اند
و عمارت سقاخانه چنانچه بعضی ذکر کرده اند و امثال اینها
بیاراست و در اینجا فقر شرط نیست پس حاج در دار فقیر باشد
اگر توان فقر بخداست باجاست او صرف دکه بجهت ایشان
ضرر ندارد و همچنین در داده دین و کفن کردن و انخوان کنن
مراعات فقر است بر کسیکه این هم صرف میشود در او شرط نیست که
عادل باشد و اگر انخوان عین دکه را فی سبیل الله صرف نموده

نوشته اینج که کون بخش و بگوید که متواند آنرا صرف نمود
بلکه با امکان صرف عین بنی متواند که **بدانکه** دکه از
عبادت و محتاج است نیست فقر خواه دکه فطره باشد
یا غیر آن نیست و وجوب در وجوب و مست در مست و نیست
آنکه این از دکه مال است یا دکه فطره واجب نیست مگر آنکه
بعین موقوف آن باشد و عین بنی لازم نیست و اگر
مالک دکه را بفقر میدهد خود نیست میکند و اگر دیگر را
وکیل کرده که بفقر بپايد پس اگر خود در وقت وکیل نیست
کرده وکیل نیز در وقت دادن بفقر نیست میکند و هیچ وقت و اگر
وکیل نیست کند نه مالک نیز اقرب پس اگر مالک گوید دکه
ما را خرج کن و او اخراج کند و در وقت که مالک فطره طعم
نموده است خودش ضرر نداده و اما اگر مالک نیست کند
نه وکیل مثل آنکه بدهد بخت دکه کسی بگوید که بخی
که مستحق دکه باشد و نکود که از غیر است در آن فطره
و عدم حق اولی و میتوان تا به مقدار داد از برای اخراج
دکه و واجب نیست دادن دکه بجهت که او اهل بیت
لکن اولیست و اگر وکیل نداده وکیل در وقت دکه

و ادن

اولی

احوط است که عادل باشد و قول وکیل را بپذیرد و کانت بان
یا فقر معتد است و فقر بنی متواند کسی را وکیل کند و گرفتن
دکه بنا بر اقرب و عین بنی مثل دکه است عین بنی متواند
وکیل کند و گرفتن عین واجب نیست اعلام کردن فقر بیکه
انچه با داده و زکوة و اما اعلام کردن جایز است مگر آنکه
باعث اهانت و ذل مؤمن باشد پس اولی ترک است و اگر عین
صاحب فقر باشد جایز است دکه را برسم هدیه را بدهد
بقصد دکه **و اگر** مستحق مضطر باشد و اضطرار بر طرف نشود
الا بکوفتن دکه واجب بران گرفتن دکه اگر باو بدهند
اگر اضطرار او بغیر آن ممکن باشد متواند قبول نماید لکن اولی
بولست تا ممکن باشد و اگر او دین یا فقره و فقر را بگوید
موقوف بگیرفتن دکه باشد و دین حکم بوجوب گرفتن
دکه و اگر مالک دکه بختی و او متواند و در مرتبه آنرا بخت
شود بخریدن و انخوان لکن کرده و ظاهر این است که جمیع
صدقات چنین باشد و اما شخص و هر مکرده نیست و جایز است
دادن دکه آنقدر که فقی شود و زیاده بران نیز بیکه فقر خواهد

بر موزه نقص مال باشد یا نه بنا بر اقرب واجب نیست و کوه به
 اصناف مستحقین برساند و همه افراد یک صنف نیز واجب است لیکن
 فقیر بر همه اصناف با امکان افضل است و مساوی فزاید
 در آنچه میدهد واجب نیست و مستحب است تقبل حیوانات بر
 و گمانیکه سوال و طلب نمیکند بر آنکه میباید مستحب است و
 تقبل کسانیکه صاحب فقر و باو رع باشد اجرت درین
 یا غدت حاجت داشته باشد و واجب نیست دعا کردن محبة
 صاحب مال بر آنکه زکو و وامیکرد و اگر مالک زکو و را نگیرد
 فعل نماید بغیر از آنکه دیگر اجرت نقل بر او میباشد خواه
 نقل واجب باشد یا جایز و شرط است بر مستحق زکو و که از
 سادات و هاشمی باشند و اگر از غایب مادر هاشمی باشد
 میتوانند بگیرند و غنی نیست در زکو و که بر بی هاشم حرام است
 که از سهم فقر باشد یا سایر سهمهای دیگر یا زکو و مال یا زکو و
 فطره و جایز است گرفتن هاشمی زکو و هاشمی و اگر از غایب
 پدر هاشمی باشد نمیتواند بگیرد زکو و و اگر مادر زکو و هاشمی باشد
 از غیر هاشمی میتواند گرفت زکو و او هاشمی و اگر هاشمی مضطر

باشد

باشد بخوبی خوردن مینه بر آن جایز است نیز جایز است و احوط
 آنست که زیاده بر آن فطره که مینه بر او جایز است ندهند و اما
 سایر صدقات واجب نیز مثل زکو و بر بی هاشم حرام است یا نه در
 خلافست و قول بجهت در مال فوة است بر کفارات واجب
 یا صدقه که محبة هدیه واجب است یا محبة نذر یا بعد و خواهی
 هر یک یا ایشان نمیتواند و لکن چیزی را که بسبب **بخت**
 که صدقه میدهند اقرب اینست که با ایشان بدهند و هم چنانچه
 زکو و بر بی هاشم واجب هاشم بگیرند هم چنین سایر صدقات ایشانرا
 نیز میتوانند گرفت زکو و فطره واجب است و شرط در وجوب
 آن عقل و بلوغ و آزاد بودن و غنی بودن و مفصل اخبار و کلام
 علماء ابرار اینست که فقیر بیکه بر وقتک باشد یا غنی یا نه و بیکه
 بر غیاث و صدق میکند و مراد از فقر اینست که مالک فقر
 سال خود و عیال خود نداشته باشد نه بالفعل و نه بالقوه بنا
 اقوی و بعضی قاضیه دیگر ذکر کرده اند در اعانت احتیاطا و
 است **فصل در بیان** فلیلی از احکام خمس است بدانکه خمس در چند
 چیز واجب **اول** غنیمت که او را از الحرب می آورند و اسکار

از مال و غیره
 از مال و غیره
 از مال و غیره

اتفاقند

و خوب خرس است اگر محاربه را برون امام باشد **دوم** معاد
مثل طلا و نقره و مس و آهن و دونه و سره و زرد تخ و غیره فقط
و کبریت و مویان و باقوت و نرجه و لعل و غیره و در
و شقیق و نمک و زاج و دونه و سنگ آسیا و کلر شود و غیره
از عادت و بعضی را در بعضی نام است و اقرب است که در
در آن نصاب و در تعیین آن خلافت اقرب است که باید
بر بیت دینار رسیده خرس واجب است و احوط مراعات
که یکبار خرس لازم میدانند و مراد بر بیت دینار اتم ازین
باقیت دظهار است که قیمت آن بعد اخراج باید بیت
برسد و شرط نیست در رسیدن آنچه بیرون می آورد و چند
نصاب اینکه دفعه بیرون آورده باشد بلکه اگر در چند دفعه
بیرون آورده مجموع بحد نصاب برسد باید خرس آزاد دهد
جمعی شریک باشند در بیرون آوردن از معدن باید حصه هر
بحد نصاب برسد و شرط نیست در رسیدن بحد نصاب اینکه
او بکس باشد پس اگر یکو غیر بیرون آورند که کمتر از نصاب باشد
نوعی دیگر بیرون آورند که مجموع بحد نصاب برسد خرس آزاد

در تعیین عدل خلافت در احوط
ما بعد از آنکه در آن نصاب رسیده باشد
در تعیین عدل بیرون آوردن خرس

و کثرت

و کثرت مال خرس از معدن لازم نیست و اما وقتی که مالک
واجب است دادن خرس و اخراج مؤنه خود و عیال خود را بجا نمیشود
و لیکن مؤنه اخراج میشود و خرس فلق بهمان عبتی که بیرون آورد
میکرد پس صرف در مجموع آن و تلف کردن آن جایز میباشد
لکن در چیزهایی که تقسیم آن آزادانه میکند قیمت از استوار
و **سیم** از اموریکه خرس در آن واجب است و در تعیین آن
رجوع بعرف میشود و شرط در آن نصاب و آن بیت دینار است
در طلا و دودیت در هم و نقره و خرس میا قیمت آن معتبر است
و هر یک ازین دو قیمت که باشد لازم است خرس را اگر بیاید
چیز را از زمین که آنرا مالکی است ظاهر آنرا کس نمکونند
جمعی از طلا و آن نقطه میباشد پس باید بخرید که آنرا از آن
اقوی نیست که نقطه نیست بلکه مال کسی است که آنرا در آن
کم باشد باید و خواه در دارالاسلام باشد یا در دارالحرب خواهد
داشتن باشد یا نه بکرانکه بدانند که مال صاحب معین یا مال کسی است
میتواند یا نه پس مال او نیست و اگر روی زمین افتاده باشد
میشود و اگر بیاید چیزی را در بیابانی پس برای آنکس است که آنرا

پس بی تعریف می تواند از اترقیف نماید خواه دره دار الحریه باشد
یا دره دار الاسلام خواه سکر در آن باشد یا نه خواه نزدیک شهر
باشد یا نه و اقرب است که اگر او را کج غنکونیه حسن در آن واقع
سیت و اگر بدانند که مال شخص معین است باید صاحبش مرد
نماید **چهارم** ازا موریکه حسن در آن واجب است اخیرت که بقول
در متن در آب بیرون می آید ازا موریکه شرجا توان آنرا
ساکت شد و از حیوانات نباشد و شرط در آن صفای
یکدنی است و آنچه خواص از جاهها و درهها و جلته بقصد و
سخوان بیرون سیار و رفت اقرب عدم الحاق خواص در مرتبه
پنجم ازا موریکه حسن در آن واجب است منافع و تجارتها و در آنها
و صنعتها است و وجوب حسن در آنها بعد از بیرون کردن
مؤخر سال خود و عیال و اجلی النفعه خود است بلکه عیال
که شش ماه است نفقه آن مؤخره او نیز احتیاج میشود و بعد
از آن آنچه می ماند حرام آنرا میدهد و اگر کسی با هیال خود
نزد دهد بعد بجهت امر حرامی مثل غنا کردن و سازند
و سخوان در وضع مؤثر اشکات و احیاء نماید ترک کرد

دبی

و اگر می احوال خود در مدینه بخانه
او در این استیقامت کرد و مسازدن
و مکان آن در مدینه او شگفت
میکنی احوط و از بیم غم منع است
میکنم اینک
میدانده اند بعضی را در این شهر
و شقیه شود در هر وقت است
اما هر که مصطفی را می بیند در این
وقت است که از توبه حجاب غنچه

جوی بترجیح کرده اند و مؤنر نزدیک از مؤنر است و قیمة
 خادم و جار بر از مؤنر است خواه خریدن کثیر بجهت خدمت
 باشد یا از حیمة منع و قیمة حیوان سواری که لایق حال او
 و جان که بخرد و گناییکه بآن محتاجت از مؤنر است و بعضی
 گفته اند که اگر بخاره او ضرر کند مریح را بعد از آن باز آن
 حساب کند و اگر ریج یا مال تلف شود ریج را باز آن
 حساب میکند و در آن ثالث و احوط است که ریج را باز آن
 خسارت حساب نمایند و مراد از مؤنر مؤنر مالت و اینها
 سال وقت ظهور ریج است نه وقت شروع بکسب یا معامله
 یا زراعت مثلاً و معبر در مؤنر میان ردیست لایق بحال
 اوست بدون اسراف و تنک گرفتن و اگر اسراف کرده یا
 را زیاده روی کرده یا بیش حساب میشود و اگر آنچه را خود
 تنک گرفته وضع بنماید بنا بر اقرب و مرجع در مؤنر غوث
 و عادت و هر چه را مؤنر گویند حقیقت مستثنیات کوه است
 حرار باشد که البته مستثنی نیست و اگر مکره باشد و در
 مؤنر شود در آن اشکالات احوط عدم استثنای است و اقرب

استثناء

استثناء است و اگر ریج و صنعت بترجیح حاصل شود خواه
 از یک سرمایه باشد یا از اسباب متعدده هر کدام را سالی
 یا افزوده و اگر او را مالی بوده باشد که حصی همان باشد
 یا مؤنر که استثناء شده ازین سالت پس ارباح و منافع و این
 آن دهد بدون اخراج مؤنر یا اینکه مؤنر را ارباح میکند
 یا از هر حساب میکند در آن خلاف مسئله در کمال اشکال
 و تنک احتیاط نماید نمود احوط از همه احتیاط اولیست پس
 سوم و اگر چه تنک دوم خالی از قیمة نیست و اگر از برای او
 چند شغل باشد که هر یک را بقیه باشد مثل بخاره و زراعت و
 مؤنر را از هر یک که خواهد حساب میکند و بر همه نیز بشمارند
 نمود و واجبست خمس در ارباح جمیع مکاسب اگر چه از اقسام بخاره
 و کب و زراعت باشد پس واجبست خمس بر هر یک که نماید و بنمود
 از شکار کردن و غیره کثیری سفای و تلف قوشی یا جاره گرفتن
 و بخوابها و خمس نیز در اینها بعد از وضع مؤنر است و در ریج
 مضایق نیست بلکه هر چه زیاده آید باید آنرا خمس داد اگر تلباس
 و در غلات و در زمین که دکه در آنها واجبست بعد از اخراج

ی آورند و صدی که میکنند و بخوانند اگر داخل
 ارباب و صنایع که بها است پس خسرها اینها نیز واجب
 پس آنچه غیر است صدق اسم تجارت و کتب صفت و نفا
 است حقیقه پس اگر یکی او تنها صادق نباشد خس واجب
 اگر چه غنیمت و فایده گویند آنرا با اقرب پس خس نیست
 در درخت که با بخت باو برسد و نه در میوه آنکه بارش آن میوه
 بآن منتقل میشود نه در غله که زیاد آید باشد از غله که
 خوردن خود خویش و نه در اسباب و نه در مایه و نه
 و غلام و بنود و بالجه هر چه که آنرا مالک شده و بخت
 کرده بجهت و خیره کردن و نگاه داشتن نه تجارت کردن
 در آنها خشی نیست اگر چه زیاده آنها جش باشد و اگر
 را بختی ظاهر شود در مطاعی که آن تجارت شده بجهت ظهور
 و دفع خس واجب میشود لکن اقوی اینست که جابرات نکر
 دادن تا بعد از نقد شدن خصوصا اگر پیش از نقد شدن
 خس اودن باعث ضرر میشود و لکن احوط دادن آنست
 قبل از نقد شدن و اگر مطاعی خرید و در بختی ظاهر شد پس

نقد

قبل از نقد کردن بخوبی که نفی باقی نمی ماند اقوی اینست که در بخت
 خس طرف میشود و همچنین اگر در جایی رخ ظاهر شود و
 بعد در جایی دیگر برود آن نخواهد و در بخت و طرف شد
 و زیاده عین باقیه و نفا اگر داخل در بخت و منفعت یکی
 از آنچه گفتیم از تجارت و نفا و کتب باشد خس آنرا باید داد
 فلا پس اگر حاضر یا در بختی یا بختی یا با کسی یا بختی یا با کسی
 شود زیاده و رفقه آن بهر سبب یا نفا یا از آن حاصل شد
 بقصد تجارت سوده خس آن نیست و الا با خس آنرا
 از او و دیگر خس آن واجب میشود مال طالع است که
 مخلوط بخار شده باشد بخوبی که نتوان بیزاد و قدر هر دو را
 باشد و علم و فن نداشته باشد بزیادتی یکی از آن دو بر دیگر
 نه بلحاظ و نه بتفصیل بلکه مساوی بودن و نبودن هر زیاده
 مساوی باشد و نداند که زیاده از آن خس است یا کمتر و بیشتر
 مجهول باشد بخوبی که نتواند آنرا با احتیاط بماند پس در احوال
 واجب و قرینت میان اینکه آن مال از کیش باشد یا از زیاده
 رسیدن باشد و نداند که حرامی در آن هست یا اینکه همه و همه باشد

واجب خلاصی از جمیع اگر چه بصلح باشد اگر ضرری بر آن
لازم نیاید و الا قهر میزند و لیکن اگر دین در وقت معلوم
بیع شرط کند خسارت میشود و اگر مالک آن مرده باشد
باید و ائمه را و اوصی خود بخوبی که گذشت و اگر وارث نداشته
پس آن مال مال امام است **هفتم** از چیزهایی که حق بران میباشد
رضی است که یکی از اهل ذمه او مسلمانی بخود بداند که حق
شش قسمت سهمی از جناب اقدس الهی جلت عظمت میباشد و
سهمی از پیغمبر و سهمی از دوی القربی و سهمی از بنای دینی
از مساکین و سهمی از ابن السبیل و مراد از دوی القربی امام
بنابر ظاهر و اشراف بعد از پیغمبر هم خدا و رسول و دوی القربی
از امام است پس نصف حق محقق امام است و قوی نیست میان
حق غنایم و معاون و کفر و ادباج و غیر اینها بنابر ظاهر
سه نصف دیگر و قوی محقق حق میباشد که از اولاد هاشم
بن عبد مناف که بعد از پیغمبر باشد که از پدر هاشمی رسد و
از بنای اطفالی میباشد که بی پدر باشد اگر چه مادر داشته
و اگر پدر داشته باشد نه مادر هم میباشد و اگر مادر داشته

و اگر پدر داشته باشد نه مادر هم میباشد و اگر مادر داشته

نه پدر هم میباشد و مساکین شامل فقیر نیز میباشد و فقیر
نیز در اینجا همانست که در ذکوة میافش گذشت و قوی نیست دین
سه نصف میان زن و مرد و خنثی و جایز است تقسیم میان زن
و مرد و صغیر و کبیر و جد و پدر و پسر بالتوئیه و موقوف نیست
در تقسیم کردن باینکه حاکم شرع متوجه آن شود و احوط بلکه اقوی
اینست که واجب بسط در مایه آن هر یک از این سه طایفه
رسانیدن و اجابت چه بعد از قیمت حصه هر یک از اینها باشد
و اما ابن السبیل یقیناً در سهم میتواند و باینکه انکالت و دد
دادن و اجابت یقیناً اینک این از قتلان صنف است و اگر
تواند بهر سه صنف برساند واجب حفظ نمودن آن سهمی که
بمقتضای مراد و باینکه آن صنف دادن جایز نیست بنابر اقرب و
در زمان عیث مثل این زمان جایز است عطا کردن یک نفر از
هر صنفی بقدر که زیاده بوقعتی او باشد بنابر اقرب و باینکه
امان کفر از آنچه کفایت کند او را میتواند و او بنابر اقوی در
زمان عیث واجب که حصه امام را بقیه و بجهند جامع الشرائط بد
که او با هفت برساند و اما سهم دیگر با اقوی است که جایز است

و اگر پدر داشته باشد نه مادر هم میباشد و اگر مادر داشته

یا وکیل او را بمحقق برساند لکن افضل اینست که بجهت بر
که ایشان قضا نمائند و در ستم هاشمی که مستحق خمس باشد
یکم آن خمس باید بود و بسط معظم علماء فقه و شرط میدانند
احوط و لکن اقوی اینست که فقر شرط نیست و در این السبل
فقر شرط نیست لکن احتیاج در آنجا که خیر او میدهند
اگر چه در بلد خود عقی باشد و شرط در فقر و این السبل آنکه
مومن و انشی عسری باشد و شرط در ستم آنکه از اولاد
هاشم و شعبة اثنی عشری و بدیوانه خمس میتواند و احوط
اینست که با اولاد زنانه دهد و عدالت در مستحق خمس شرط نیست
بنابر ظاهر و شرط نیست گذشتن سال در وجوب خمس کرد
ارباح و آبا فوریت دادن خمس باینه اقوی عدم فوریت است
هم نیست بآن دم بویکل لکن فوئیه احوط و اما در خمس
ارباح جایز است تا آخر سال خواه وقت ظاهر شدن ربح بد
که زیاد بر مؤنه است یا نه بلی اگر بداند که زیاد از مؤنه است
جائز است بغیر از اخراج آن و قول بعدم جواز صغیف است
پس اگر در انشای سال خمس را بدهد نیست و جواب میدهند و

بجا آورده است و اگر نهد تا سال آیا حال فزونی شود یا نه
اقوی اینست که نه و اگر در انشای سال خس را داد و چو
شد دید که ربح کفایت مؤنه اش نمیکند میتواند از فقیر پس
بگیرد اگر چه تلف نکرده باشد بنابر اقوی و اگر نداند پیش
گذشتن سال که ربح کفایت مؤنه میکند جایز نیست دادن
خمس بمحقق بقصد قیوة واد پس معلوم شد که ربح کفایت
او میکند اقرب اینست که آنچه داده مجزیت و اگر بداند که ربح
کفایت میکند بجهت مؤنه او خواهد تاخیر نماید دادن خمس را تا
سر سال اقوی اینست که واجب آنرا باقی گذارد و تصرف بر
بقر و خفن و بخشیدن و بخوان جایز نیست و ابتداء سال
ظهور ربح است نزد وقت شروع بکس بنابر اقوی و بیکل کردن
در خرچ دادن و گرفتن صحیح است و اگر کسی وجبت کرد باخراج
خمس آنرا از اصل ثل اخراج میکند و حصه غیر امام را جایز است
فقط آنجا که خمس بران بهرید بجای دیگر اگر چه مستحق در آن
باشد بنابر اقوی خواه آن مکان باشد یا نزدیک و مؤنه نقل
با دست و اگر تلف نشود احوط اینست که ضمانت و اگر مستحق را

نباشد نقل جایز است و با فرض تلف مامن نیست و اما
 امام اگر بجهت دیگر متوجه این امور را بخواهد باشد نقل جایز
 و با وجود او احوط عدم نقل است لکن حکم این شکل است
 چیزی از حصر در زمان نیست ماضی می باشد و واجب اخراج
 آن حتی حصر امام را واجب صرف نمودن غیر حصر امام را بجهت
 آن و حصر امام را جایز است صرف نمودن باین طریق که بدهد
 بجهت جامع شرایط که صرف نماید و بماند باهلش و جایز است
 حفظ نمودن بر تقدیر و وجوب اخراج فوری نیست و بلکه
 حصر امام را باید میدهند شرط در او امان عدالت و غیر
 مرد بودن و غیر صاحب رشد بودن و غیر عقل و غیر بلوغ و کفایت
 دادن حسن بطنل همان نجاستی است که مرکوه گذشت و شرط
 در آن که مال امام را بدهند فقیر و مافات کورها و بیوه زنان
 و عاجزان ادب است جمیع سادات حتی غیر اولاد فاطمه می توانند
 و آیا میتوان صرف نمود در حق فقرا و شیعیان و غیره و فی سبیل الله
 جایز میدانند لکن عند الزام شرط می کنند و این قول اقوی است
 اگر چه احوط منع است و بر هر تقدیر صرف به بی هاشم رسانند

بهر طوائف واجب نیست بلکه به طائفه که حسن یا ائمه برسانند
 نیز لازم نیست و احوط اینست که بدهد بر مؤمنان سال بدهد
 امام را و لکن جواز آن خالی از قوه نیست و آیا این اصدقا
 که قصد مرا قریه لاریت باین اقرب اینست که لکن اولی
 اینست که اگر بایست امام صدقات فرار دهند و هر دو نیست
 مستحق که این از حصر امام است و در غیر این نیز مرد نیست و اگر
 حصر امام را در آن تقریب کند و تلف شود ضمانت و اگر غیر
 بجهت جامع شرایط متوجه صرف این هم فقر شود ضمانت
 و میتواند بجهت غیر بجهت مرا و کفایت کند در اخراج و صرف این
 سهم و اگر نتواند بجهت برساند بعضی بخیر کرده اند که غیر
 بجهت آنرا متوجه شود و در نظر اشکالت **مقتضی** و در
 روزه است **بدانکه** واجب روزه بر کسی که هلال ماه مبارک
 برسد اگر چه کسی دیگر غیر از او نرسید خواه حاکم منع شده
 او را قبول کند یا نه و هم چنین است در کزین سن و روزان
 سابق و یشاع و شهر نیکه علم از آن حاصل آید و اگر علم حاصل
 نشود از آن ثابت نمیشود بنا بر اقرب و بعد از حصول علم بنی

فرقی میان شهریکه میان زمان با مردان با کفار و مسلمین باشد
 خواه حاکم شرع حکم بآن کند یا نه در بیوت هلال ماه رمضان بود
 شاهد عادل حلال است اظهار شهر است که ثابت میشود مطلقا خواه
 آن داخل بلد باشد یا از خارج خواه ایرانی یا غیره بگوید این مرد
 که علم بمحظای آن دو شاهد نباشد الا قبول بشود و اگر عطفه
 بخطای ایشان یا دروغشان باشد عدم قبول قول ایشان شاید
 اقرب باشد بلکه در بیوت که در صورتی که حکم شرعی است
 باشد و در بیوت که اقامه شهادت در پیش حاکم شرع نبود پس ایشان
 هر کس شناسد اقامه شهادت نماید هلال ثابت میشود نزد او خواه
 هلال رمضان باشد یا شوال و ثابت نمیشود هلال تنهاده یک
 عادل و در تنهاده زمان خواه تنهاده شهادت دهند یا مردان و نه
 بشهادت شاهدان و جماعتی تصریح کرده اند که اگر دو شاهد مستند
 شهادت خود را شایع علی فرار دهند و ادعای علم کنند شهادت ایشان
 مقبول و بلند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که اگر
 سوال نمود که چند نفر مجرایت در بیوت هلال انحضرت فرمودند که
 رمضان فرضیه است از فرایض الهی پس بطن و تخمین او امکن در بیوت

هلال نیست که چند نفر بایستد پس یکی گوید و بگویم و دیگران
 گویند ندیدیم اگر یکی بر سبب صد نفر میبندد و اگر صد نفر بر سبب
 هزار نفر بر سبب جابر نیست در روزیه هلال اگر آسمان غلیظ باشد
 کمتر از پنجاه نفر اگر غلیظ باشد در آسمان قبول میشود شهادت و در
 که داخل شود و خارج شوند و عمل باین روایت خالی از قوه نیست اگر
 هلال رمضان یا شوال مرد حاکم شرع ثابت شود شریقه و بر سبب
 و حکم کنند آن حکم شرع است باین اقرب پس بعد از حکم او
 لازم بر هر کس نیست که خود را شاهد بشود و بر حدیث ثابت شد
 و مجرد بیوت مرد حاکم کافی نیست تا حکم نماید باین اقرب و شر
 که حکم بجهت تنبیه باشد پس اگر بجهت اینکه خود را حاکم نماید
 نماید ندارد و حکم او نیست بجا که دیگران قری ندارد و اگر غیر مجرب
 جامع الشرائط حکم کند تمیزی ندارد و هم چنین اگر در اجتهادش
 شک باشد ثابت نمیشود و هلال بجدول که حساب مخصوص است
 بقول بخیر نیست و بغير این مورد از آنچه بقول بعضی اخبار کرده اند
 مثل طوق دهن و خوب کردن بعد از شفق و غیره از اعتبار نیست
 و اگر دوا یا سر راه یا بیشتر این بکیر و مثلاً حج و اسیر و نباید خوا

و اگر در شهری یا دیه یا صحرایی ماه را دیده اند و در سایر جاهها
 آيا حکم مختص اهل همان جا است که ماه را دیده اند یا اینکه جای
 دیگر نیز اگر ثابت شود که در فلان جاه دیده اند حکم ایشان مثل
 آنجاست که ماه را دیده اند اقرب است که حکم مختص اهل همان جا
 و جای که نزدیک با آنجا است باشد پس اگر کسی در بغداد مثلاً
 جمعه ماه را دیده اند و سفر کرده و رفت بخراسان مثلاً در خراسان
 در خراسان شب شنبه ماه را دیده اند میگوید در روز و ماه را
 و اگر بکسر باشد بیت نرووز و در تغییر بلاد و قریب و بعید اختلاف
 در کلام علماء است و هر حال احتیاط برادرین امور اولی است و در
 بنیکه شک میشود که آیا از مضامین یا شعبان آیا واجب طلب
 دیدن ماه و جد و جد کردن یا نه اقرب اینست که واجب نیست و هم
 چنین در آخر رمضان نیز واجب نیست بلکه در طلب هلال واجب گفای
 نیست بنا بر این شهر و اطراف و مطهر بدون هلال باشد یا نه و اگر
 در شب سی ام را در آن شنید که جمعی ماه را دیده اند یا باید این را
 بطلید یا خود نیز ایشان بود و معلوم شود حقیقه امر را واجب
 آنچه معتقد است در نظر عدم وجوب تحقیق کردن اگر چه مشفق

در آن باشد خواه هلال رمضان باشد یا شوال و آیا میتوان تحقیق
 شود که ماه اهللال بر وثابت شود یا نه اقرب اولست و دعایها
 هلال نیست است نه واجب **بدانکه** واجبست در روزه نیست فطره
 و اگر بدون قصد فطره روزه بگیرد روزه اش باطلست اگر چه در وقت
 سحر باشد و نیست و وجوب در واجب نیست و مرست لازم نیست
 امتیاز روزه محتاج باین باشد لکن احوطت و لازم نیست در وقت
 ماه مبارک رمضان قصد اینکه از مضامین بلکه همیشه قصد کند که
 فردا روزه بگیرم و نیز از الله تعالی گامیت و هر روزه واجب که زیاده
 آن سعتین نیست در سعتین و قصد روزه مخصوص کردن لازمست
 و همچنین روزه سقی اگر زبان آن چنین باشد لابد است در آن
 و در بیت روزه ماه مبارک رمضان احوط ترک نیست ادا و قضا است
 و نیست اینکه از رمضان امسا است هرگز نراند اما ضرر نیست و باید در
 حرم داشته باشد پس اگر نیست کند که فردا روزه بگیرد و اگر خدا خواهد
 نیتش صحیح نیست مگر او را در این ترک باشد و از اول حیا آخر شب
 هر وقت که خواهد میتوان نیت کند و در هر روزه که باشد و در وقت
 نیست جز در آخر شب بخوبی که از اول روز مقدارن باشد خلافت

اقرب جواز است و اما در جزء اول شب که مقدارن جزو آخر روز
 پیش است احوط ترک است و در روز پیش نیست روزه روز بعد کون
 صحیح است و جایز است جا آوردن نماز را بعد از نیت در شب
 افضل اعاده است بعد از نماز آوردن چه بیکه باشد غسل باشد و اگر
 يوم الشک برانیت شبان روزه بگردد و بعد معلوم شود که از نیت
 آن روز آنرا مجزئ است و اگر در شبی روز معلوم شود که از رمضان
 احوط است که عدول کند بابت رمضان و جمیع واجب بدانند
 لایقیت هر نیت روزه نضوق کردن و در نظر آوردن هر یک از
 مفطرات را بخصوص بلکه کافیت قصد اجمالی را که مغلط جمیع
 باشد و این برای صح صاف است و انتهای آن غروب که اقل
 وقت نماز مغرب و غروب شناخته میشود به بر طرف شدن
 سرخی مشرق او یا لای سر تا بر ارب و اگر وقت مشتمل شود تا این
 بدخول وقت هم نرسد افطار نمیشود اگر علم ممکن باشد و اگر
 پیش از بر طرف شدن سرخی افطار کند باید کفاره بدهد و اگر
 آنکه بجهت نفقه باشد که خوف بزرگ آن باشد و اگر بجهت نفقه
 افطار کند باید قضا کند و آیا در دخول وقت افطار اعتنا دهنی

برای اعتقاد بر او میشود در دخول وقت ناز بقضای که گذشت
 اشکالات احوط در آنجا مراعات یقین است اگر چه اعتقاد بر دخول و
 نیز اقوی است و اگر ظن غالب دارد بوسعت وقت جایز است خوردن
 و آشامیدن و جماع جایز نیست مگر آنکه وقت وسعت جماع و شکر آن
 باشد و ظن بوسعت وقت ادنی ای آنکامیت بنا بر اقرب و اگر ظن
 بتنگی وقت جماع کرد روزه اش باطل و کفاره را بعضی واجب میدانند
 بعضی گفته اند که در هر صورت مظنه بوسعت وقت اگر باشد مطلقا وقت
 ان بوده چیزی بر او نیست و الاغتسال نیست **بلکه** مریض اگر
 بجهت روزه گرفتن منظره باشد جایز است او را افطار بلکه بر او حرام
 روزه گرفتن و باطلت بنا بر اقوی خواهد روزه واجب باشد یا
 حوازه رمضان باشد خواه غیر رمضان خواه آن عرض است و بیاد
 باشد یا در چشم و دندان یا در سر یا غیر اینها بلکه شرط نیست که
 در حرف او را مریض گویند و اگر مریض باشد که روزه بآن ضرر نداشته
 باشد جمعی تصریح کرده اند که هرگاه باشد افطار نمیشود روزه بآن
 صحیح است و ضرر رساندن روزه مریض بچند وجوه است یکی آنکه روز
 باعث زیاده آن شود اگر چه زیاده ظاهری نباشد **مگر** آنکه عیش

در چاق شدن مرض شود و هر دو باعث افطار بشود لکن در
 چاق شدن بخوبی باشد که آنرا مرده اند نه اینکه مثل مظنه ^{مظنه}
 و مظنه تا خرافت و اما اگر باعث شود که هرگز چاق نشود که مظنه
 که باعث افطار بشود یکی یک آنکه باعث شود که مرض برضد بکشد
 شود که در ترادفین اول شود پس باعث شود که مبدل آسانتر مظنه
 آن شود پس باعث شود که مبدل آسانتر مظنه آن شود باعث
 نشود بنا بر اقرب و اگر دوز باعث رسیدن مرض شود باید مظنه
 کرد و اگر دوز باعث شود شفقت بر مرض که مظنه مظنه آن
 نتواند جایز است مظنه بلکه اگر غیر مرض تر چنان باشد مظنه مظنه
 پس معتبر صدق مظنه هر چه که حاصل شود افطار باید پس مظنه
مظنه عظیم باشد و اگر معالج مرض موقوف بر افطار باشد پس
 افطار باید که خواه اذیت برساند یا دردی نداشته باشد و مظنه
 علم باطن مظنه هم رسید افطار جایز است اگر چه مظنه از قول
 طب حارق نباشد پس مطلق مظنه کافیت و نقصان معارض
 آن مرده است پس اگر مظنه کیفیت طبیعی را در چیز دیگر هم رسید
 مرده است که از دیگر فرساخت بگیرد که آقا در واقع چنین است مظنه

در چاق شدن مرض شود و هر دو باعث افطار بشود لکن در
 چاق شدن بخوبی باشد که آنرا مرده اند نه اینکه مثل مظنه
 و مظنه تا خرافت و اما اگر باعث شود که هرگز چاق نشود که مظنه
 که باعث افطار بشود یکی یک آنکه باعث شود که مرض برضد بکشد
 شود که در ترادفین اول شود پس باعث شود که مبدل آسانتر مظنه
 آن شود پس باعث شود که مبدل آسانتر مظنه آن شود باعث
 نشود بنا بر اقرب و اگر دوز باعث رسیدن مرض شود باید مظنه
 کرد و اگر دوز باعث شود شفقت بر مرض که مظنه مظنه آن
 نتواند جایز است مظنه بلکه اگر غیر مرض تر چنان باشد مظنه مظنه
 پس معتبر صدق مظنه هر چه که حاصل شود افطار باید پس مظنه
 مظنه عظیم باشد و اگر معالج مرض موقوف بر افطار باشد پس
 افطار باید که خواه اذیت برساند یا دردی نداشته باشد و مظنه
 علم باطن مظنه هم رسید افطار جایز است اگر چه مظنه از قول
 طب حارق نباشد پس مطلق مظنه کافیت و نقصان معارض
 آن مرده است پس اگر مظنه کیفیت طبیعی را در چیز دیگر هم رسید
 مرده است که از دیگر فرساخت بگیرد که آقا در واقع چنین است مظنه

در دوزیت که مظنه قریب معلوم باشد و اگر شک در مرض باشد
 باشد نمیتواند افطار نماید و اگر چند مرض داشته باشد که دوز
 بجهت بعضی مرض داشته باشد و بجهت بعضی مانع باشد پس مظنه
 مرض که بجهت آن نفع دارد و صعب تر است و دفعش اولی است مظنه
 نمیتواند کرد و اگر امر بعکس است افطار میکند و اگر مساوی است مظنه
 و لکن مظنه دوز در یحال مر کمال قوت است و اگر دوز در واقع
 باشد و اذیت و دوز بگیرد و بعد از بیرون رفتن وقت قطع
 شود که مظنه در دوز و در حوب فضا اشکالت و اقوی و مظنه مظنه
 و لکن اگر کسی تا نل کند که اگر بعد از وقت علم مظنه هم باشد
 فضا واجب است و اگر مظنه هم باشد مظنه فضا واجب نیست مظنه
 بعید نیست و اگر احتمال مظنه باشد مظنه نیست مظنه کون اگر چه
 احول بلکه تکلیف بر بردار علم باطن مظنه هر وقت که مظنه
 حاصل شد افطار میکند و اذن پدر و مادر شرطیت در مظنه مظنه
 غیر سنتی بلکه اگر منع کند نیز دوز صحیح است بنا بر اقرب مظنه مظنه
 بی اذن ایشان و حکم مظنه پدر و مادر و بواسطه است بنا بر اقرب
 و مظنه هر و مادریت که عامل مظنه و مومن بوده باشد و اما آثار بودن

اینان شرط نیست و اگر منع کند هر دو یا یکی بخوبی باشد
 بعد از ترک نیز باشد مثل اینکه بگوید که فلان هرگز روزه
 بگیر یا هرگز روزه سنتی بگیر یا مکروهت روزه بعد از ترک
 بنا بر غنا و حرامت بنا بر قول دیگر مانع اینان ناید
 ندارد و احتمال اول اقوی است و علم برضا کما میست اگر چه ازار
 نرسیده باشد و با و ادن لفظی نداده باشد و اگر ادن را
 و در بین روزه ادن بر طرف شد باقی بودن بر روزه حرام
 و مکروه نیست و اگر بگوید الشک بر روزه بگیرد بی ادن بنا بر
 قول بحرار بودن روزه مجربیت و بنا بر غنا و مجربیت با
 کراهت و کراهتی در نماز و حج مستحب بی ادن و اگر در سنت
 بنا بر اقوی و روزه میمان بی ادن هماندار صحیح و مکروه
 بنا بر اقوی اگر چه منع کند صریحا و روزه هماندار نیز بی ادن
 همان مکروهت و در ترا صحیح نیست روزه گرفتن بر روزه
 سنتی بی ادن شوهر بنا بر اقوی خواه دن دائمی باشد یا نه
 خواه مطیع باشد یا ناشزه خواه نصف کرده باشد یا نه و اگر
 طلاق داده باشد ادن ظرور نیست اگر چه طلاق رجعی باشد

در روزه باشد و آیا علاوه بر عدم صحت روزه حرام نیز باشد
 یا نه اقوی اینست که حرام نیست و چون ادن ضرر است
 پس اگر یوم الشک را بر ادن شوهر روزه بگیرد روزه
 مجربیت اگر معلوم شود که از ماه مبارک رمضان فوت
 باید قضا کند و ادن شوهر در روزه واجب صرف نیست بلکه
 اگر منع کند نیز میتواند روزه را بگیرد اگر چه واجب موجب
 و حصول ادن علم برضا است با مظهره که انکلام او حاصل
 نمیگردد بگو و بنهات بلکه ادل ثابت میشود و دعادل ثابت
 میشود و بنهات زنان نیز حاصل نمیشود و نوشته که ادن
 علم هم رسد کافی است و صحیح نیست روزه بند بی ادن باشد
 پس اگر روزه سنتی باشد خواه اقایش حاضر باشد یا غایب خواه
 روزه باعث ضعف و خدمت آقایش شود یا نه و وقتی میان
 بند نیست و اگر اقایش صغیر باشد عدم ادن نباید اوق
 باشد و هم چنین شوهر اگر صغیر باشد روزه سنتی
چهارم در بیان اینچه از ان اساک باید کرد از آنجه حرام
 و آسائید است هر چه که باشد و هر طریق از خوردن که باشد

و روزه اگر منع است اقوی اینست
 که اگر منع کند هر دو یا یکی بخوبی
 باشد بعد از ترک نیز باشد مثل اینکه
 بگوید که فلان هرگز روزه بگیر یا
 هرگز روزه سنتی بگیر یا مکروهت
 روزه بعد از ترک بنا بر غنا و حرامت
 بنا بر قول دیگر مانع اینان ناید
 ندارد و احتمال اول اقوی است و علم
 برضا کما میست اگر چه ازار نرسیده
 باشد و با و ادن لفظی نداده باشد
 و اگر ادن را و در بین روزه ادن بر
 طرف شد باقی بودن بر روزه حرام
 و مکروه نیست و اگر بگوید الشک
 بر روزه بگیرد بی ادن بنا بر قول
 بحرار بودن روزه مجربیت و بنا بر
 غنا و مجربیت با کراهت و کراهتی
 در نماز و حج مستحب بی ادن و اگر
 در سنت بنا بر اقوی و روزه میمان
 بی ادن هماندار صحیح و مکروه بنا
 بر اقوی اگر چه منع کند صریحا و
 روزه هماندار نیز بی ادن همان
 مکروهت و در ترا صحیح نیست روزه
 گرفتن بر روزه سنتی بی ادن شوهر
 بنا بر اقوی خواه دن دائمی باشد یا
 نه خواه مطیع باشد یا ناشزه خواه
 نصف کرده باشد یا نه و اگر طلاق
 داده باشد ادن ظرور نیست اگر چه
 طلاق رجعی باشد

و بقیه غذا که در بین دندان مانده اگر فرو برد و دوده اش
باطل میشود بلکه بعضی صریح کرده اند بوجوب کفاره
نیز اگر غذا باشد و اگر شک کند که آیا آب دهانش
مشغول بر غذا یا خون یا چرک دندان مثلا باشد یا نه باید
آنرا بیرون اندازد یا میتواند فرو برد و از شکالت و آفت
جواز فرو بردن آنست اگر چه ظن بآن نیز داشته
باشد لکن احتیاط را درین حال ترک نکنند و آب دهان
اگر از دهن جدا شده باشد اگر از خودش باشد میتواند
فرو برد آنرا اگر چه بسیار باشد و اگر چه بجهت مرعیه آن
نیروی بالخی یا شری یا بخوان مبدل شده باشد و بعضی
گفته اند که اگر بطریق عادی نباشد باید بیرون کند و آن
ضعیفست و اگر بنا بر بیرون آورد و بعد داخل دهان برد
آبی که بر آن میباشد میتواند فرو برد و اگر شک بپیره یا بخوان
و دهان کند بیرون آورد و باز در دهان گذارد آن
آبی که بر آنست اگر مستحکم نباشد نمیتواند فرو برد
و اگر فرو برد دوده اش باطلست و اگر آب دهان را بریزد بر

جامه یا دست مثلا بعد آنرا بخورد و دوده اش باطل میشود
و بلکه فاسد میشود و دوده فرو بردن آب دهان اگر این
دهان جدا شده باشد مطلقا و همین که از مخرج می گذ
افزاید است که جدا شده پس جایز نیست فرو بردنش اگر چه
هضم برایش باشد باز اگر آب دهان از دهان بیرون آید و
لکن متصل باشد یا بی که در دهان است آبی است که بجهت
از دهان بیرون آمده فرو برد جایز نیست و اما آنچه در دهان
جایز است فرو بردنش لکن انحط است که مجموعا بسند دارد
و خود آب دهان غیر جایز نیست و باعث افطار میشود اگر
چیزش یا شوهرش باشد بلکه اگر بیرون دهان فرو برده
کفاره جمیع دالارم میدانند و آن انحط است و اما مکیدن زبان
بیز باعث فساد و دوده نمیشود مادامیکه دهان او را فرو نبرد
غدا و اما فضلا و یاغ که از سر خلقی آید مادامیکه بقضای دهان
نباشد فرو برد آن باعث فساد دوده نمیشود اگر چه تواند
او را بیرون نکند بنا بر آقوی و اگر برای دهن آمد فرو بردن
انرو را فاسد میکند و قضا بلکه کفاره نیز واجب میشود بنا بر

اقوی و احوط و همچنین خلط پیش از آنکه بمضای هین آید
 فرو بردن ضرر ندارد بعد از آمدن بمضای هین فرو بردن
 آن باعث قضا و کفاره میشود اگر خدا باشد بنابر اقوی و آ
 برتری که در سینه بخورند اگر چه غذا مان باشد می تواند فرو
 برد بلکه اگر چه غذا مان نباشد نیز باید احتیاط ازان نمود
 بلکه وجوب احتیاط ازان در غایبه قوه است و اگر صبح طعام
 شود و لغت در دهان باشد باید آنرا بیدارد و اگر فرو برد
 دوزخ است احوط و قضا و کفاره لا یت و اگر از حرج گذ
 باشد واجب نیست بیرون کردنش بنابر اقوی و قاضی شده
 دوزخ بیکدن اکثر وجوب و بدین طعام بجهت طفل یا مرغ و چنگ
 آب کشت مثلا و بلبل و هر چیز دیگر که بخلق نرسیده باعث
 بطلان دوزخ نمیشود خواه در حال اضطراب باشد یا نه خواه
 باشد یا نه بلکه اکثر علما نیز مکروه میدانند لکن حکم بکراهت
 نیست بجهت بیرون کردن است باینکه آن و اگر چه بیرون
 و بی اختیار چیزی را آن فرو برد بعضی گفته اند اگر چه بی آن عمل نما
 کرده پس چنانچه فرو بردند بموافقت واجب و اگر بجهت غرضی

کرد

کرده قضا لازم نیست و این احوط است **دو کراهت** مبطلات
 دوزخ استغنی است و انزال سبی است بعد از طلب کردن آن
 خواه بباری کردن آن خواه بباری کردن با خود باشد
 یا بباری کردن بغير باشد یا بنظر کردن یا بوسیدن یا غیر آن باشد
 و اگر طلب کرد و لکن انزال نشد دوزخ باطل نیست و یا اگر
 طلب آن اگر چه با ملاعبه یا حلال خود باشد یا نه در آن اشکال
 و اگر سر ناید زین را بیدن با دست را بیدن او با بد و قصد
 منی داشته باشد پس انزال شود دوزخ استغنی است بنابر
 خواه ادعای قس بوده باشد انزال منی بعد از لمس یا نه و دل
 بعدم مناد صقیقت بلکه اگر پیری با حیوان یا لمس نماید انزال
 شود او را نیز همین حکم داده بنابر اقوی و همچنین است اگر ملاعبه
 و باری کردن انزال شود بنابر وجود اگر چه با ملاعش باشد و
 اگر چه از غایتش انزال منی نبوده باشد بعد از ملاعبه و اگر
 شهودش بیار باشد بخوبی که مظنه اش غالب باشد که انزال
 میشود بوسیدن بعضی گفته اند بر حرمت بوسیدن
 و الا مکروه است و این احوط است اگر کوش دهد کلام کسی

شود او را دوزخ اش باطل میشود بنا بر اقرب و احوط
 و بنا برین فرض نیست میان آنکه واجب و از مرد باشد یا
 حلال باشد شنیدن آواز او با حرام و اگر آوازش باشد
 اترال منی بشنیدن آواز بانه نظر کند باستانی و قصد
 منی نداشته باشد پس اترال شود و اگر اترال نیست که دوزخ
 باطل است مطلقا و هم چنین اگر صومیرا نظر آورد و اترال
 او را درون قصد آمدن منی اقوی عدم بطلان دوزخ است
 و احتیاط را نباید ترک کرد و مدعی دوزخ را باطل نمیکند
 و اگر در روز محرم شود دوزخ اش باطل میشود و صحت دوزخ
 موقوف نیست و اینکه غسل را بجا آورد بلکه اگر غسل بجا نیا
 دوزخ اش صحیحست و کعبه در روز محرم شود میتواند استرا
 ببول نماید اگر چه بعین کند که جزئی از منی یا بول بیرون
 بیاید حرام استرا بعد از غسل باشد با قبل از و میتواند استرا
 ببول نماید از احتلام که در شب واقع شده و اگر بیدار شود
 از خواب در وقت بیرون آمدن منی مع ان واجب نیست اترال
 اند بلکه اگر قبل از بیرون آمدن آن بیدار شود و تر لایم

منع آن دگر و هت بوسیدن زنان و باری کردن پس
 بخودن ایشان اگر باعث شود که شهوت بحرکت آید و اگر
 بجمعه دوستی و احسان مردی یا پس برآید و در این معنی نیست
 بکار از بطلان دوزخ دروغ برخند و رسول الله صلی الله علیه و آله
 اقوی و احوط خواهد در امورین باشد یا دنیا و کذب برمال
 و او میا دوزخ را باطل نمیکند اگر چه حرامست و کذب بر مال
 علیه السلام را دلیلی نیافتم بر اینکه دوزخ باطل کند لکن احوط
 ترکست و کذب بر مال و مؤمنین دوزخ را باطل نمیکند و آنرا
 کذب باید بلفظ باشد پس اگر کذب نسبت با ایشان دهد بکتاب
 یا اشاره دوزخ را باطل نمیکند یا باطل میکند تحقیق آنست که هر
 چه را کذب بر ایشان بگویند دوزخ را باطل میکند و اقرب
 است که وقتی کذب باعث بطلان میشود که بر چه حرام یا
 و الا باطل نمیکند مثل اینکه بجمعه فقیر باشد لکن احتیاطا است
 نکند و سایر معاصی از قبیل عیبت و بخوان دوزخ را باطل نمیکند
 و بکار از بطلان دوزخ غسل اتم است یعنی سر بریز آب کردن
 و اگر بدن بیرون باشد و سر را بریز آب کند اتم است کرده بنا بر

نویسید که چنانچه در وقت در آب
در دست گرم و در دهان بگذارد اگر چه
کم کم برود و در آب فرو برد

و اگر سر برون باشد و گوش و دماغ را در آب نماید اگر تا
مکروه بنا بر اقرب و شریک در آن ناس فرو رفتن در آب
بیک دفعه پس اگر کم کم بچندین مرتبه تمام بدن را در آب ببرد و در
باطل میشود و حرارت بنا بر اقوی و اگر جزوی از سر را
در آب برد پس آن جزو را بیرون آورد جزو دیگر را نیز در آب
کند بخوبی که مجموع سردترین دفعه در آب دو دونه باطل
میشود بنا بر وجود و اقوی است که اگر در هر آب از ناس بود
دونه را باطل نمیکند و فواید در میان آب قلیل و کثیر و جاری
و خج و پاک نیست و آب بسیار خنک جایز است و مکروه نیست
و اگر آب بر سر بریزد و آب بر حلقش رود بعضی گفته اند که اگر
میدان که آب حلقش برود و با وجود این آبراد بخنجه دونه
باطلت و اگر نه و اگر فاموش کند و از ناس کند در آب
غلتش صحیح است و اگر باطل حکم بوده باشد و چنین عمل کند
پس اگر مقصود کرده در معرفت حکم غلتش باطلت و غیر مقصود
غلتش قوه داده و از برای حرمان جایز است این بدان
نشن در آب در حال روزه و مکروه نیست و اما در ناس نشستن

در آب

در آب بجهت ایشان مکروه است نه حرمان بنا بر اقرب خواه کرده
باشد خواه شیهه و مسوح و خنک جایز است و نیز مکروه است بجهت
ایشان دونه دارا بوبیدن جائز است و جایز است دونه دار
بوبیدن را باین و کلهای خنک دونه اش باطل میشود
و مراد از این هر گاه خنک بوبیت بلکه بوبودن جمیع
خوش جایز است و بوبیدن بوهای ناخوش نیز باعث دونه
نمیشود و با بجهت هم بوبی باعث بطلاق دونه نمیشود و لکن
بوبیدن را باین مکروه است بجهت دونه دار و نیز اگر آتش
بیشتر است از سایر را باین و مشک نیز مثل زکس باشد و بوبیدن
در غمران نیز مکروه است و سایر بوهای مکروه نیست بلکه مستحب است
بجهت تسبیه عذقه دارا بوبی خوش و مکروه است دونه دارا در
شدن حایکه باعث ضعف شود خواه روزه واجب باشد یا مستحب
خواه بجهت غسل باشد یا نه و اگر غسل واجب ممکن نشود الا باطل
در حمام مذکور پس اگر وقت آن غسل تنک باشد پس اگر آب بر
میشود و اگر وقت تنک باشد و ناخوش غسل باعث فوت مستحبی
و کراهت باقی است و اگر باعث فوت مستحبی شود محض است اگر نشو

آن مستحب مثل کراهه تا بعد بحسب دلیل و هر چه بکند با غنا
 صغیر شود حکم کراهه آن میشود و خواب کردن بجهت
 روزه و اگر ضرر ندارد بلکه اولی عدم ترک آنست و اگر
 کسی نیست روزه را فراموش کند و بخواب رود بیدار
 نشود تا بعد از ظهر باید بیدار بماند و اگر قبل از زوال
 شود و نیت کند روزه اش صحیح است و اگر واهی بخورد
 در آن بجهت آن خواب کند در اشکالات
 در آن بجهت آن خواب کند در اشکالات
 در آن بجهت آن خواب کند در اشکالات



بسم الله الرحمن الرحيم
 این چند حدیثی است در فضیلت علم و آنست که طالبان علمند
 حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر
 کس بخوبی علم حق بجای آورد و تا او را میرسد بهشت با آنکه راه علم داده
 بهر سبب که در میان عالمی خود را بیکسرت از جهل و نادانی خوشنودی
 اینان علم و طلب آن بهر سبب که استغفار میکند از جهل طالبان علم

در حدیثی است

در آسمان و زمین است و آنست که و چون بلکه حیوانات حق را دریا
 و فضیلت علم را بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهارده است و ستادگاه
 بهر سبب که علم را در آن بفرستد و تحقیق که سفران اشرفی و شاهی
 نکند از شد بلکه علوم را میراث دادند پس هر که هر روز از علم داشته باشد
 نصیب عظیم یافته است و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر
 و او است که شخصی که بنظم کند ثواب ششم دارد و یاد دینی بی آنکه از
 ثواب مقام چهری کم شود پس باید علم یاد گیرد از خانه علم
 و بهر برادران خود یاد دهد بخوبی که علم را یادش داده اند یعنی
 فایده و نقصان و دیگر حدیثی است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که
 یاد دهد علم حق را برادر است ثواب هر که با آن عمل نماید تا در دنیا
 بی آنکه از ثواب اینان چهری کم شود و هر که تعلیم نماید علم صلا
 و راه باطل را بکسی نماید او بدستگاه هر که آن عمل کند در کوه
 او خواهد بود بی آنکه گناه از ایشان چهری کم شود و در حدیث
 معجزه الله ظاهر است و او شده است که فرموده اند که هر که علم
 یاد گیرد از جهل و نادانی الهی عمل بعلم خود کند خالصا لوجه الله
 و یاد دیگران دهد او برای رضای الهی و در آسمانها بهر سبب

یاد کند و بگوید که تقم عوده من و عمل علم خود کرده ^{دیده} نه حج
ست که رتبه این لایر میباشد بلکه رتبه ایست و این ^{چند}
که پیغمبر فرموده است که علماء امی پانیا بنی اسرائیل ^{داشتند} و از حضرت
امام زین العابدین ^ع منقول است که از حضرت فرمودند که اگر مردم
که چه نویسنده علم در طلب علوم دینیه است هر آینه طلب نموده اند
چنانچه خود را فدا بابت کرده و اگر همه در راهی مواج را قطع است
نمودن چنانکه ^{است} سید المرسلین ^ع فرمودند که طلب علم کند که
چه عالم و چه نبی باشد هر چه فرمودند که جویند و چون بود حضرت
و انبال ^ع که دشمن مرتب بنده کار مراد است که حق اهل علم را نداند
در نزد حق و متابعت ایشان ننماید و دوست تعیین بنده کار نزد حق برین
کار اندک کذاب ثواب عظیم بوده باشد ^{و دیگر} حدیث است
از امام جعفر صادق ^ع که در کتاب بحریت ابراهیم است که زکوة علم است
که بر بنده کار حق تعالی داده اند و گفتگوی علوم کردن و الهای
مردهارا دهنده میگردد اند هرگاه سعی نمایند در آنکه بداند که گفته
حدیث که مذکور کرد آنکه او الهای و چنانکه زکوة سلیف را صفت میدهند
و صاف بشود و ^{و دیگر} حدیث است از حضرت امام محمد باقر ^ع که

تلم بنویسد که از مقبول است خدا رحمت کند بنده را که علم آموزد ^{و دیگر}
فرمودند که او را بداند این که هر چه خود را مشغول مردن خود
نکند و سوال البر من خود ننماید یعنی فلا جمیع جمیع سعی باید کرد
فرمودند که علم دین بر و تعلی است و کلبه آن سؤالت ^{و دیگر} که
پیغمبر ^ع فرمودند که هر عالمی از علماء شیعه که جاهل را هدایت کند
و عالم گرداند او را شرح ما فرمای قیامت با ما خواهد نمود ^{اعلا}
مراتب با پیچیدگان و صدقیان و صالحان ^{و دیگر} از حضرت
منقول است که از حضرت فرمودند که هر کس از شیعیان ما که عالم بوده
باشد شریعت ما و بیرون آورد و صدیقان شیعیان ما را از ظلمت
جهل و اخل گرداند در نزد علمی که از ما برسد است فرمای
ناجی او نور بر سر او گذارند که جمیع عرض قیامت او نور او شود
کرده و حله در وی بوشاند که جمیع دنیا و ما فيها بر او یک شتر
از رشتنای او نهند پس او را شفاعت گوشت فرمایند که جمیع
خود را به پشت ببرد و صدقان و صدقان ایشان را اگر چه بکین مسئله از
پرسیده باشند ^{و دیگر} از حضرت صدیق طاهره عالمه زهر اسرود
که حضرت سید المرسلین ^ع فرمودند که علمای شیعه را احقر خواهند

نیان

و ایشانرا بقدر علوم و تعلیم عباد الله خلقها کرامت خواهد کرد
 و ایشانرا بقدر علوم و تعلیم تا آنکه بعضی هزار هزار خلقت بودانی
 کرامت خواهند نمود و بعضی از ابعاد و تعلیم علوم خلقهای
 کرامت خواهند کرد تا آنکه بعضی را صد هزار خلقت خواهند داد پس
 اران با خدا با صفات اول خلقها کرامت خواهند نمود چنان
 ظاهره علیها و غیبه که کشته اران خلقها بر است از هزار هزار
 اولیایا و ما فیها **و ان حضرت امام حسن** منقول است که در وقت
 شعیان مانند رعیت سمی پدید آمد که هرگاه دست بر سر سمی بماند
 اذناه مرتب بشماره موی سر سمی ثواب در نامه عمل او ثبت میشود
 و موی در پشت او جمعه او بنا کنند که در دنیا فزونی و در آخرت
 و در آن فقرها بوده باشد و از نعمتها هر چه بقول ایشان از آنها
 و آنچه چشمای ایشان از آن لذت یابد و ابدالا یاد در آن
 باشد **و ان حضرت امام حسین** مرویت که هر که یکی از شعیان
 مارا که در ستان ببارند بواسطه قیصر ایشانرا هدایت کند
 و ارشاد نماید بمثل خداوند عالمان فرماید که ای بنده من
 هر چه بنده مرا کرامت کردی بدم من از او ترسم بگویم ای فرشتگان

این

این بنده را بعد از هر حرفی که تعلیم این بنده کرده است از
 نعمتهای من هزار هزار از فقرها بدهید و اضافت کنید باینکه
 نعمتها آنچه مناسب این فقرها باشد و دیگر **ان حضرت سید**
 منقول است که خداوند عالمان و حجی که موسی بن عمران که یاسی
 تحت مراد در ایندکان در آورد و ایشانرا دوست من کروان تا
 نیز ایشانرا دوست دادم حضرت موسی عرض نمود که خداوند
 محبت ترا در دل ایشان بجای دهم خطاب کرد که یاموسی بیاید
 ایشانرا نعمتهای و باطنی که بر ایشان انعام کرده ام تا محبت
 ایشان جا کند پس بذات خود قسم خورد که اگر بنده کوخته را ببرد
 من آوری یا کم شده را از نعمتهای شایسته از آن آوری تو
 بجز است از صد سال عبادت که در دنیا برده باشی و دنیا بیهوده
 حضرت موسی گفت بنده کوخته کرامت خویشانه دهم فرمود که
 بنده که حصیان و نافرمانی من کند و کون کشتی نماید از بنده کی
 من گفت خداوند آکم شده کرامت خویشانه دهم و تو فرمود که
 واجبات و شریعت وین را نداند و بطریقت بنده کی جاهل باشد
 در راه مرشای مرا نداند تو او را هدایت کن و تعلیم نما که او را چاره

نما هر
 من

باید داشتن و چه بسیار کوفت بر حضرت امام زین العابدین ^ع و
 کرای علمای ثقات با دشوار و توانی که اعظم ثواب است و بخیرانی
 که کاملترین چیزهاست **و از حضرت** امام محمد باقر ^ع منقول که علم
 بمنزله شخصیت است که در تار یک شمع در دست داشته باشد هر کس از
 شمع او روشنی بیاید او را دعا کنند همچون تمام شمع علم در دست
 و او را علم و جود و اول سقمان و این میگرداند پس
 جوانی که از نور علم او مستفیض شده از حضرت نجات یافته باشد
 و هر جا که بپای علم او اوجحال خلاص یافته باشد از
 آتش جهنم آزاد شود و بعد در موتی که برین آزاد کرد و هائی
 چشم نموده باشد خداوند عالم ثواب صد هزار قطار آن عالم کرای
 میفرماید که تصدق کرده باشد و قطار روزی آرد بعضی گفته
 که علم از نوبت کاد بوده باشد و ثواب صد هزار رکعت نماز که
 نوزد کعبه کرده باشد که بهتر از آن مشرف است و دیگر **از حضرت**
 امام جعفر صادق ^ع منقول که علمای شیعه را بمنزله جمعیتند که
 رابطه بنمایند در هر صدها و محافظت بنمایند بلاد اسلام را از
 شر کفار همچون علمای شیعه محافظت و بر زمین میکنند از

شایعین جز آنکه بر صفاء العقول شیعه دست نیابد پس هر
 او علماء دین در دفع مخالفین کوشد خواه بمباحثه و خواه بانقیاد
 دلایل بر مقتضایان و خواه بتیصیف کتاب در نزد ایشان خواب از سر
 از کسی است که با کفار محاربه نماید هزار هزار مرتبه روزی که علماء شیعه
 از دین ایشان میکنند و محاربه آن و مرابطان دفع شر از دین ایشان
 میکند **و از حضرت** امام موسی کاظم ^ع منقول که وجود یک عالم
 که فقیه شیعیان ماکند از هزاران آن اجتناب داشته باشد بر شیطان
 دشوار تر است از وجود هزار عابد و نیز آنکه هفت عالم در خلاصی
 و هفت عالم در خلاصی خود و چهار مومنان است آنست که یک عالم بهتر
 است از نابر هزار عابد که در دوها در روزه و شبها بعبادت
 مشغول بوده باشد **و از حضرت** امام رضا ^ع منقول که فردا
 قیامت بعبادت میگویند و نیکو روی بودی همین غم خود را بتهائی داشتی
 و غم دیگر از ناز داشتی و احل لبث شود عالم کیت که خیر او بر مومنان
 بوده و صفیان شیعه را از شر دشمنان محافظت شده و بیست و یکم
 علوم نعمتهای جهان را از پنجه ایشان میباید نموده و رضای الهی
 از پنجه ایشان حاصل نموده باو گویند که ای کسی که رعایت احوال

کرده گریختان اهل بیتند و بسبب اشتیاق از حضرت معصوم و دودان
 یستم شده بودند و هدایت دستان ایشان کرده شفاعت کن کل
 که از تو تعلم علوم کرده است پس شفاعت کند نیای ما و ناده شام
 و نیای صدر از نصرت و اینها جماعتی باشند که استغاده علوم کرده
 باشند با انشا کردن یا ادعا کردن شاگردان خود و باشند با انشا
 قیامت پس نظر کنید که تفاوت ده از یکجا است تا یکجا **و از حضرت**
 امام محمد تقی ^ع منقولست که هر جماعتی که دعایت سیمان ^{انگاره} اند
 که شیعیان اهل بیت بوده باشند و از امام خود کرده و الحقیقی است دور
 و در جماعتی میگردند از اسیر شایان جن آنرا میگویند اند بکنند و
 از شریک شایان خلاصی دهند و از خیرت چهل بنور علم رسانند و در
 شایان و از ایشان مدد فی ساند و بر اهل بیت فاطمین الهی ^{سوی}
 و اسیر صدیقین که با ایشان مرصیده و مع شبهه مخالفین بکنند ^{بنا}
 ایشان بر مایدان زیارت داده بمزایب ملیدی آسمان بر زمین و از
 عرض و کرمی بجای بر آسمان اول و فضل ایشان بر عباد مثل و منک
 ماه شب چهارده است بر محققین ستارگان **و از حضرت** امام علی ^ع
 منقولست که فرمودند که اگر نه آنست که بعد از غیبت قائم آل محمد ^ع

جعی از علماء شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند ^{حق}
 سبحانه و تعالی و او حق با ایشان نمایند و دفع شبهه مخالفین ایشان
 بکنند بر اهلین الهیته و خلاصه هدایت شیعیان ما را از دشمنانی
 هر آنکه نماید احدی بکنر آنکه مرشد شوند و از زمین الهی برگردند و بکن
 علماء با صغیف العقل با جحر اهلانی میکنند چنانکه کشتی مان
 مهاد کشتی را داده و بر او بیرون از طایفه علمای آنند حق از هر کس
 فاضل ترند و دیگر **و از حضرت** امام حسن عسکری ^ع مرویست که فرمود
 قیامت علمای شیعه که راه نمایند کان شیعه و دستان سالار
 صحرائ قیامت حاضر شوند و بر سر هر یک تاج نوزان بوده باشد
 نوزان تاجها سید هزار ساله راه را مسود کردند و جعی که در دنیا از
 انوار علوم ایشان بهره مند شده اند چنانکه در شیعه اران نوزده
 بمزایب عالیه و در جوار استادان خود در جوار ائمه معصومین ^{علیهم}
 ساکن کردند و هر شقی از دشمنان اهل بیت که شفاعت آن بود تا
 برایشان چشمهای ایشان کور شود و کوشای ایشان همه کور شود و
 ایشان لال و بیایه و دفع ایشان از یکشد و در میان جهم بسجود خوار
و دیگر احادیث بسیار است در فضیلت علماء مستطین المابشر کخا ^ع

و از حضرت ابراهیم علیه السلام منقول است که حقوق عالم در نزد مقام و
عباد آت است که بپار از سوال نکنند و دانش را بگردانند بپایان که
عظم نام در مراکوبی مثلا هرگاه برود اهل سوی و جوی بنفاد و بپایند
بر همه سلام کن و او را مخصوص ساز بجنت با کمال متوجه او شده او را
و عاقلی در برابر عالم بنشیند و در مجلس او چشمک مینماید و او هم کند
که اشاره بعباد میکند و بدست اشاره بسوی او مکن که خلاف ادب است
و بپار و مگو که فلان چنین گفته است و دلالتش متواضع است او که عالم
عزیز در حق خدایت که در و فرادشته و با وی بیاید و خراب بریزد
هم چنین بنظر باش که نفی انبثت رحمة الهی بود و در جوار عالم
که بحق در آید و جواب عالم مرد حق سبحانه و تعالی بیشتر است از
کسی که برده زها در رفته و شهادت موقوف باشد و در راه خدا
جهاد کند **و از حضرت** صادق علیه السلام منقول است در تفسیر آیه انما حق
الله من عباده العلماء ترجمه اش اینست که غیرست از حق سبحانه و تعالی
از جمله بندگان او مگو علما و ظاهر آت است که خشیه لازم علم است
اگر چه من حیث اللفظ خشیه ۲ در علمای چنین شرف ایشان را
لکن معنی اول الحارث حضرت فرمودند که مراد از علما درین آیه جمعند

سیاق آیه

که

که بعلوم خود عمل نمایند و فعل ایشان مصدق قول ایشانست و کسی
که فعلش مصدق قولش کند او عالم بنیت و از تفسیر حضرت نیز
شد که خشیه لازم علم است و خشیه حقیقی آت است که بعلوم خود عمل
کند نه از باب خشیه جوی که بر کند و همان عمل نتج کنند و خشیه
صحیح و ادوات از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که باید علم را
عمل را و نیت خود نماید و علم در بدیاری را شمار خود کنید و وقار که
هیئت دل بیاد الهی باشد و تراب را باید بردی بجای بیاید
و نواش کند با کسی که علم را باید شاید هد و تواضع کنید با
استادانی که از ایشان علم اخذ نمایند و بپایند عالمان جهان
که نیکو را بل شاد و نفع علم حق شمارا شایع میکند حق من تمام بودم
بزند و از تیر کمال می اندازد و خود را شمر و فرمودند که درایت
کننده کتاب بیارند و رعایت کنند که آن کند **و از حضرت** علی علیه السلام
فرمود که میخواهید شمارا خبر دم از فقیه عالم حقیقی کنی است که انقدر
عذاب الهی بر او نازل کنند که ایشان نا امید شوند از رحمت الهی و انقدر
از رحمت الهی نازل کنند که مردم این شوند از عذاب الهی پانگند و خشیه
و تمام در روان مجید یاد فرموده است و هر دو را همین ساخته است

بلکه

اگر آیه حق باین فرموده است در عقبات آیه غذایی یاد کرده است
و بر عکس یکبار در علامت عالم آیت که حضرت مذهب خواهد بود
مخالفت الهی بلکه علم خود نمکند پس اگر عالم صغیر و مادر شود
سبب کناهان کبره و دیگران خواهند شد و اگر ایشان مکرر
بفعل آید دیگران جرات برافوق آن خواهند کرد و کناهان
چمال در کردن ایشان خواهند بود بی آنکه از کناهان چمال چیزی
کم شود و علامت دیگر آنست که دست از دامن متابعت قرآن بر
ندارند و بلکه متوجه دنیا و نیست او شوند با مخالفت الهی کنند
در صغیر و یا کبره یا آنکه نزل قرآن کنند با کلیه متوجه احادیث
چنانکه مدار جمیع کبر در آن زمان برین بوده و بعد و الحال نیز هست
و همچنین خبر و خوبی نیست در قرآنت قرآنی که از دوی تدبیر فکر
در معانی آن نباشد چنانکه خود را امر فرموده است بآن و نمی
کوده است و از حضرت سیدنا جبریل نیز منقولست که هر کس از آیات
قرآنی که خجست از کجهای رحمانی باید که چون سر هر خزینه را کشتا
نظر بآنچه در آن خزینه است بکفی و آنچه مکنست از جواهر حقایق برآورد
و بگذری و فرمودند که چیز و خوبی نیست در عبادتی که از دوی تفکر

و حضور طلب نباشد و عبادتی دیگر از حضرت منقولست که خبر
و خوبی نیست در عبادتی که بی علم باشد و چیزی نیست در چیزی که در آن
و در هر کاری از تحریات الهی باشد و در فرمودند که غل
موسی الرضام علامت عالم را بچشم و بر داری و خاموشی فراداده است
که هرگاه این صفات را داشته عالم نیست و در باب او پیغمبر که چون
حواریون از حضرت عیسی پرسیدند که ما را که عیسی کنیم حضرت
فرمودند که با کسی عیسی نباشد که چون او را بر بسند خدا را
بیاورند او در جوی او بسجند و آید علم شما نداده شود و عمل او
شمار را از عجب گرداند بلخرت حاصل آنست که با عالمی عیسی باید
نمود که همیشه بیاد خدا باشد و هر چه گوید از خدا گوید و هر چه
از برای خدا کند اینها اوصاف علایق ربانیت که اولیاء الله اند
و دوستان حق چنانکه و مقالند چنانکه در حدیث معتبر
سید المرسلین و اد شده است که هر که خدا آید باشد و بزرگوار
او را بدارند منع میکند دهان خود را از رضایت و شکم خود را از
خوردن و بی فایده بر قوت لایموت و به تعبیر می آید از خود را فرموده
روز عبادت شب گفتند یا رسول الله ایضا است اولیاء الله

حضرت فرمودند که اولیاء الله جمعند که چون ساکنند در
 بیاد الهیند و چون سخن بگویند سخنان ایشان حکمت الهی
 که بر ایشان نازل میشود و چون راه بروند راه رفیق ایشان
 برکت از جنة خلاق اگر ترا اهل باشد که حق سبحانه و تعالی
 از جنة ایشان معز را خیر است ترا و بگردند و جهای ایشان
 و مردمانی ایشان یک چشم و ذوق از شوق ثواب الهی بطلب
 شد که همیشگی ایشان از جماعت بیاید که ما اهل حق
 شرف دنیا و آخرت **در حدیث** و اندیشه است که لغمان
 بر سر خود بصفت نموده که ای پسر چشم باز کن و بین که با کرم
 نشی میگی پس اگر برستی جمعی را که با ما و خدایت و سخن گویند
 با ایشان نشین اگر تو عالمی علم تو نفع حق میدهد که تذکره
 میکنی و اگر جاهل باشی ایشان ترا تعلیم **کنند** و شاید که حق
 رحمتی با ایشان فرستد و ترا نیز فرا گیرد و اگر کسی که بیاورد
 بنشیند با ایشان نشین که اگر عالمی علم تو نفع میدهد
 و اگر سقایی ایشان را هدایت کنی و اگر جاهل جماعت ناله تو
 و حکمت که حق تعالی معز بر ایشان فرستد و ترا نیز فرا گیرد پس

نامکن باشد همیشگی اهل عالم کن که همیشگی تو ثوابت با **ایان**
 منکره **از حضرت** سید المرسلین و ائمه طاهرين منقول است که
 علم سه طایفه اند باید که ایشان را وصفات ایشان را با حق تعالی
 خواند ایشان را یکی و اینان ایشان را دور باشی **از طایفه**
 که طلب علم میکنند از جنة قوه بحث بهرمانند که با دیگران مجادله
 توانند کرد و مردم توفیق کنند **در حدیث** طایفه اند که طلب علم میکنند
 از جنة اعتبار دنیا و زیاده مال و اسباب که از روی خدمت و فریب
 تحصیل آن کنند **در حدیث** که طلب ایشان تحصیل علم است از
 جنة رضای الهی و حل نمودن آن و اناطه اهل کار ایشان
 برای و مؤمنانست مجادله و اگر طلبی باشد که جمعی را بجا باشند
 محض در میانند و ذکر کالات علم خود بنمایند که با بندگان **از جنة**
 بحث گوید و چندین **در حدیث** که بقیه عودم و نظیر خود ندارم و علم
 که ندارند در مجالس نقل میکنند که فلان طالب علم با من چنین **در حدیث**
 کرد که اینم با آنکه قدرت داشتیم بر ضرب و قتل او و امثال خود **در حدیث**
 بجز فرار و دوها و بحث کند و هر چند دانند که حق اوست مجادله
 و در حق نباید که تو نمی خواهی ترا بجا نایست آنست که با من سخن گوئی من فلان

فاضل و بلاق عالم را از آن داده ام و اسال اینها و این که میاید
 حلم و دروغ است اگر چه آنها را خنوع و حلم میکند اما در دفع آن
 سرزمین ندارند و کاندید بر حضرت حضرت فرمودند از آن که حق
 و تقوا او را خواهد داد و کند و برکشند و اما طایفه **دوم** چون
 عزیز ایشان تحصیل مال و جاهت چون باهل و نیاسند تعلق
 نواضع و شکست کی نزد ایشان نیاید که ایشان را بفریبند و چون
 خود از فضلا و طلبه میسرند با ایشان نگر نیاید هرگاه معاند
 ایشان بشیر خواهند شد ما که اگر احتیاج خواهد داشت با ایشان
 قواضع میکند و با علما نگر نیاید پس او شده و بشیر نیاید احتیاج
 بخودند و بعض خود را بر باد میدهند پس حق تعالی چشم بصیرت او را
 کور گرداند و قطع کند از او از آثار علما که نام و نشان ایشان
 نماند و اما طایفه **سوم** همیشه غم دارند و آخرت را دارند و نیاید دارند
 از جهت بدی که شغل الحکمت بر کلاه عبادت بسته و در ظلمت بشمائی
 عبادت الهی بر پای خواسته بدی میکند و نهایت خوف را دارند که
 میاد از طریق آن مفعول باشد و مقبول هرگاه الهی مفعول باشد
 و خداوند را نهایت خوف از آخرت و عاقبت و الهی مفعول است

خوشه است و دوازده کس گردانند و با اهل زمانه خود بیاند
 میداند که صاحب ایشان مضرات بلکه معتقد برین برادران مؤخر خود
 و خست دادند هر چند خوب باشند ساعتی که با ایشان بی نشیند او بشاید
 الهی نیاید قطع نظر از لوازم آن حجت که غالباً شملت بر نفسا بسیار
 پس حق تعالی قوه او را زیاده گرداند در عبادت و طاعت در روز قیامت
 او را امان دهد از عذاب خویش و دیگر مفعول است **انحرط** امام محمد
 که عالم حقیقی است که نرک دنیا کرده و با آخرت داشته باشد و برین
 شریعت بنویسده بوده باشد و فرمود که هرگاه برینست آن عالم را که دنیا
 دوست میدارد و او را درین خود متهم و ایند و علوم از او اخذ نمایند
 که هر که جبر ترا دوست میدارد از اجماع میکند و چون او دنیا دوست
 میدارد و سعی بر تحصیل او نماید و غم درین خود و دیگران را از راه دین
 خود را بدینا میدهد پس حضرت فرمودند که حق تعالی از او عیب و عیب
 حضرت داد که ای داد و واسطه کودکان در میان من و خود عباد
 که توفیق و نیاید باشد که او را از راه محبت من گمراه میکند و بار میدارد
 و اسال این قلم را راه زنانشد که آنکه دو عین دارند که برین مفعول است که
 ایشان را میگویم آنست که جلالت مناجات خود را در الهی ایشان بر

دو در حدیث صحیح **الرحمة** ابرار المؤمنین ۴ مرویست که اسبابی
هست در جهنم که خوردن میکند بآن سرهای علمای فاجر و نادان
ناحق را و جباران ظالم را و دیران خائف را **و از حضرت پیغمبر**
منقولست که هر که عرض از طلب علم این باشد که بفرزند بر علم اجداد
کند بسبب آن با شال خود بجزوفان یادوی مردم بسوی خود کند
پس جای خود در جهنم بنیاسازد که جای او اینجا است بدرستی که با
دین سازد نیست از جهنم عالم دیگر اهل دنیا باید عرض عالم رضای
بوده باشد نه مطلب باطله و بنویس **و از حضرت امام جعفر صادق**
منقولست که هفتاد گناه جاهل را بی آموزند پیش از آنکه بگنای
عالم را بیاورند و مرفوعه که علماء و طوائف اند بکسی عالمیت که بعلوم
خود عمل نمایند و از اجتهاد ابدیت و بکس عالمیت که بعلوم خود عمل
نمایند و اهل کت بدرستی که اهل جهنم مریضند از کندی
عالم و اهل جهنم بذات و حسرت کبی بیشتر است که او شخصی است
حقیقت خواندن باشد و آن شخص قبول کرده اطاعت الهی کرده
باشد و حق است او را به همت برد و آن عالم را که بعلوم خود عمل
نموده باشد بجهنم برود بسبب عدم علم و عمل متابعت هواهای
نفس دوده و اندیشی دنیا و متابعت آرزوهای و شهوات آلوده

و دیگر

و دیگر منقولست از حضرت **امام جعفر صادق** ۴ که آنحضرت فرمودند
که نفقه کنید و تقلم نمایند علوم و سینه را و نیز آنکه اگر شما شیعیان
نفقه کنید علوم و سینه را و یاد بکنید علم را مانند اعراب یاد بکشید
خواهند بود و فوطن در شهرها بقلم و سینه است با وجود آنکه حق سبحانه
و تعالی با دیده تامل از مرفوعه است که کافر و منافق تر از دیگر کفارند
با اعتبار ترک مهاجرت و سگرا و ارتداد بجهل با حکام الهی پس هرگاه
اهل شهر ترک تقلم نمایند غنیمت ایشان خواهند بود بلکه بدتر
چون بر ایشان آسانتر است و بر اعراب مشکلتر بعد از آن حضرت
استفهام فرمودند بقول با دی قضا که فلولاً من کل فقه الی
و از حضرت سید ابی امام منقولست که آنحضرت فرمودند که طلب علم
واجبت بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان بدرستی که حق سبحانه و تعالی
دوست میدارد طلب کاران علم را و علم واجب بر است از برای شما از
مال دنیا و نیز آنکه مال را امتیاز کرده اند و از برای شما حرام شده اند
که دنیا برسانند و وقت را بگذرانند و علم فرموده است و اوصاف
ستم است و الله سبحانه و تعالی فرموده که محالست که وفا کنند و علم
نموده جمعی برده اند و شما را امر کرده اند که اندیشان طلب کنید پس شما

ملکی کند علم را از اهل آن و ایشان ائمه معصومینند در زمان
 و در زمان نبوت ایشان بدانایان و علمایان است و نیز از حضرت
 صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که تعلیم کنید و تفقه کنید و علوم
 دینیه و غیره را برای بزرگوارترین مسلمانان باشد بهر سبب که هر کس از
 تعلیم و تفقه در علوم بکند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر
 شفقت و رحمت بوی نمیکند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمیزد
 بخوبی آنرا در روز یاد نمیکند و در اینست که شخص مجتهد است
 عرض نموده که ندای تو کردم مردی هست که شمع است و دیگران را
 خود نشسته مشغول عبادت و با کسی آشنایی نمیکند پس آنحضرت
 که این شخص چگونه علوم دینی را یاد میکرد و حال آنکه واجب تعلیم
 و امانت و اخبار درین باب میباشد اما انفرادی است **از حضرت**
 امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که علوی که مردم را بکار
 بی آید چنانچه علم است **اول** آنکه خداوند خود را بشناسد و اخلت
 در آن معرفت و صفات نبوتیه و سلیمه و عدل و حکمت او بخوبی که
 رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام برهان ساخته اند **علم دوم** آنکه
 بدانی نعمتهای الهی را از ایجاد و تربیت و ادزاق و ادلاء

و ادزاق

و ادزاق مسا بر نعم ظاهره او ارسال و انزال کتب و هدایات
 و توفیقات و غیر اینها از نعمه بالجهت نامر مقام شکر آنها را بی
علم سوم آنکه بدانی چه خواسته اند از تو از فعل و اجابت و امتناع
 و ترک محرمات و مکروهات **چهارم** آنکه بدانی که چه چیز را از
 بیرون ببرد و آن افراخ مرده است بوی غنچه مثل فریب شایسته
 و انکار حق یا شک در وجود او یا در علم و قدرت او و سایر
 کالیه او یا صفات فقهی یا انکار نبی یا یکی از ائمه اثنا عشر
 در امانت ایشان یا در عصمت ایشان یا انکار یکی از صفات دین
 مثل نماز روده و زکاة و حج یا حلال دانستن شراب و قمار
 و امثال اینها یا انکار حدوث عالم و معاد جهانی از حضرت
 و هفت و دوزخ و قیامت و عقاب و امثال اینها و محبت که نبی
 کبار نیز باشد چنانکه بعضی اخبار دلالت بر آن میکند و تکفل
 این علوم قرائت و حدیث خداوند عالم را فرموده است که
 بر طریقه لایا بر لایا فی کباب مبین یعنی هیچ قریب نیست
 آنکه در قرائت و پیغمبر قرائت همین دست بدست داده است
 تا حال در نزد صاحب الامرات و دیگر مقامات که **حضرت**

دعا

منبت

فرمود که حضرت رسول فرمود که یا علی چون من فوت شوم مرا
عقل ده و گفت کن و نشان دهر چه خواهی از من سوال کن که خوا
نویسم و ادائش الله تر هزار ایستم کز ده شده که از هر بابی هزار
هزار باب مفتوح شد از جهنم و الحال در نزد صاحب الزمان آ
دیکر در اخبار متواتره وارد شده است که روح القدس که عظم
مقران الهی است و از هر فرشتگان عظیم تر است و در انوار است
دبا اولی العزم ایستاده و با ائمه معصومین است که ایشان
باین اعتبار ائمه را اخذت بفتح ال میسند چون روح القدس
با ایشان حدیث میگوید و در نسبت که عقل کل باشد یا عقل اول
که حکما باو قائلند و باز در اخبار متواتره وارد شده است که حق
سجانه و تقا در شب قدر ملکه و روح را میفرستد بحدوث ائمه
ظاهرین و مقتدرات سالوا از اوقات و آجال و بلاها و نعمها و آ
واقع میشود سال و دیگر بحدوث ایشان عرض میکند **در اخبار**
مستقیمه وارد شده است که در هر شب جمعه ائمه هدی و میراج
روحانی واقع میشود بر ایشان و چون مراجعت میفرمایند علو
بیار ایشان را حاصل گردید و در هر شب دهر در ان اعمال حج است

از
در

از خبر و شر عرض نمایند بر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهریین
چنانکه حق سبحانه و تعالی از وی تعهد فرموده است و قلی العزم
الله علیکم و علی اولادکم و المؤمنین یعنی که با محمد که هر چه خواهد
کند اعمال شما را الله تعالی بپسند و رسول او و مؤمنان که الله معبود
و پیوسته در حین عرض با ایشان و آنا ما را بر ایشان علمای است
از خبرناش رنگش بشود **در اخبار** متواتره وارد شده است
هر کس را بقرآن مکاشفه میداند که شجرات راستی بهشتی است
و اسامی هر یک را میداند و نزد ایشان است کتاب اسامی شیعیان
و غیر ایشان چنانکه حضرت رسول میداند **دیکر** در اخبار متواتره
وارد شده است که اسامی اعظم الهی هفتاد و سه اسم است یکی از آنها
مخصوص ذات مقدس الهی است و هفتاد و دو اسم اعظم دیگر و اجتر
بغیر فاشه مقدسین بخشد و آصفین بر خیا و بر سلیمان غیر یک اسم
داشت که تخت یفیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت
و حضرت عیسی و اسم نزد او بود که هر چه خواهد مرادش میگردد
ما را نزد او روشن میگردد و پس را شناساید و حضرت موسی را چهار
اسم داده بودند و حضرت ابراهیم را شش اسم و حضرت آدم را بیست

الله جهاد اگر کدام است فرمودند که جهاد نفس است و فرمودند
که دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و حق سبحانه و تعالی فرموده
لَا تَتَّبِعْ مَنْ تَوَلَّى مِنْ دُونِهَا قَدْ تَوَلَّى بَعْضُكُمْ عَلَى كِبَرِهِ بَغْيًا
کسی که ترک کند نفس خود و آنرا پاک گردانند و نیمه مثل کبر
و عجب و بخل و سایر صفات دنییه و دنیا کارشند کسی که نفس خود را
به ربه بپوشاند و بهیای خود را بپوشاند و در احادیث معتبره
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهریین و علیهم السلام وارد شده است
که از ایشان پرسیدند که احسان کدام است فرمودند که احسان آنست
که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی و او را می بینی پس ظاهر
که مجاهده با احسان سبب هدایت راههای قویب جناب اقدس
الهی و راههای اعظام است و این همه است که هر مردمان عالمند که
علما که بعلوم خود عمل میکنند و همه علماء عمل میکنند مگر آنکه عمل ایشان
خالص باشد چه رضای الهی و آیات و اخبار زیاده از حد حرامات
و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی اعرضت مجال بندگان را بخوا
حود و بعبادت از غلایق و فرستاد که ایشان را هدایت نماید بچیزی که
صلوح ایشان در آنست از علم و عمل و منع کند ایشان را از آنچه

حرب باشند عالمی که بمضمون الناس علی دین ملوکم مایل
مخوئی میشوند و همچنین علماء بلکه حق سبحانه و تعالی چنانکرده است
که در حق ایشان محبت واقع نمونر است و در نفوس خلایق و بندگان
این فطافه در خوئی بگوشد هر چند خلایق از خوئی ایشان خبر
نداشته باشند خلایق در مقام خوئی و صلاح در می آیند و
محبت در می و نهاد و محبت احادیث مستقیمه ایشان و ترجیح
نواهی اهل عالم شریک خواهند بود و همچنانکه در بهر بابا شریکند
در احادیث صحیح وارد شده است که لا عمل الا بینه یعنی هیچ عملی
بی نیت عمل نیست و در حکم عدم است پس لازمست بر طالب علم که اول
بسیغ نیت بر ایمان و مجاهدات بردارد و بدون مجاهدات
حاصل نمیکرد و حق سبحانه و تعالی فرموده است وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِتْنَةً
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا وَاَنَّ اللَّهَ لَعَ الْغَنِيِّ یعنی آنجا که در راه خدا
بباید ما بفرستد شیطان بر ایمان راهبزه و آبهای خود را بایشان
خواهم نمود بهر سبب که حق سبحانه و تعالی بایک کار است و این جهاد اکبر است
چنانکه **از حضرت** سید المرسلین و اولاد ائمه معصومین وارد شده است
که فرمودند که رجوع کردم از جهاد اصغر بجهاد اکبر پس سیدند که گویا

پنج اسم و اتم هدی را هفتاد و دو اسم داده بودند برین قنات
 و او کجاست تا یکجا **دیگر** در اخبار متواتره و آورده است که
 اتم معصومین بود کتاب علی بن ابیطالب که بجهنم فرود آمد
 و حضرت سید الوصین نوشته بود و بخط مبارک خود جمعی کثیر
 کتاب را دید بودند مثل زیاده و محمد بن مسلم و غیره و ایشان نقل
 روایت کرده اند که صفحات و آن شری بود و معنی بود جامع و در
 جامع مصطورات هر علمانی و هر حرافی و هر حکمی حتی آنکه اگر کسی
 بداند کسی را بجز آنست **و دیگر** نزد ایشانست جفر جامع است و او
 بیست و هشت جز است و هر جز بیست و هشت صفحه و هر صفحه
 بیست و هشت خانه در طول و هشت و هشت خانه در عرض و در هر
 خانه چهار حرف از حروف پنج و کسی او را میخواند مگر او را که اتم
 که ایشان مثل اسرار علوم اهل بیتند و ایشان را مودیدند
دیگر مصحف فاطمه است و آن کتابیست که حضرت امیر المومنین
 از حجه او نوشته است از املائی جبرئیل چون بعد از وفات پیغمبر
 فاطمه بسیار غمگین و گریان و انداختن بود چون مقررات
 که مصحف حکایت فی الجمله دفع اندوه و حزن بنماید حق تعالی

جبرئیل

جبرئیل را فرستاد از حجه فاطمه و علی او را فاطمه جبرئیل میگفت و حضرت
 فاطمه میشد و حضرت امیر می نوشت و در آن مکتوبات احوال
 حضرت پیغمبر را انقطاع دنیا و مشغولات که حرفی آن حروف
 که مفتح سود فرمایست و مجموع آن در چهارده حرف یعنی بر ابجد
 حقه و آن عتک جبرئیل و مثل جفر جامع است بهمان عنوان که
 چهارده جز است و هر جز بیست و هشت صفحه و هر صفحه چهارده خانه
 طول و در هر خانه چهار حرف و معنی است جبرابیع **و دیگر**
 بدانکه علم جبرئیل عباد است چنانکه در همه عبادات قریب نظریات
 هم چنین در طلب علم باید که فرض ضای الهی بوده باشد و دنیا
 باطله سیال است که حق سبحانه و تعالی توفیق میدهد او را و اتم
 نفر نمایند علوم را و خوبی و بدی علمای است و چنانکه علمای
 ربانی و اربابان پیغمبر اند علمای بد بدترین خلایقند و ایشان
 و اعراف شیطانیست در اغراض خلائق و در اخبار صحیح و اوهام
انحضرت پیغمبر که دو طایفه اند از امت من که اگر ایشان خوب
 باشند امت من خوب خواهد بود و اگر ایشان بد باشند امت
 من بد خواهد شد و آن دو طایفه علماءند و مجرب است که اگر بآنها

او

ما

فساد ایشان در است او علم و عمل و دغدغه در نیست که پیغمبر
 بهترین پیغمبر است و او صیاد و بهترین او صیاد پیغمبر است بلکه
 اجاد متواتره از طرق اهل بیت است که ایشان همه از جمیع اینها
 بعد از نبوت پیغمبر ایشان خلق برسانند آنچه در کتاب است ایشان را
 از علوم و سیر و معارف بقیه پس بر همه عالمیان لا ریب که متنا
 ایشان نمایند و علوم ایشان را بپایند و ایشان نگذاشته اند
 که هر چه باشد مردم را از آنکه از ایشان فرموده اند و در معرفت
 حق سبحانه و تعالی در آن مجید بیان شده در آیات بسیار کرده
 از ذات موجودات و ابل هستی است چه بر هر غفلا ظاهر
 که اگر جمیع آدمیان که نبذ سکونت است خواهند که پیشه را از کم عدم
 موجود گردانند قادر نیستند بلکه اگر خواهند که پیغمبر را بجز
 و اگر حق سبحانه و تعالی در خلق آفریده نمیتواند یافت مثل آنکه
 که در صورت فیل آفریده است و زیاده ای داده است او را بر فیل
 یا بر او را بر فیل مسلط گردانده است که اگر بر او هجوم آورد او را
 هلاک گرداند و از پیغمبر فیل را دو گوش بزرگ داده که پیشه را
 از خود دفع نماید و خرطوم او را مانند خرطوم فیل ساخته بلکه قوی

کردن خلایق چه حکمت

با آنکه چشم او در خوردی بر مرتب است که نمیتواند دید چنانکه کرده
 که آن آسمان و زمین را ببیند و با او را که داده است که در شب تار
 می بیند و میفهمد که در کجا خرطوم او فرو میرود و کجا خون بیشتر دارد
 و با نهایت حریفی که او را بخرج خرطوم که شکست برین می برانند
 و خرطوم خود را فرو برد و نهایت ملاحظه میکند و فایده ذات انظار
 او میکند خون سیاه که در وقت خواب مطلقش بجز بخل می آید و چنان
 ساکن میشود که بجز آدم دوست بر وی نباشد و با این حال که او را
 و او را بیخ و بن و جذا و اند خود مشغولت و فواید و جوش بسیار
 از انچه خونهای زیاد را از بدن آدمی بکشد و او را بیخ و بن بسیار
 و لهذا در جاهای که پیشه بسیار است بپاری گزینند **و دیگر**
 آنکه بدانکه کان سفید خود را نشاناید که دفع اسفنج جرات را
 از خود خارج کند و با برینها که خوردند با کشتن آنها را از خود
 حقیقت را در وجود او بدایع صنع و قدرت که در روی او داده است
 کند بر وجود واجب الوجود و بر علم و قدرت و اراده او بر آنکه چنان
 بیناید مشا بهی مخلوق داشته باشد هیچ وجه و مع هذا
 صد هزاران هزاران می آفریند و بریزد و می آفریند و می آفریند

با آنکه

وکیکه نزد محارم خود دهد و کیکه سعی کند که قشره در میان
دو کوب یا داده احداث شود و کیکه اصل حکم در میان
نوشد و کیکه اطاعت حج داشته باشد و ترک آن نماید یا بعد
دستاری بخورد خواهد شد **از حضرت امام موسی کاظم** منقول است که
حوائی که مرخص شده اند فوزه صیقلند **اما** قبل پس از آن باشد
بود که فساد و فساد بکند **اما** حوائی اگرایی بود باید بر فاضل کرده
بکند **اما** و در کوشش فنی بود که با شوهر خود خیانت بکند و غسل
و نجاست بکند **اما** و شب پر خرای مرد مراد زید **اما** و سهیل
مردی بود در بین که شادی میکرد **اما** و دهره و فنی بود که مردم بگویند
که هارون و مادون و افریخه **اما** و سهیل و حوک و حوائی از فنی
اسرائیل که در روز شنبه نکاح میکردند **اما** و سوماد و چلیاسه کردی
بودند از فنی اسرائیل که در میان حضرت عیسی چون نامه از اسنان نادر
شد ایان میاورده و مسخ شدند پس یک کده ایان بهر افریخه
و دیگر **اما** و غریب بر آن مرد سخن چینی بود و فنی بود
تضایق بود که در میان فنی میکرد **اما** و غریب فنی بود که مردی
که مردم باو عمل فنی میکردند **اما** و سوماد از فنی بود که مال جایی
میدادند **اما** و فنی بود که در میان فنی میکردند **اما** و فنی
مرد سخن چینی بود که در میان دوشان جدایی میادند **اما** و فنی

بودند

دو نفر بود

دو نفر بود **اما** و سهیل و حوک و حوائی از فنی
و حوک و حوائی از فنی که ایان باند آسمان میادند **اما** و فنی
کردی از فنی بود که حوائی از فنی حطب کرد **اما** و فنی
بود که اسنن از فنی بکند **اما** و فنی از فنی مسخ شد و فنی
بغیر از فنی بکند **اما** و فنی از فنی بکند **اما** و فنی
در برابر فنی باو میکرد و فنی مسخ شد **اما** و فنی
جایی از فنی اسرائیل بود که فنی از فنی بکند **اما** و فنی
و ایان و فنی بکند **اما** و فنی روایات و ادر شده است که
و سهیل از فنی بکند **اما** و فنی فنی بکند **اما** و فنی
محیط **اما** و فنی منقول است که از فنی امیر که بکند و فنی
چلیاسه مسخ شدند و هرگاه چلیاسه را بکند فنی و آنکه
مسخ شدند و فنی از فنی بکند **اما** و فنی از فنی بکند
حوائی چند خلق فنی و کشت آنها را حرام کرد **اما** و فنی
فنی بکند از فنی آنها **اما** و فنی رسول منقول است که فنی
فنی است و مسخ کرد **اما** و فنی از فنی بکند **اما** و فنی

نکرده

از حضرت امام جعفر صادق منقول است که کناهان کیره هفت
کثیر مؤمن از روی عهد و پیمان و ادان و نابین شوهر و اد و کثیر
از جنک واجب که تقرب بعد از هجرت باشد و خوردن مال یتیم از
روی ظلم و خوردن ربا است بعد از نیمه دو ضوح **دیگر** از کیره
هر کناهی که خداوند عالم کشف او را و عهد آتش کرده باشد
و پسند معیتر و دایب کرده اند که عمر بن عبید بخدمت حضرت صادق
علیه السلام عرض کرد که میخواهم کناهان کیره از کتاب خداستجالی
بشناسم **حضرت** فرمود ای عمر بزرگترین کیره شرک است و خوردن
در قرآن فرموده هر که شرک آورد خدا حرام کرد است باو
و یاس از رحمت خدا طایع بودن **دیگر** از کناه کیره عاق
والدین است و قتل نفس است که مخلد در جهنم است و فتن
و خوردن مال یتیم و تقرب بعد از هجرت و خوردن ربا
و سرگردن و زنا کردن و قسم دروغ است و خیانت کردن
در مال غیر و منع از زکوة است و شهادت ناحق است و کتمان
شهادت و شراب خوردن و ترک کفن نماز است و شکنج عهد

و قطع رحم

و قطع صلح رحم **اما** پسند معیتر از فنی رانوی و دایب کرده
که گفت شنیدم از حضرت جعفر صادق که فرمود هر که زنا کند از
ایمان بیرون میرود و هر که شر خورد از ایمان بیرون میرود و هر
داده ماه رمضان را عدا اظهار کند از ایمان بیرون میرود **اما**
پسند معیتر از فنی بن زبانه و دایب کرده است که گفت حضرت امام
جعفر صادق و اسؤال کردم از کباب فرمود که آنها را کتاب علی
حقایق کفایت بخدا و کشتن نفس است و عاق و الدین است
و خوردن ربا بعد از نیمه و خوردن مال یتیم از روی ظلم و کثیر
از جنک واجب و دایب گفت که من عرض کردم که اینها بزرگترین
معاصی است فرمود بلی گفت عرض کردم که خوردن بکند مال
یتیم از روی ظلم کناهش بزرگتر است یا ترک کردن نماز فرمود که نماز
عرض کردم که چرا ترک نماز از کباب شمردی فرمود که من اول بق
سپه گفتم گفتم اول چیز این هفت کناه را که شمردی گفت از کباب
فرمود که تارک الصلاة داخل مرگ است زیرا که هر که نماز را
و عذری ترک نماید کافرات اگر طلاق دهد ترک نماز **اما** از آن
حضرت روایت شده است که فرموده است که هر که حق را از المؤمنین

که هیچ سینه نیست مگر آنکه حوثی است و او را بچهل پوده ستر کرده است
تا آنکه کاهان او را در میان مردم رسوا نکند و چون کاه
بجا آورد و تو بر کند یک پوده از آن پردها در بر شود پس
چهل کاه کبر و بجا آورد مجموع آن پردها برداشته شود پس
حوثی از روی لطف بگوید که او را با لباسهای خود بپوش
ملکه اندامی بپوشد و حوثی باید پس آن سینه هیچ بپوشد
مگر آنکه او را بجا آورد و حوثی آنکه در میان مردم خود را با کاه
بپوشد و هیچ نباید پس آنکه گوید که ای پوده کار را این سینه
هیچ کار بپوشد و کاه میبندد مگر آنکه او را بجا آورد و تا
میکنم از آنچه که او میگوید پس حوثی بگوید که بپوشد
از پردها و چون چنین شود آن سینه در دهنش با اهل است
داخل شود پس در آنوقت پوده او را آسمان برده او را در زمین
در برده شود پس آنکه گوید که ای پوده کار را این سینه
بی ستر مانده است حوثی و جل فرماید که اگر من مردی جبری بودم
شارا امر می کردم که الهای خود را از پرده او برد **و این است معبر**
از این بگردانید کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر را

سوال

سوال کردم از معنی قول رسول خدا ص که فرموده است **و فیکه**
که مرد زنا روح ایمان از دست میبرد کند و فرمود که این روح
همان روحی است که خداوند عالم در قرآن فرموده است که زنا
کرده است این از برده ای از خود این روح است که مفارقت میکند
و در روایت دیگر از حضرت صادق ع مذکور است که روح ایمان را
میشود مادامی که بالایی شک زنت و فیکه میزداید ایمان خود
میکند راوی گفت که گفتیم که اگر قصد زنا کند آیا روح ایمان
مفارقت میکند فرموده است که اگر کسی قصد در روی کند
او را برین یعنی چنانکه قصد کردن در روی دست را غنیمت بقصد
کردن زنا این روح ایمان مفارقت میکند **و این است معبر از**
صباح این سایر روایت کرده است که گفت نزد حضرت امام جعفر
بودم محمد بن عبد الله بن حضرت گفت که زنا میکند زنا کند آیا او را
یاز حضرت فرمود که نه و فیکه و بالایی شک از زنت یعنی مادامیکه ایمان
عل مستغولت ایمان او سلب میشود پس فیکه و خیزه و فایز کرده روح
ایمان بر او میگذرد و او را میگوید که عرض کردم که آن زانی داده و داده
کند بر آن حضرت فرمود که بسیار است که او میقتد میکند که بپوشد و او را

و بعد از آن عود بنماید یعنی چنانست که هر که قصد کند عود نماید
بکنایه که کرده است البته باز آن کاه را بجا آورد ملکه بسیار است
که میبندد **و این است معبر از روایت کرده است** از ابو بصیر که گفت
سندم از حضرت امام جعفر صادق ع که میفرمود که اگر از هفت است قل
اقرن از روی عهد و شرکت بخندند عظیم و قدر محسن و خود را
دبا بعد از اینست و اگر چنین است از جهاد واجب و عاق و الدین و خود را
مال هم **و این است معبر از روایت کرده است** که حضرت امام موسی کاظم
فرمود که حق دلاریست بر خدای عالم که معصیت کرده نشود و در خانه نمک
اختیار را خراب کند تا آنکه آفتاب بر او تابید و آنرا پاک کرد **و این است**
سند معتبر از معبر بر عبد الملك روایت کرده است که گفت حضرت
صادق ع از رسول خدا ص که فرموده است حبس میشود و در قیامت بگناه
نامد سال و نظر میکند بسوی زنان خود در هشت که مستغنی با کاه
و بگوهرگاه در چشمش بخندد **و دیگر حوثی حکم ختم دلاریست** بر خود
که بحق که برینست بخندد است از روی کند تا آنکه سینه کاه
که مستغنی از کرد که از سلب میکند **و این است از حضرت امام رضا علیه**
که خدای عز و جل و جی فرمود بسوی بعضی از پیغمبران که من و فیکه از

و این

دخیم که مرا اطاعت کند آنوقت برکت میفرستد بر آن سینه
مرا بنای منیت و فیکه سینه مرا نافرمانی کند من بر آن غضب
کنم و لعنت نام او را لعنت من تا هفت است از فرشتگان او خوا
رسید و رحمت من بنای او بر ای او نیست تا صد سال پس از آن
بجای اینان میگوید **و این است معبر از روایت کرده است** امام جعفر صادق ع و اندیشه
که هیچ مرغی و حیوانی در دریاها و صحراها شکار کرده نمیشوند
آنکه آن نیکی که دارند او را طایع کنند **و در حدیث دیگر**
فرمود که جمیع وحشیان و مرغیان و درندگان باید که بر او دل
مخلوط بدارند تا آنکه فرزند آدم بر او شرط گفت پس او را بگویند
کردند و در حدیث دیگر فرمود که هر حیوانی بهم شکل خود میل کند **و دیگر**
که حضرت یعقوب فرموده است که گفت که زنا کن که اگر مرغی زنا کند
بر هایش میریزد **و این است معبر از روایت کرده است** امام جعفر صادق ع
فرماید میکند میگوید که ای فرزندان آدم هر دو شکر زنا کنی که کسی
مرگت **و این است معبر از روایت کرده است** امام جعفر صادق ع
فرماید میکند میگوید که هر چه در خودم کردم و مغرور برینست خود شدم
باز مرا **و این است معبر از روایت کرده است** امام جعفر صادق ع

و این است معبر از روایت کرده است

هر که خدا ساخت باد او را فراموش نکند **مهر** میگوید اینها
حق نوبی و گفتن توحش **دانه** میگوید ایمان آوردن
و پروزیات **کود** میگوید که توکل کن بر خدا تا از او
دهد **مقاب** میگوید که هر که اطاعت خدا کند بد بخت نیست
شاهین میگوید سبحان الله حقا **جغد** میگوید که در
اندرم از شیر است **ملاغ** میگوید این روزی دهده و بخت
دردی حلال **طنک** میگوید که هر که از مردم تنها باشد از آزاد
اینان نجات یافت **ازدک** میگوید آمرزش تراست
اجزای من **هدهد** میگوید که چه بسیار شقی است کینه
خدا کند **فری** میگوید که ای دانی پنهان **ماز** در دبی
بغیرت سرخ رنگت میگوید که نوبی خدا و نوبی و بغیر از تو کسی
کفتک میگوید که طلب آمرزش میکنم او هر چه بکند خدا را بچشم
بیا میگوید لا اله الا الله حقا **کبک** میگوید یا واجد
یا احد یا قهر یا صمد **سبز** میگوید مولای من آزاد کن
از آتش جحیم **هوج** میگوید مولای من قبول کن توبه جمیع
کارها **کبوتر** میگوید که اگر گناه مرا بیاورنی شقی بد بخت
خوام

خوام بود **شتر مرغ** میگوید که معبودی بغیر از خدا نیست **بک**
میگوید ای قبول کننده توبه قهر کاران و جد میخواند تا آخر
بک میگوید که مرگ برباست برای بندگرفتن **برغاله** میگوید
که مرگ رفتن برسد و گناهان بکن و بیاورند **شیر** میگوید
که در امر بندگی خدا بسیار اهتمام باید کرد **کار** میگوید که دست
بردار که تو در پیش خداوندی هستی که او اگر ببیند و او هر کس
ی بیند او ست خداوند عالم **فیل** میگوید که عزت بود و کانی
که ذلیل کننده جبار است توبه میکنم او **اسب** میگوید بخت
بود و کار ما و بخت او **کوک** میگوید که خدا هر که حفظ طاعت
سک میگوید برباست معصیتها خدا از برای خاری **خوک**
هلاک کن مرا اینها تراست **رواه** میگوید دنیا خانه فتن
آهو میگوید که بخواه ده مرا از آزاد **کوک** میگوید بفرایم من
و اگر نه هلاک میشوم **بلک** میگوید که عزت بود و کاری
عزیزات محض قدرت خود توبه میکنم او **مار** میگوید که چه بیاور
بد بخت است کسی که ترا نامرانی کند **اخطا** میگوید بخت
میگوید که بدی چندی موحش برباست هر که هیچ خطی نیست

کند

کرانکه او را بنی است چنانچه حق تعالی فرموده است و این منشی
الا یخیر خیر و لکن لا یفقهون شیخهم و دیگر **انصاف** امام
محمد باقر منقول که آنحضرت فرمود و فیکه حق تعالی بندگان
داشته باشد نوبی او نظر فرماید پس و فیکه نظر فرماید باقی
میفرماید با و سر بخفته یا در سرایت یا در چشم **واپا** آنرا
کرده او حضرت امیر المومنین اگر آنجناب گفت که رسول خدا
فرمود که سر عقل بعد از ایمان بخداست دوستی کردن با او و
دینی و فیکه میشود کسی که آنرا بگوید بر او خداوندی که هر
خود را بپوشاند و هر خردی که درستی خود را سد نماید **و دیگر**
حضرت امام جعفر صادق فرمود که شش طرز نماز جاریست که
حیات خانها در دنیا دیدار میکند **و حضرت** امام محمد باقر فرمود
که در میان سزجرات بلا و قضا و نعمت بلا هرگاه ظاهر شود
و است سبکدوش و قضا واجب است که در آن و از همه نعمت
شکر گفت **و دیگر** منقول که حضرت امیر المومنین فرمود که
چیزات که فتنه است معنی زمان و آن شمشیر شیطان است
و خوردن شراب آن تله دام شیطان است و دوستی بنیاد و دام
آن بنو شیطان است پس هر که در آن دام است داشته باشد بپوشد

آدی

منشع میگوید و هر که شراب دوست داشته باشد همت بر و حرام گردد
و هر که دنیا در دهر دوست داشته باشد او سق و دنیاات **واپا**
بند معتبر از دهری روایت کرده است که گفت حضرت امام زین العابدین
فرموده است که شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند آدم ساهیت که
ملک الموت را معاینه بر مید و ساهتی که او بر میخورد برای بنای
و ساهتی که در حضور خدای عزوجل میاید یا بسوی جنت برود یا
آتش پس فرمود این فرمود آدم اگر بخت یابی وقت مرگ پس نوبی
که نه هلاک شوی و اگر بخت یابی و فیکه ترا در قبر بگذرانند پس تو
نوبی و اگر نه هلاک شوی و اگر بخت یابی و فیکه مرا از سر
بگذرانند پس نوبی و اگر نه هلاک شوی و اگر بخت یابی و فیکه مرا
از سر بگذرانند و من مرا هم برونخ الی بوم یبعثون **و فرمود**
این برونخ برباست و از برای ایشان در آن قبر معیش و تنگی
هست و الله که بر هر آنکه بر وضو است از وضوهای همت با کور الی
او کور الی هاجم است پس آنحضرت فرمود که بسوی دهری آدم نیست
خود و فرمود محقق که اهل آسمان دانستند اهل همت را از اهل

انداهل آتش بر تو کدام یک از آن و مردی و یکی از آن
و خانه خانه است **دیکر** چند معبر از حین بر صعب روایت
کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق **ع** که برای خدای تعالی
ملکی چند هست که در هر روز شب از جانب خدا ندا میکند و میگوید
که **ملا** ملا با عباد الله یعنی صبر کنید صبر کنید ای بندگان خدا با
ایستند از غیبت خدا و اگر برای خواطر حیوانات چیده و
شیر خورند و پیرهای را که کشیده میشود هر آنکه بر ختم عذاب
بر شما بخفتی و در هر شب که شاد و درم شکستی **ایضا** چند معبر
حضرت صادق **ع** روایت کرده است که گفت رسول خدا **ص** که درین
ناله میکند بوی پروردگار خود مانند ناله کردن که در آن
چیزی از خون حوائی که بر آن ترنجبه شود و از غیله که از آن ناله کرده
میشود و از غیوت که پیش از طلوع آفتاب بخوابد **دیکر** فرمود که
خداوند عالم قبول نمیکند حفظ سه کوا مردی که در خانه خواب نالد
کرده و مردیکه در میان راه ناز کند و مردیکه را حلقه خود را ترساند
و رها کند **دیکر** از حضرت امام موسی کاظم **ع** منقول است که سرگشته
در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه عرش باشد کیکه
ترک کند جدا خواهد چید که حق باشد و از برای کیکه ترک کند

در روز

در روز هر چند که روزی چهار مرتبه کند و از برای کیکه خلق او
باشد **دیکر** از حضرت صادق **ع** منقول است که رسول خدا **ص** فرموده است
که میثاق کردن تا سه روز حقات و بعد از سه روز صدق را
و فرمود است و قتیکه احدی نزد برادر و بنی خود نالد شود انقدر
نزد او نالد تا آنکه صاحب خانه دیکر چیزی نیابد که از برای خرج
کند **دیکر** چند معبر از معادیر این چهار روایت کرده اند که امام جعفر
صادق **ع** فرمود که آب آینه کشند آیم که در پیر معنات و جرات
او و مویش و کاف و مرد و هم رسیده است و ابلیس که فرودمان او کاف
و در ایشان نتاج یعنی زائیدن نیست بلکه غم میکند و جوهری
آیدند و در فرودمان ابلیس کور است و انانیت **دیکر** حضرت
فرمود که ملائکه سه قسمند یک قسم آنها صاحب دوابند و دیگر
صاحب سربال و یک قسم صاحب چهار بال و طایفه حق بر
قسمند یک قسم آنها با ملائکه اند و یک قسم دیگر در هوا پرواز میکنند
و یک قسم دیگر مانند کمان و بارها اند و انسان نیز سه قسم اند
یک قسم ایشان در سایه عرشند و یک قسم دیگر آنها اند که بر
ایشان حساب و عذاب است و یک قسم ایشان سرشان چون
آدمیانست و دل ایشان دل شیاطین است **ایضا** چند معبر روایت

در معنی دعاها گفته پس چیزی از دعا را کوچک شمارد کاه
هست آن دعا سحاب گردد و دوست خود را در میان بندگان
پنهان کرده پس هیچ بدین از بندگان خدا را کوچک نشمارد کاه
که انکس دوست خدا باشد و قوت داشته باشد **دیکر** چند معبر روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق **ع** که رسول خدا فرموده است که
کراهت نداشته باشد چهار چیز را که آنها از برای چهار جهات است
که آن امانت از خدام کراهت نداشته باشد و دل را که آن
از کوی کراهت نداشته باشد سر بر آن امانت از فالج
ایضا چند معبر از حضرت امام جعفر صادق **ع** که رسول خدا
فرمود که در طعام و قتیکه چهار حصلت جمع کرده تمام آن
اول آنت که آن حلال باشد **دیکر** دوست خوردن کان که بر باله
سفره جمع باشد بیار باشد **دیکر** آنت که لبم الله و مرا اول بگوید
چهار آنت که در آتش آن خدا را حمد کند **ایضا** چند معبر از
اصح بن مانه روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین **ع** که گفت
آنحضرت که حق تعالی بجهت موسی **ع** فرمود که ای موسی حفظ کن حق
مرا در چهار چیز که آنها بگویند و داد اول آنها آنت که مادام
ندانی که امان تو از بریدن شده است بیاید و دیگر آن مشغول

کرده است که رسول خدا **ص** فرموده است که هر که صبح کند در حالتی که
بدن او صحیح باشد و تشویشی از دشمن نداشته باشد و قوت
از روز فردا باشد پس خبر دنیا برای او صحیح شده است انگار که
برای او فرمود هرگاه بیای چیزی که شد که کسی خود نمایی
چیزی که عودت خود را آن بوشی پس اگر خانه داشته باشی که در آن
روم ست ناید بیار نیکو است و اگر دانه داشته باشی که بر آن سوار
پس بر پی که چه بسیار نیکو است و هر چه بود از اینهاست در قیامت
بر تو با عذاب **دیکر** چند معبر از حضرت امام جعفر صادق **ع** روایت کرده
است که هر که در خواب طاعت کند در چهار چیز خداوند عالم انکس را بر
و در آنش اندازد عرش گردند که چهار جهات است چهار چیز فرمود که
جایای نازک بریدن و روشن عیال و در رفتن بروسپا و
خبر کردن در مینیا **دیکر** چند معبر از حضرت امیر المؤمنین **ع** منقول
است که خدای تعالی چهار چیز را در حق چهار چیز پنهان کرده است
رضای خود را در حق طاعت خود پنهان کرده پس چیزی از طاعت
را کوچک شمارد کاه هست که آن طاعت متوافق رضای او
دیگر در انکار رضای الهی باشد و تو میدانی و ختم خود را
در حق معصیت خود پنهان کرد پس چیزی از معصیت او را
کوچک شمارد کاه هست که بکردن آنکار معصیت حشم الهی کردی

و ایضا

دوم آفت مادامیکه غذای کجای من نام نده است برای روز
 خود عصر بخور **سیم** آفت که مادامیکه پادشاهی من ثابت از غیر
 اسید مدار **چهارم** آفت که مادامیکه غذای شیطان مرده است از که
 او این باشد **ایضا** بسند معتبر از حضرت امیر المومنین **ع** منقول
 که چهار جز است که از چهار چیز بر می شود زمین از باران **سیر**
 و در آن در سیر می شود و چشم از نگاه کردن سیر می شود **چهارم**
 جز است که در هر که باشد در نور اعظم خدا خواهد بود **اول** آفت
 که اعتقاد بوحداست خدا و سال حضرت رسول داشته باشد **دوم**
 آفت که دفعی که مشیتی با برسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون **سوم**
چهارم آفت که در وقتیکه چیزی باورسد بگوید الحمد لله رب العالمین **چهارم**
 و قبله کنای کند بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه **ایضا** بسند
 معتبر از معین دهب روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر
 صادق **ع** فرموده است که هر که ضامن شود برای من چهار چیز را
 ضامن می کند برای چهار خانه در بهشت یک که اتفاق کند و از فقر
 نرسد و اضاف نماید از برای مردم بر نفس خود و سلام اقامت
 نماید در میان خلق و از جدال دست بردارد هر چند که محقق باشد
ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق **ع** فرمود

کعبه نای

که حق **ایضا** بسند معتبر از ابا جعفر خلعت میلا می کند و با ایشان از دنیا
 فرار می دهد و سالی یک می گرداند و چنین می کند که دیگر را
 در بر خود بکشد و ایشان را صاحبان روی سبز و چشم کبود
دویم منقول است از رسول خدا **ص** که ظاهر شدن موی سفید از
 سر مقدم سر دلالت بر سعادت آنکس میکند و در دو جانب سر
 دلالت بر خجالت او میکند و در پشت گوشها دلالت بر خجالت
 او میکند و در قفا و عقب سر دلالت بر خجالت او میکند **ایضا**
 بسند معتبر از محمد بن مسلم نقلی روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق
ع فرمود که اگر کسی که دکان خسته **ایضا** و الله که آن کج طلا
 نبوده است که لوحی که در آن لوح این چهار کلمه بوده است منم خدا
 که خدای عز و جل است نیست و محمد رسول است و حجج الله از کتب
 دارد بر مرکب حکونه شاد می شود و عجب دادم از کسی که چنین دارد
 حساب چگونه در دکان او بخندد گشوده می شود و عجب دادم از
 که چنین دارد بخت چگونه کان دارد که دوری او با و بر برسد
 و عجب دادم از کسی که این نشانه زندگانی دنیا را می بیند چگونه زندگانی
 آخرت را بخار میکند **ایضا** بسند معتبر از حضرت صادق **ع** منقول است که
 فرمود که در آن چهار قسمند جامع حجج و وسیع مرابع و کتب متفنیغ
 و عمل متقن مراد از آن جامع جمع آن نیست که جزو شایسته

حلال کند از غیرین بندگان

و مراد از آنی که مرابع مرابع آن نیست که طاعتی در دامن دارد یعنی
 شیر می دهد و طاعتی دیگر در شکم دارد و مراد از کتب متفنیغ آن
 نیست که با سوره خود بدین خلق میکند و مراد از عمل متقن آن
 شش شوره روز را می خورد و سوره می خواند که او را دست بردارد
دویم بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول **ص** فرمود
 که کساح کن زن شمیره را و هجره و حیدره و لغوت را و انگاه فر
 که شمیره زن از آن بخش گویند است و هجره زن در از نایا لا آخر
 و هجره زن کوتاه بدخالت و حیدره زن پی مزه و لغوت زن
 که از سوره دیگر فرزند داشته باشد **و از حضرت** پیغمبر منقول است که فرمود
 با علی **ع** چهار خلعت است که اگر اشتیاق داشت خشکی چشم و قنات دل
 و آرزوی دوردراز و دوست بیاء دنیا **دویم** فرمود که در کتاب
 چهار خلعت نبهت اول اینکه رنگ صورت او بدست می کشد و تغییر می دهد
 صورت آدمی را و بوی آدم را بدست می کشد و جاسر آهن می کشد و موجب
 مرد ها می شود **دویم** فرمود که دو اچار جز است حجامت کردن و
 دوا در بینی بالا کشیدن و حفر کردن **دویم** فرمود که چهار جز است
 که طبیعت مزاج آدم را صحیح و متدلل می گرداند از آن حیوان و خلال
 منطبق و شفا و کاسی **دویم** که چهار جز از طبیعت فرات می آید

و کعبه نای

و سبحان و حیاتیان فرات در دنیا و آخرت آیت و دودن در
 آخرت عمل و سبحان در آخرت جز است و حیاتیان در آخرت جز است
و از حضرت امام جعفر صادق **ع** منقول است که فرمود که در فرات شانه کردن
 که فرموده خداوند **ایضا** بسند معتبر از حضرت صادق **ع** منقول است که فرمود که در فرات شانه کردن
 و در شانه کردن برایش پنج خلعت است **اول** آنکه دور دنیا و آباد
دویم آنکه دور دنیا و آباد **سوم** آنکه حاجت او را می کشد **چهارم**
 آنکه آب پشت او را می کشد **پنجم** آنکه باطن او را می کشد و در اول
 خدام برایش مبارک است از بر حجاب بالا چهل مرتبه شانه می کشد و از
 بالا چایب پانصد مرتبه شانه می کشد و می فروزد که شانه کردن
 رفتن را زیاد می کشد و باطن را می کشد **و ایضا** بسند معتبر
 روایت کرده است که حضرت صادق **ع** فرمود که پنج چیز از پنج کس حجت
 نصیحت از خود محال و شفقت از دشمن محال و حرمت از
 فاسق محال و وفا از دزد محال و هبیت از فقیر محال **دویم**
 از رسول خدا **ص** فرمود که کسی که در دنیا شانه شود در آخرت
 که کار بدی کند استغفار نماید و و فیکه بغی با ایشان رسد
 نماید و و فیکه بیایه مبتلا گردد صبر نماید و و فیکه چشم آید
ایضا امام جعفر صادق **ع** منقول است که فرمود که در فرات شانه کردن

بعد از آنکه خود با آنها مشفق میبود و نزد صالح که از برای او
استغفار نماید و عزائی که آنرا بخواند و جاهای یا چشمه آب
کسی او را بیرون آورد و در حقی که کسی باشد و بسوه او را
بخزند و صدقه جاریه که بعد از خود گذاشته باشد و سست
او علم باخیر آن که بنا گذاشته است که مردم بعد از آن عمل نمایند
و اینها بعد معبر از حضرت صادق ۲ منقولست که رسول
فرمود که چون داخل هفت شدم دیدم که بر سر هفت آب که از
بطلا نوشتراند که لا اله الا الله محمد بن عبد الله و علی و الله و
فاطمه امه الله و الحسن و الحسین صلی الله علیهم اجمعین گفتند
یعنی نیست خدا که خدای بگانه محمد حیات و علی و فاطمه
و فاطمه که جنات حسن و حسین و دو مرتبه خدا را و در حق
باد لعنت خدا **و اینها** بعد معبر از زاده بن ابی و عاتق گفت
که گفت داخل شدم بحضرت حضرت امام زین العابدین ۳ حضرت
خطاب نمود که ای زاده مردم در زمان ما شیعیانند مانند شما
و کرم و شغال مسک و حوک و کوسفند اما اگر شرات آن
پادشاهانند که هر یک ایشان دوست دارند که دیگری غالب گردد
و هر کس مغلوب نگردد و اما اگرک پس آن باجراست که خدمت میکند
چهار مرتبه در وقت خروید و مویح میکند در وقت فروختن و آن

شغال

شغال پس آنها را که ظاهر ایشان و زبان ایشان باو گهای
ایشان موافق نیست و اما مسک پس آهسته که مردم را آزاد
میکند بر زبان خود مردم او را گرای اند و اشتر زبان او
حوک آنها را که کسی ایشان را بگوید و فاحشه بخواند احاط
میکند و اما کوسفند پس آنها را که موی ایشان را پسند و ک
ایشان را بخورند و اشغال ایشان را سبکند پس چه میکند
کوسفند در میان شیر و کرم و شغال مسک و حوک حضرت
حدیث مؤمن مظلوم را شنید که کوسفند کرد آید بر سر مردم
اهل و بیار اشیاء شیر که و شغال مسک و حوک که با مسک
همه ایشان همت بر اضر مؤمن که آتش انداخته آنجا فرود
در روز و ضرر رساند که کوسفند **و اینها** بعد معبر از حضرت
جعفر صادق ۴ روایت شده است که فرموده است ترک کن
قل هو الله احد و با قل انما الکافرون و در هفت موضع در آن
و در اول ناله و فال و در در کعبه اول ناله است و در در کعبه
نار احرام و در باز صبح و ناله مغرب و دو کعبه ناله است و در
و دو کعبه ناله طواف **و اینها** بعد معبر از حضرت فرمود که حکمی را
حقت صد و پنج رفت و متابعت او نمود برای تعلیم گرفتن

رسول ۵ او را مدیر بنیطه ۴ رسید **و اینها** بعد معبر از امام جعفر صادق ۵
منقولست که گفت رسول خدا ص فرموده است که هشتکند که
تا و ایشان قبول هرگاه الهی میشود **اول** غلای که از انای خود
باشد تا آنکه برگردد **دوم** زن ناشزه که تا زمانی شوهر خود نماید
و شوهر از خشمناک باشد تا از آن مقبول نیست تا آنکه شوهر
او را صحتی گردد **سوم** مانع از کرم که ذکوة واضح نماید **چهارم**
آنکه وضوی نماز ترک کند **پنجم** و خبر که بخت با حق و تکلیف رسیده
و این حال موی خود را در نماز بنوشاند **ششم** پیش از نماز
بکشد که موی را از او راضی نباشد **هفتم** آنکه بول بخورد
باشد و دفع آنها را کرده باشد **هشتم** آنکه بول است ناخود را دفع
کند **هشتم** کسب که دست بوده باشد بگری **و اینها** بعد معبر
روایت کرده است از ابوبصیر که گفت نزد امام محمد باقر ع بودم که
مردی از اهل کوفه با خنجر غرق کرد که موی در کوفه قوی بر آن
میکند و آنرا بنوشید میدهند حضرت فرمود که کاست آنرا
که اسناد بمن میدهند غرق کرد که میگویند آنرا که فرموده که اگر
غیر اسلام حضرت فرمود که بلی آنرا غرق کرد که برای من صف
آنرا فرمود هر که گواهی دهد بوحایات خدا گواهی دهد بر من
رسول ۶ و افراد کند براسی آنچه اگر آنحضرت از جانب خدا آورده

هفت کلمه و چون آن حکم رسید انفسوال کرد که چه چیز باشد
ترا آسمانست و چه چیز وسیعتر از زمین است و چه چیز حق تر
و فراوانتر از درایت و چه چیز است که سخن از مسک است
و چه چیز است که بی و مراد آن از آتش بیشتر است و چه
که سر روی آن اندر نور بیشتر است و چه چیز است که از کوهها محکم
ستکین تر است آن حکم در جواب او گفت که حق شما از آسمان
بلند تر است و عدل او از زمین وسیعتر است و حق فضل او
دریا غنی تر از بی نیاز تر است و جوی او جوش حدت و کرمیش
از آتش بیشتر است و یاس از رحمت الهی از مهر هر روز است و
بهتان بر بی گناه و نون از کوهها محکم ستکین تر است **و اینها**
و بعد معبر از ابوبصیر روایت کرده است که از برای رسول
هفت فرزند شد و از خنجر بر سر دو پسر و چهار دختر را
پس آنرا قسم و طاهر بودند و بعضی طاهر را بعد از آنکه میکند
اما دختران پس از کثرت و رفیع و نسیب و فاطمه صلوات الله
حضرت فاطمه علیها السلام فرمود و نسیب ابو
العاص بن زید که مردی بود از بنی امیه تزویج نمود و امر
کثرت فرزندش از آنکه عثمان او را سقز نماید پس بعد از آن
در روز حضرت رسول ۷ رفیق را و تزویج نمود و ابراهیم فرزند

رسول

و نماز بپای دارند و زکوة را ادا نمایند و دوزخ ماه رمضان را بپای دارند
و حج خانه خدا را بجا آورند پس اگر کسی مسلم است و اوست که در غرض خود
پس ایمان کلامت فرمود که ایمان آنست که کواهی دهد و بگوید
خدا و برهان حضرت معصوم و اقرار کند با آنچه حضرت از خود فرموده
خود آورده است و نماز بپای دارد و زکوة را ادا نماید و دوزخ ماه
رمضان را بپای دارد و حج بجا آورد و گناه نکند که خدا با او عهد انش
فرموده پس اگر کسی مؤمنست او بصیر گفت من عرض کردم که چنان
بغضای تو بدار که گناهانی که وعده انش فرموده است که است
حضرت فرمود آنچه در قرآن است حقت و او توبه نکرده باشد که
ببقیه انفعالی بود **و ایضا** بعد معتر و وایت است از چنان بر علم
که گفت بخدمت حضرت امام جعفر ماه ق ۴ عرض کردم که چنان من
تو برای تو یکاد چند مایه که کواهی میدهم بر هر که مخالفت نماید
که ایشان کافرند و در انش خواهند بود و کواهی میدهم برای خود
که ما از اهل بیستم حضرت فرمود که این بیعت شماست یعنی آن
میغیر ایمان است اگر چه برای دیگران باشد کواهی دهید
برای خود که شما در بیعت خواهید بود عرض کردم که چه چیز است که بپای
جام بغضای تو باد من فرمود که نزد کتب بپای و شرکت عدا وفاق
والدین و تقرب بعد از محبت و قذف محضه و کینه از جنگ آ
و خود را مال میم اند و قتل و خود را با دشمن مؤمن عرض کردم

که نما

که نما کردن و دوزخ کردن آیا از گناهان کبیره است فرمود
که آنها مثل این هشت گناه است **ایضا** بعد معتر از زمین بقا
کرده است که گفت حضرت امام جعفر علیه السلام که خدای تعالی شوق
ده جزو فرار داده است نه عدد آنرا و زمان مقرر نموده است
و بیکبار در مردان و اگر نه آنست که خدای تعالی اجرای جاد را
بعد شوق فرار داده است هر آنکه هر مردی نه زن می چسبند **و ایضا**
بعد معتر از حضرت روایت کرده است که انتخاب فرموده است
که جاده جزو است نه عدد آن در زمانست و بیکبار در مردان پس
و قتی که دن در اول حقیق خود حقیق کند و بیکبار از حیای او
مرد و قتی که شوهر کند و بیکبار آن بود یعنی قتی که بیکبار
و بیکبار آن در وقت از ناله بکاره بود و قتی که نوزدهای برآید
یکبار و بیکبار آن بود پس پنج جزو از نه حقیق بپای او باقی است
پس اگر العیاذ بالله زن کند هم آن پنج جزو بود و بیکبار از
برای باقی ماند و اگر بیعت خود باقی ماند آن پنج جزو برای
باقی می ماند **و ایضا** بعد معتر از حضرت روایت شده است که
فرمود سلام میکند بر میباید و در بیعتاری و در بیعتوس و در عید
او تان و در برائتانی و در بیعتوس و در بیعتوس و در بیعتوس
مخت و در بیعتاری که بر تان محضه میسکند و دست زنا بایشان

معرفت است و برک در روزی و راحت از برای بدن و کوا
از برای شیطان و سلاح و حیرات و کافر و امانت است از برای
دعا و قبولت از برای اعمال و زادات از برای مؤمنان دنیا
آخرت و سبب میان او و ملک الموت و انش است در فرار او
فرانش است در بیعتاری و او جوابت از برای منکر و نکیر
و نماز مبد و در وقت محشر حاج است بر سر او و نور است بر روی
و لباس است بر بدن او و حجاب است میان او و میان آخرت
میان او و میان فرود کار عالم و نبات از برای بدن او و انش
و عرواست بر صراط و کلید است از برای هشت و عرواست از برای
حورالعین و وقت از برای هشت و نماز مبد مبد مبد
عالیه بر آن که نماز تسبیح است و غلیل است و بختی است و بختی است
و بختی است و تقدیس و سحر کشتن خداوند عالم با او **و ایضا**
از امام جعفر ماه ق ۴ منقول است که فرمود است هر که عمل دراز
برادران دینی خود را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس
بعد از آن از برای خود متعجب میشود دعا یا در برای آن
مؤمنان و از برای او **و ایضا** بعد معتر روایت شده است از حضرت
امام حسین ۳ که انتخاب فرمود که رسول خدا صلی علی و صیت

میهد و در ترکی که در نماز است و اگر نماز گذارده بنق اذنه
سلام بگوید برای سلام است و جواب او واجب و در بیعتوس
برای و در بیعتوس که در برای غایت شتر باشد و در بیعتوس که در
باشد و در بیعتوس که در بیعتوس میسکند **و ایضا** این باب
بعد معتر از بیع صاحب منقول روایت کرده که گفت روزی
حضرت امام جعفر ماه ق ۴ در مجلس منقول بود مرد هندی نزد
منقول بود و گفت طب را میخواهد حضرت ساکت بود چون
مرد هندی نافع گوید بخدمت گفت آیا میخواهی از طب بیعتوس
فرمود که نه آنچه بیکبار است بهیست از آنچه که بپای تو هست فرمود
که من دواد و معالجه میکنم که بر این بیعتوس و قتی که بختی و بختی
بری و در بیعتوس هم آنرا سبب خدای عزوجل و استعمال میکنم
آنچه را که رسول خدا ص فرموده **و ایضا** قول رسول جنی است
که معده خانه مرد است و بر هر دوی او است و در بپای
آنچه را که عاده کرده است هندی گفت آیا این طبیعت غیر از
این **و ایضا** بعد معتر از رسول خدا منقول است که فرمود نماز
بهترین عبادت نماز شراع دینست و نماز رضای پروردگار است
و نماز شراع و طریقه سحر است و از برای نماز گذارنده است
دوستی بلکه او را دوست دارد و نماز هدایت ایمانست

که فرمودی

مرد و فرمود که بر علی هر که از امت من حفظ کند چهل حدیث
 بکند آن عمل جزا و در جزای حق تعالی در روز قیامت
 او را با سقران و صدقیا و شهدا و صالحان محشور گرداند
 دیگر میفرماید ایشان طایفه فرموده یا رسول الله اینها
 که کلمات انجیل است فرموده است که ایمان بیاوری بخدا
 که یکان است و شریکی از برای او نیست **۲** آنکه او را عبادت
 کنی غیر او عبارت نکنی **۳** و نماز را یاد آوری بوضو و ک
 در دو نهایی آن نمازها آنها را بجا آوری و در وقتان ناخیز
 سهل کار را بنمائی زیرا که ناخیز کردن نماز از وقت آنها
 بی غلت و در غضب الهی است **۴** و کوه را از برای دور
 ماه رمضان بگیرد **۵** و حج خانه کعبه را بجا آوری هرگاه بر
 توانی باشد و استطاعت داشته باشی **۶** آنکه عاق و والدین
 نشوی **۷** و مال بستم یا بخوری از روی ظلم **۸** و یا بخوری
 او را بی شای و چیزی از مسکرات و اخواری و زنا کنی **۹** و
 لوازم مکی و مدینه چینی نکنی **۱۰** کو اهی ناحق از برای هیچکس
 قسم و مرقع بخوری و در روزی مکنی **۱۱** و خود را قبول کنی از هر
 که بتو گوید خواه کوسید آن کوچک باشد یا بزرگ **۱۲** و کون

منسوب

وین

وین بکمالان نکنی هر چند که ان ظالم خویش بزرگ تو باشد
۱۳ آنکه بخوانی و هوای نفس خود عمل کنی **۱۴** و در شهر و دریا
 نیست بر نماندگی **۱۵** و با نکنی و نیز آنکه صلوات بر پیامبر
 بخدای عزوجل **۱۶** و بادم کونا فات نکونی ای کونا و با
۱۷ و بر آدم بلند بالا نکونی ای بلند و مراد تو از آن عیب او باشد
۱۸ و آنکه با حدی از خلق خدا استغفار و توبه نکنی **۱۹** و بر
 و مصیبت صبر نمانی **۲۰** و آنکه مقتضای که خدا بنور داده شود
 نمانی **۲۱** و آنکه ایمان نکرده ای از عقوبت کتاهانی که کرده **۲۲**
 آنکه ما تو را مکرری از رحمت خدا **۲۳** و آنکه توبه کنی بپسوی خدا
 از کتاهان خود بپسوی سبک توبه کننده از کتاهان خود
 کسبت که کتاه نگردد باشد **۲۴** آنکه با استغفار اصرار بر معاصی
 نمائی پس است کسی باشد که استغفار بخدا و پیغمبران و
 او نمائی **۲۵** و آنکه بدانی آنچه بنور رسیده است از تو نمیکند
 و آنچه بنور رسیده است آن بنور رسیده **۲۶** آنکه طلب کنی چشم
 حائق برضا کردن مخلوق **۲۷** آنکه دنیا را بر آخره اختیار نکنی
 زیرا که دنیا فانی است و آخرت باقیست **۲۸** آنکه بخل کنی بر برادر
 خود یا آنچه که آن فایده بمانی **۲۹** آنکه باطن تو مثل ظاهر تو باشد

در این

و در روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهدای و صالحان
 محشور گردد **۳۰** و آنچه بعد معتبر از این سخن من تمام از حضرت جعفر صادق
 او نهاده بود که او را و علیهم السلام روایت کرده است که گفتند
 که هر که چهل سال عمر کند این کلام را بخواند و در هر روز
 و هر که پنجاه سال عمر کند خدا توبه را در روزی او گرداند و هر که
 سال عمر کند خدا حساب و روز قیامت را بر او آسان گرداند و
 هر که هفتاد سال عمر کند حنات او را بپوشد و کتاهان او را نر
 بر توبه و هر که هشتاد سال عمر کند خدا کتاهان گذشته
 و آتی او را بپارزد و راه دود بر روی زمین در جاتی که آفریده
 باشد و خدا او را شفیع گرداند در اهل بیت او **۳۱** و آنچه روایت
 کرده است که حضرت امام جعفر صادق **۳۲** فرموده است و شکر کنی
 حضرت آدم از آنکه از بهشت فرود رسد و ما او را و بسبب جبر از بهشت
 بهشت که روان میوهها را آنها برده چهل عدد از آنها میوه چند
 که داخل و خارج آنها هر دو خوردند و بنمود و چهل عدد آنها خوردند
 میشود داخل آنها و انداخته میشود خارج آنها و چهل عدد آنها
 میشود خارج آنها و انداخته میشود داخل آنها و او بود جولی
 انداخته و پنجم هر چه در **۳۳** و کلمه **۳۴** است جعفر از عبد الرحمن بن الحجاج

۳۵ آنکه ظاهر تو بگویند و باطن تو بیخ باشد و اگر چنین
 باشد تو از جمله منافقین باشی **۳۶** آنکه دروغ نگوئی و با دروغ
 کو بان و دوستی و آشنائی نکنی **۳۷** آنکه ادب نمانی نفس خود را
 و اهل خود را و فرزندان خود را و صاحبان خود را بر قدر حق
 خود **۳۸** آنکه عمل کنی با آنچه که از ادب است **۳۹** آنکه عمل کنی با حدی
 از خلق خدا و عرفی بکر بحق **۴۰** آنکه مردم باشی در برای بزرگ
 و دور **۴۱** آنکه جیاد و سرکش باشی **۴۲** آنکه بیادمانی بیخ و
 قلیل دعا و ذکر و صوم را و آنچه بعد از حرکت از احوال قیامت
 و بهشت **۴۳** و آنچه بیادمانی قیامت قرآن را و عمل نمود
 آنرا **۴۴** آنکه غیبت سناری اکرام مومنین را و مومنان را **۴۵** آنکه
 نظر نمانی هر چه که با غیبتی کسی است بگوئی آنرا با حدی
 از مؤمنین و مؤمنات مکن **۴۶** آنکه بلال بهم برسانی از کون
 حدی **۴۷** آنکه خوف را کل با حدی بگوئی **۴۸** آنکه با حدی منت
 نگذاری در وقتیکه بایشان احسان کنی **۴۹** آنکه دنیا بپایه که نزد
 تو زندان باشد تا آنکه خدا برای تو طبیعتی قرار دهد در اخوت
 و این چهل حدیث است هر که مستقیم باشد و عمل کردن مرا آنرا حفظ
 نماید آنها را از من از انسان من داخل بهشت کرد در بر من خدا و

و در روز قیامت

روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق ع بر من فرمود
 که بر هر چه از او و خلعت که در بر من دو خلعت هلاک شد هر
 هلاک شد به برهمن از آنکه فتوی می مرد مرا برای خود یا آنکه
 دین اوی کنی یا اعتقاد نانی بجای آنکه باز علم نداری **و دیگر**
 آنحضرت فرمود که خرج کردن عیانه روی امریست که خدای عز
 وجل از او دست میدارد و اسراف کردن امریست که خدا
 آنرا دشمن میدارد حتی آنکه بر چنین تخم خزا و بر چنین آبیم
 کرم یا نیم خورده از چیزهاییست که اسرافت **و اینها** فرمود که
 هر که مشقت نکند سعی را نه بپند بخت الهی است که نمیکند **و دیگر**
 آنحضرت فرمود که گفت رسول خدا ص که هر که ابتدا کند به طهارت پیش
 از آن که سلام کند جواب او را نکند فرمود کسی را به طعام خود بخوان
 تا آنکه سلام کند **و اینها** پسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام فرموده است و سبکی خداوند عالم را از
 کثیر بیدار در مقوت گناه او تعلیل میفرماید و در دنیا آن را بران
 گشت مواخذ میفرماید و وقتی که بیدار شده نماید بدی را یعنی به سبب
 بدی نیت بدی او را در دنیا بیاورد آن گشت مواخذ میفرماید تا آنکه در دنیا
 قیامت او را بران گناه بگیرد **و دیگر** پسند معتبر روایت شده است از
 حضرت

ناید

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 است که در میان از دشت مختلف افزاید شده اند من و جناب امیر
 علی بن ابی طالب از آن دشت افزاید شده ایم اصل من علی است و فرع
 من جعفر است **و دیگر** پسند معتبر از من روایت کرده است که
 که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که ای
 مدبر خدا جهت کند بیدار و اگر سعی کند مرد مرا دوست خود کند
 و از ایشان سخن گوید به خود یکسان سخن را شناسد و ترک کند سخن را
 که از کار بد نیاید **و اینها** پسند معتبر از من روایت کرده است که حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام از پسران بزرگوار او روایت کرده است که گفت
 امیرالمؤمنین ع فرموده است که هر بنده که خواهد حیر و در خانه او بپایان شود
 باید که پیش از چیزی خوردن دست خود را بشوید **و دیگر** پسند معتبر از حضرت
 امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که شعبان ما را امتحان کند **و دیگر**
 سحر چوین **و دیگر** وقت نمازهاست که چگونه محافظت میکند **و دیگر** چگونه
 اسرار را از دشمنان محافظت میکند **و دیگر** نظر کنید که در آن کتابها
 چگونه با برادران مواسات میکند و اگر در بی هم چنین رفتار نمایند
 از دشمنان محافظت نمود و اگر نشیند **و دیگر** هر چه از من روایت کنید معتبر است
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت حضرت رسول

نزد

علیه

فرموده است که غیبت کردن از برای دین مسلم بدتر است از آنکه خود
 که در اندرون آدمی بفرستد و فرموده است که در مسجد نشستن
 برای انتظار نماز عبادت است مادامیکه غیبت نکند **و دیگر** پسند
 معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرموده
 است که کسی بگوید در میان چیز ناخوشی را که حیم او دیده باشد
 و گوش او شنیده باشد پس آن را از آنکس که خدای عز وجل
 در میان ایشان فرموده است در قرآن این **و اینها** یعنی
 ان تبغ الفاحشة فی الدین امثالهم عذاب الله یعنی
 آفتاب که دوست دارند فاحش و ظاهر نمایند فاحش و جبرها
 بد را در باره مؤمنان از برای ایشان عذاب دردناک
و دیگر حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع من مشقت
 که فرمود پیغمبری از پیغمبران مبتلا میشود بگوشتی از گوشتی
 سیزده و بود پیغمبری که مبتلا میشود بر برای تا از غریبان میرود
و اینها پیغمبری بود که مبتلا میشود به درها و در ضلالت او
 هلاک میکند **و دیگر** پیغمبری بود که می آمدند و قوتش می
 در میان ایشان فاجر میکرد ایشان را طاعت خدا و سجده
 ایشان را بسوی توحید خدا و قوت بکشتن داشت پس میگذاشتند
 که از شخص خود مانع شود و گوش نمیدادند بسوی او تا او را می
 کشند

مؤمن

کشند و مبتلا میکردند خداوند کائنات اگر بفرستد من را
 که نزد او دارند **و اینها** پسند معتبر از حضرت صادق ع من مشقت
 که در قوت شده اند در میان دکن نانی و حجر الاسود هفتاد پیغمبر
 گرد آمدند از گونگی و بر ایشان احوالی **و اینها** حدیث معتبر
 که شخصی گفت یابن رسول الله من کراهت که در مسجد بنیان
 کنم حضرت فرمود که کراهت میداد که هیچ مسجدی بنیان
 بر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته شده است پس آن بصره
 چند از خون او رسیده است پس خدا خواسته است که او را در
 جاها یاد کنند پس تا آن قریبه و فاطمه و قضای که از قوت
 است در آن مسجد ها بکن **و دیگر** فرمود که بلای پیغمبران شد
 قزاق از همه کس مؤمن مبتلا میکرد و بعد از آن خود و بعد
 یکی اعمال خود پس هر که صحیح است ایمان او و بگوشت اعمال او
 پس شدید میکرد بلای او و هر که ایمان از ضعف و سبک باشد ایمان
 او ضعیف میشد و کم بلای او و فاجر عظیم و بلای عظیم است که
 خدا دوست میداند هیچ قوی را که بلای او را مبتلا میکند
 و از برای خدای عز وجل در بین مذکبان خالص چند هستند که
 هیچ محنت برین نمیفرستد مگر آنکه آنرا از ایشان منع میکند و بلیه

دائم

آن

ناقل نکند مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد **و اما** از
خدا منقول که بلای عظیم اجر عظیم دارد پس وقتیکه خدا
سید را دوست داشته باشد او را بلای عظیم مبتلا میگرداند
پس اگر سید آن بلا را نمی خورد خدا را آن سید را حق گوید و
اگر سید آن خفتناک گردد و کاره باشد سخن ختم الهی گردد
و اما خداوند معجز از حضرت امام جعفر صادق **روایت شده** است
که مؤمن هرگز که نماند است هر چه زیاده میشود در میان او
زیاده میشود بلای او و بر مؤمن لا اقل چهل روز نمیکند و مگر
آنکه امری عارض او میگردد که او را محزون گرداند تا آنکه دین
خدا را خود را یاد کند یعنی از گناهان خود توبه کند **و در**
تحقیق بحمدت امام محمد باقر غرض کرد که مؤمن بچندام و
میرس و بعلوان و بلان در مبتلا می گردد حضرت فرمود که او
ناقل شد از مؤمن آن کسی که مکتب الاصاب بود یعنی انگشت
دست او در مکتب دست جمع شده بود و هم آنکه بود که یاس
می بینم که او با جان دست خرم خود را برساند از خوف خدا
پس فرمود که بسوی خود خود بیرون برای رسانیدن ایشان
پس قوم او را بصدورای شنید کردند پس بعد از آن فرمود
که مؤمن هر بلای مبتلا میگرداند و هر که می پاید مگر آنکه

خود را نمیکند پس حضرت فرمود که اگر مؤمن بداند که چه امر
از برای او هست در مصیبتا هر آنکه آورد میکند که گوشت بدن
او را میخس میکوشند و خدای عزوجل بلا را هدیه میفرستد
برای مؤمن چنانکه مری که وقتی که غایب است هدیه
اهل خود میفرستد و خوفال دنیا را از مؤمن منع کرده
از آن برهین میزند چنانکه طیب با ما را از چیزهای ضررنا
برهین میفرماید **و در** امام زین العابدین هم میفرماید که
مگر راحت دادم از برای مری که در دنیا چیزی را نصیب
ناو نمید **و اما** از حضرت امام جعفر صادق **منقول** که
خدا عزوجل مؤمن را هر بلای مبتلا میکند اند و هر که او
می بیند و مبتلا نمیکند الله او را بزال عقل و آیهایی می
کند تا شیطا ترا بکونه مسلط گردانند و حال حضرت ابوب
و بر فرزندان او و بر اهل او و بر هر جزا و مسلط نگردانند پس
عقل او از برای آنکه او را بیگانه میبرد و از برای هدیه فرستادن
سزا هست که سید مان خفته نمیشد که سبکی از دو خطه یار
مال او را سپردن عیبی میدان او **و اما** خداوند معجز روایت
کرده است که حضرت امام جعفر صادق **فرموده** است که رسول خدا
روزی با اصحاب خود فرمود که بگویند هر آنی که زکوة آنرا

و بگویند هر چه یک زکوة آنرا داده باشد و بگویند
هر چه یک زکوة آنرا داده باشد هر چه که از خجل ده
یک مرتبه باشد صحابه عرض کردند که یا رسول الله آنرا زکوة مال
پس آنرا دانستم و چه چیز است زکوة بدن فرمود آنست که
آفتی آن رسد پس روی مردم از آن مستغیر گردید و
حضرت دید که رویهای ایشان مستغیر گردید بایشان فرمود
که ای ابا عبد الله که من باین سخن خود چه چیز قصد کردم عرض
کردند که نه یا رسول الله فرمود که خدمت و عزای در جلد
اورد باینکه بیاد رسد یا آنکه مرخصی باورسد یا آنکه
سؤك و خاری میدان او رود و آنچه بشیر اینها باشد
حتی آنکه اخلاص و پویند چشم **و اما** خداوند معجز
ار شیب رعایت کرده است که گفت مری بحمدت حضرت
امام جعفر صادق **روایت شده** که داخل شد و عرض کرد که من مردم از
دوستان شما حاجت شدیدی بمن رسید و بزره بعضی
از خویشان خود رفتم برای آن حاجت پس خویشان مراد
نمودند حضرت آن مرد فرمود آنچه که خدا بخواهد است
است از آنچه خویشان تو بخواهند الله بعضی غایب فقر برای
تو بفرستد از آنچه که میخواهی از حاجت خود آنرا گفت که جا

من بفدای تو باد خدا را بخوان که مرا از خلق خود بی نیاز کند
حضرت فرمود که خداوند عالم تقیم کرد روزی هر کس را که خوا
بردست هر کس که خواست ولیکن خدا را سوال میکنم که مرا مضطرب
نگذارد بسوی لیسان خلق خود **و اما** خداوند معجز از ابو
روایت کرده است که گفت حضرت امام محمد باقر **فرموده** است
که رسول خدا **فرموده** است که خدای عزوجل فرموده است
که بعضی از بندگان مؤمن سید کانی هستند که صلاحیت ندارند
از برای امر دین ایشان مگر عقی و وسعت و حجت بدین پس
میدم غنی و فقیر و بندگان و باینها امر دین را اصلاح می
آید و بدینست که بعضی از بندگان مؤمن سید کانی هستند که صلاح
ندارد از برای امر دین ایشان مگر فقر و بی چسبیری و مرض
در بدنهای ایشان پس ایشان میدم فقر و فاقه و مسکینه
و مرض را پس اینها اصلاح میشوند امر دین ایشان میدم سید
بعضی از بندگان مؤمن من هستند که جد و جهد میکنند در
من و بر بجزند از خواب خود و دست بر میدارند از لذت خویش
سعی میکنند بشمار عبادت من و تقب میکنند نفس خود را
موجو را بر او و میانه دم کشید و دست برای نگاه داشتن من
از چیزی که باعث فساد اوست پس او صبح میکند خندان
بصورت خود با ندامت از غفلت شدن آن بدارت و از غفلت از برای

و او بر آن کجی دوزی نغمه ضرورت و کفایت صبر میکند تا آنکه ترک
باو برسد و اوست و کبر کنندگان او کم اند و فرمود که
طوبی از برای کس که مسلمان باشد و دوزی او بفرستد کفایت
د بکر و حضرت رسول فرمود یا علی وصیت میکنم پس حفظ کن آنرا
که پسر من یا علی با من هر که خشم مرا فرمود بعد از آنکه تاز
باشد بر امضای آن حقها در عرض او کار او را این که اندوا
و اطمینان باو عطا کند که طعم و صلاح آنرا یابد یا علی هر
که مرد وصیت کند تقصیر درین او خواهد بود و شفاعت یابد
حق او دهد پس یا علی چهار آنت که کسی صبح کند و در
حواطر داشته باشد که با حریفی ظلم کند یا علی هر کسی که مردم
از زبان او بپرسند انکس از اهل آنراست یا علی بدین مردم
کسیست که مردم او را گرامی دارند از ترس زبان یا علی بدین مردم
کسیست که آخرت خود را بدینا بفرستد و بدینا از کسیست که آخر
خود را بدینا بدیگری بفرستد یا علی هر که خول بکشد و بگوید
و راست گویا باشد یا علی و کوشش او من فرستد یا علی خدای
عزوجل دوست دارد و دروغ را در میان که از برای اصلاح مومنین
باشد و دشمنی دارد با کفایت و جای که خدای شود یا علی
هر که بزرگ کند خود را و بر برای خیر خدا و عالم او را و دشمن
سر بر پشت بچسباند یا علی گفت از برای خیر خدا ترک کند چنین
چرا

خوای یابد فرمود که بگوید الله از برای محافظت نفس خود پس
او را یابن مرزد هدایت یا علی شارب الخمر مثل عبادت کند و بستاند
یا علی کسیکه شراب خود را از اهل بیوتش بفرستد و اگر
در مدت این چهل روز ببرد که از مرده است اگر خوردن شراب
و احلال اندازد که بد شاید که مرده این گناه بزرگ آنرا
که قبل از وفات او ببرد در وقت ترک بسیار بسیار است یا علی
بدین مردم پس حضرت رسول فرمود یا علی هر مکرری حرام است
و آنچه کرم میکند بسیار است و اندک آن نیز حرام است یا علی
همه گناهان را در یک خانه گذاشته اند و کلید آن شراب است
یا علی ساعی بر شارب الخمر می آید که در آن ساعت برود و کار
نمیشناسد یا علی سر او است که در مؤذن حلق باشد و قاف
و آراغ باشد در وقت تحریک قتلها و صبر داشته باشد و فریاد
و شکر کند در وقت رخا و قناعت کند یا علی دوزی کرده است
او را حدای عزوجل و در دشمنان خود ظلم کند و از برای خود
دوستان داخل گناه کرده و بدین او در شب باشد و در روز
در راحت باشد یا علی جهاد کند که دعای ایشان برده میشود
دعای امام عادل و دعای پدر از برای فرزندان و دعای هر که

برای برادر خود در غیاب آنرا عاقد و دعای مفید و نظام حق
جل جلاله نماید که قسم بفرستد و احلال خود که برای کفر هر چه
که بعد از آن باشد یا علی هشت کند که اگر خار کرد و
ملاست نکند مگر نفسهای خود را کسیکه بطعام کسی برود که او را
خزانده باشد و بهای که بر صاحب خانه ختم نماید و کسیکه طلب
خیالند دشمنان خود نماید و کسیکه طلب فضل و زیادتی از لیثان
نماید و کسیکه داخل کرده در سرخی کریان و و کس باشد و او را
داخل نموده باشند و کسیکه پادشاه استخفاف نماید و کسیکه
بجای نشیند که اهل آن باشد و کسیکه بکسی حدیث و سخنی
گوید که انکس گوش سخن او ندهد یا علی خدا حرام کرده است
لبثت را بر فحاش بدینا که بر او داشته باشد از آنچه گوید و از
آنچه مردم باو گویند یا علی طوبی از برای کسیست که عمرش در این باشد
و عیش بگوید یا علی مزاج کن که بهای برود و دروغ بگوید
نور بیاورد و بهر چه از او و صلت که آن در جدول منکلی است و بیا
که اگر در آن از خا و صفت است بر تو داخل کرده بر حق صبر
مستوان کند و اگر کسالت دوزی حق نمیشود ادا کردی
از برای هر گناه و غیره است مگر خلق بد و نوا که صاحب خلق
خون از گناه بیرون دود و بکناه دیگر داخل کرد یا علی چهار چیز است

که عفت است آنها دوز بر وجه مردمیکه نوا و بکلی گنی و او در کجا
از تنگی بدی بگوید و مردمی که نوا و باری میگویند او بر
زیادتی میکند و مردمیکه نوا و عهد کردی و دما می و نوا و باری
عهد کردی و او بوعده بر مکرر کرده و مردمیکه بر خود صله نموده
و او قطع صله رحم کند مگر هر که دوازده حلقه است که او را
بجا آرد بسیار عتاب دارد و از آنست که آنها را بجا آورد و چهار
از آنها واجب است و چهار از آن نیست و چهار آنها اذیت
است چهار واجب آنست که چیزی که معذوری حلال باشد در آن
کفن و دوا و چیز خوردن یا علی آنست که شکر خدا کند و معاند
که این نعمت را خائب است چهار آنست که بان را ضعیف باشد و دنیا
بر آنرا بنظر نیاید و تا آنکه بان سب نعمت حاضر را حقیر شمارد و آنرا
ست پس اول آنست که در دوازده نوبت و پایداری است را بر بالایی
بایچپ گذاشت و دوم آنست که لبه آنست چیزی خوردن یا علی آنست
که نعمت را از پیش خود ببرد و چهار آنست که بعد از فراغ آنست
بگوید و اما ادب پس اول آنست که نعمت را بگوید و آنکه بگوید
آنست که بیایا و بجا یابد یا علی آنست که بر روی مردم بسیار نظر کند

شستن دستهاست پیش از طعام و بعد از طعام **یا علی** خدای
عزوجل بخت داخل کرد بخت اظلال قرار داد و یک خشت از
نقره و دیوار آنرا با قوت گذاشت و سقف آنرا در بید قرار داد
و سنگ دره اش را برپا کرد و خاک آن در غفران و مشک
اندر قرار داده است پس هر هشت فرمود که سخن بگو هشت گفت
خدای منست مگر خدای بگانه که حیات و قدوم یعنی پند است
که هرگز او را ترک نیست تحقیق که سعادتمند شد کسی که داخل
من کرد حق جل جلاله فرمود که قسم بعزت خود که داخل میکنم
بر تو کبریا که شارب الحیرت نباشد و نه سخن چین و نه دیوث
یعنی فریاد و نه جوکی ظالم و نه محنت و نه ناسر زهر و نه
دهیک بر و نه کسی که قطع صلح رحم کند و نه برهبری مذهب **یا علی**
کافر شد بخداوند عظیم این است ده کس **یا علی** سخن چهر ساله ۳۰
و کسی که در بر من اجنبه دخول کند و کسی که طحی و طمان کند
یا علی و کسی که عارم خود را کلاه کند و کسی که می کند در منتر
و سعاد و مریان خلق و کسی که اصله بیک بدشمنان دین
موفقت و کسی که دکه را مع کند و کسی که مستطیع باشد
و حج نزود **یا علی** و لیمه و صافیت مکر در هیچ چیز در **یا علی**
و در ولادت اطفال و در خشنه کردن ایشان و در خریدن خانه

در هر روز

یا علی

یا علی کردن آن و در بر گفتن حاجیان بخانههای خود **یا علی**
سزاوارست از برای که از منزل خود بیرون رود مگر از برای
سجده یا از برای مروت معاش و نیکوای خود یا از برای
تحقیق قوابل آخرت یا از برای لذتهای که بر او حرام نیست
یا علی سرچراست که آنها از یکی اختلاف در دنیا و آخرت
آنست که معزونی از کسی که مواظب کرده است و صله و احسان
بیکدیگر موقوف صلح رحم میکند و هیچ کس از کسی که بیو حاکم کند
یا علی با دردت ناچار جز پیش از چهار چیز و غیبت شمار آنها
جوانی را پیش از آنکه بر گردی و صحت با صفت شمار پیش از
سرخش بودن و هفتاد را پیش از آنکه فقیر گردی و حیات را پیش از
مرگ **یا علی** حوصلا کراهت داشت از برای است سر عبت کند
و حرکات بی فایده کردن که خارج نماز بجا آورده و کراهت
منت گذاشتن را در مدینه و رفتن مساجد را با احتیاط و خد
در قبرستان و نظر کردن بخانههای مسلمانان و نظر کردن بفر
زان و نیز آنکه آن مورت کوفی میگردد و کلام را در وقت صلح
کردن موقوف نماید آن باعث لالی فرزند میشود و کراهت داده
خواهد بود در میان عاز غریب و عشا دین که آن مورت دوری رود

در نماز

و کراهت داده که کسی داخل خانه نارد و مگر با چراغ **یا علی**
سرچراست که هر که خدای عزوجل را آن سبزه ملاقات نماید آن
کس از سایر مردم افضل است هر که او آنگند آنچه را که خدا بر او
واجب کرده است آن کس را بدین بین مردم است و هر که از آن
الهی برهیز کاری نماید او برهیز کار بین مردم است و هر که قضا
کند یا بخر خدا با و رودنی کرده است آن عقیق بین مردم است
یا علی سرچراست که این است طاعت آنرا اندازند آن و کس
گرفت بابرادران دینی در مال خود و اضافت اوست از برای
مردم بر نفس خود و که خدای عزوجل است در هیچ احوال و آن
گفتن بیج او بفرست و دیگر و فیکه و اد کرده بر او چیزی که حجت
و از خوف خدای عزوجل آنرا ترک نماید **یا علی** هفت چارست که در
هر که باشد آنها تحقیق که حقیقت ایمان در او کامل شده و در
دشمن از برای او کثوره میشود و کسی که و صفا کامل سازد و
نار را بگو بجا آورد و ذکوة مال را بدهد و غضب خود را نگاه دارد
و زبان خود را از سخنان بد نگاه دارد و بر گناه خود استغفار
و از برای اهل بیت پیغمبر خود پیغمبر خدای رحمت کند و سر کس را
خدا لعنت کرده است کسی که تنها بدین فرود و کسی که تنها بخر خود
و کسی که تنها در خانه بخوابد **یا علی** و سرچراست که دروغ در دنیا
نیکی است مگر کردن در جنگ با دشمنان دین و دین که بازن

میشود و کراهت داده و عمل را در پیش آسان مگر آنکه با انگشت
دینا که از برای آب ساکنان از آنکه هستند و کراهت از
دارد و دخول حرام مگر با انگشت و کراهت دارد سخن گفتن
در میان اذان و اقامه را در نماز صبح و کراهت دارد سوار
شدن بر کتبی یا بر ای سفره یا بر مردق جهان باد و کراهت
دارد خوابیدن را در بای که غیر نجس باشد و **یا علی** که هر که
در راه عزیمت بخوابد داخل خون خود کرده و کراهت داده که
مر در خانه تنه بخوابد و کراهت دارد که مردن در اهل خود
دور و در فیکه حاضر باشد و اگر برود با جیغ فریاد صاحب
یا بری که در ملاقات نکند مگر نفس خود را و کراهت دارد که
با مجدهم سخن گوید مگر آنکه میان او و مجدهم مقدار یکروز
فاصله باشد **یا علی** فرمود که فرار کنید از مجدهم ماست فرار
کردن ایشان و کراهت دارد که مردن در اهل خود دور و بعد از
آنکه احلام بوده باشد و اگر بی خلل جامع کند فرزند و بیوانه
گردد ملاقات نکند مگر خود را و کراهت دارد بول کردن را
در زمین جاری و کراهت دارد در دین درخت میوه را با نخچه
حرما که بران باشد و کراهت دارد آبیاده بول کردن با
ضابط و کراهت دارد که مردن در محل نباشد و رجالت ایشان

و کراهت

خود تانی و اصلاح که در میان مردمان نانی مسرت کند که
نشین ایشان در این بیرون نشین بامردان بیت نشین
با احتیاط و سخن گفتن باز نانی **یاعلی** سر جز است که از حق
ایمانت میان روی در امر معیشت و انصاف نمودن از برای
مردم بر نفس خود و بدل کردن علم از برای طالبان و سر
است که در هر که نباشد عمل او نام نگیرد و دفع که منع کند از
انعامی الهی خلق نیکی که بامردم مدارا نماید و حاکمی که جل
جاهل با آنان رود نماید **یاعلی** سر جز است که فتح و شادی آ
از برای مؤمن در دنیا ملاقات کند برادران و اظهار
دادن برادران و حرص و کبر **یاعلی** چهار فصل است که از انصاف
است خشکی چشم و قنوت قلب و آرزوی دراز و دوست
نقاید نیاید سر جز در حیات و سر جز کفارات و سر جز
ملکات و سر جز نجابت است **انما** در جات پس آن کامل
ساختن و دعوات در هواهای سر و انتظار نماز است بعد
از نماز و در وقت در شب و روز نماز بجای آورد و فیکه مردم
در خزانة **انما** ملکات پس آن حرص که آنرا بر ویکی و
هو او خواهش است که آنرا منافع میکند و عجیب که آدمی
نفس خود بنماید **انما** نجابت آن خوف خداست در بینان
و انکار او باینکه در معیشت خود در حال فقر و فقر و لغت

سخن

سخن حضرت در حال خوشنودی و غضب **یاعلی** سر کن و برو بعد از
دعای راه برای صلح و نیکی و الدین خود و دختران یکسال راه برو
صلح سایر مردم و مسافت یکمیل راه برو برای عبادت مریض و دو میل راه
برو برای تشیع جنازه و مسافت یکمیل راه برو برای اجابت دعوت کسی که ترا
بطعام خود خوانده باشد و چهار میل راه برو برای زیارت کردن مادر
دینی آن برای خدا و پنج میل راه برو برای اجابت واری مصطفی و
راه برو برای یاری مظلومان و بر تو باد باسقفار کردن **یاعلی** ان
برای مؤمن سر علامت بیاد داشتن نماز و دادن زکوة و کوفت زدن
و ادب برای ریاکننده سر علامت با نشاط عبادت میکند و حضور
و کسالت میورد و در خلوت و دوست دارد که او مدح کند و جمع
امور و ادب برای منافق سر علامت و فیکه حدیث گوید و دروغ
گوید و فیکه وعده کند محال نماید و فیکه او را این کردند
بر چیزی خیانت کند **یاعلی** سر جز است که باعث فراموشی میکند
خود و سبب ترش و خوردن کثیر و خوردن پیوسته و خوردن
خوردن و خوش و خواندن قطره ها و راه رفتن میان دو زن و انداختن
شیر و حجامت کردن در کودکی کردن و بدل کردن در آب انداختن
یاعلی لغت دنیا در سر جز است در خانه وسیع و زن خوش برون
و اسب خوش راه و هر که علم یاد گیرد برای آنکه شایع کند یا بیک
و حدیث کند بدینا یا آنکه روی مردم را بسوی خود گرداند پس آنکه
اهل اکثر است **یاعلی** سر و فیکه ببرد مردم بگویند که چه

ارث گذاشت است و ملائکه میگویند که چه پیش فرستاده **یاعلی** سر
نساء و احوال از برای مؤمن و حسرت از برای کافر این
مؤمن مریض بیخ است و ناله او غلیل است و خوابیدن او در
مراش عبادت و نشستن او در غلوه بیلوی و بیکر عبادت و در
راه خدا پس اگر عبادت یابد و در میان مردم راه رود هیچ کس
بر او نباشد **یاعلی** اگر هدیه نماید بسوی من یا چه کوسند
هر آینه من آنرا قبول کنم و اگر مرا بد زاع کوسند ی بخوانند
هر آینه اجابت خواهم نمود **یاعلی** ست بر زبان مار جگر و سر جاعت
و نه از آن و نه از آن و نه عیادت مریض و نه منافع کردن جان
و نه هر دو میان صفا و مرده و نه اسلام حج و نه خلق که ترا بشنود
و نه تولیت خدا و حکم و نه مشورت با ایشان و نه زنج کردن
جوانان که در وقت مرگ و نه هر کردن تلخیر و نه از استوار
نزد قبر و نه شستن حطیم و نه تولیت فریج تنهایی و نه برون
رفتن از خانه شوهر که بادن شوهر پس اگر بی ادب او بود
و در لغت کند او را خدا و ملائکه و عزب و بی ادب شوهر از خانه
اچری بکشی بگذرد و جایز است که شیی بخوابد و شوهر از
خشمناک باشد هر چند که در آن خشم شوهر ظلم بر کرده باشد
یاعلی اسلام بر هنر است و لباس او حیاست و فتنه او دقت
و در دغل و لغت و سخن او و در و بر هر کار دیت و از

برای

برای هر چیز اسرار است و اسرار اسلام و صلا فی و سنی اهل بیت است
و سر جز است که حافظه را زیاده میکند و علم را میبرد و سر آن که
و سر آن که در سنت است و در عازن پاک میکند و چشم را جلالت دهد
و خدا خوشود میکند و دنیا را سفید میکند و کوششهای دنیا را اندر
دنیا میبرد و هیچ دنیا را حکم میکند و باعث زیادتى حافظه می
شود و حسرت و امضا خف میگرداند و ملائکه را نشاند میکند **یاعلی**
خواب چهار قسم است خواب بفرمان و ایقان بر پشت میخوابند و
مؤمنان و ایقان بر دوش راست میخوابند و خواب کفار و منافقان
اینان بر دوش چپ میخوابند و خواب شیاطین و ایقان بر دوش چپ
یاعلی حذای عز وجل هیچ بغری نفرستاد مگر آنکه فتنه او را اوست
او فرموده است و در تیر مرا حلقه قرار داده است و اگر نه
برای من در تیر میزد **یاعلی** چهار جز است که پیش او را بشکند امام
و شیوان که مردم شایسته او بنمایند او معیت خدا کند و در بی که هر
او او را محافظت کند و او بشود هر خود خیانت کند و فتنه بری که صا
او برای او دکان نمی نماید و هر آینه بدی که هر آینه و او سکنا ی آید
یاعلی چهار جز است که ضایع شود آدمی بره با سیری چیز خوردن
در ماه تاب چایخ افزون ختن و در پیش سوره زار زانت کردن
و احسان و نیکی کردن بکسی که اهل او نباشد و هر که فراموش صلا
فرستادن بر ما پس راه نشسته ما کرده است **یاعلی** من اسم ترا

در سر مرطوب با هم خود معزونی دیدم و بنظر کردن بان انش کوفتم
چون بر بیت المقدس رسیدم و در شکی که مرا بآسمان بالا بردند پس
بر حوض بیت المقدس دیدم که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله ابدته بود و در مضرت بود و بهر جبریل گفت که گیت و درین گفت
علی بن ابیطالب پس چون سلمه المنفی رسیدم دیدم که بر آله
نوشته بود من خداوندی که خدا فی غیر من است و منها و بکام نام و حمد
اختیار کرده است از خلق من نباید کردم او را بود و یاری
کردم او را بود و پس جبریل گفت که گیت و درین گفت علی بن
ابی طالب و چون اسد مده المنفی گفتیم و بهر جبریل گفت که
دیدم دیدم که بر قاع عرش نوشته من خداوندی که خدا فی
غیر از من است من بیکانه و جبریل گفت نباید کردم او را بود
او یاری کردم او را بود و یاری ابا بهر سکه خدای تبارک و تعالی
عطا کرده مرا در باب تو هفت حلقه داد که درین ادوات
شود و از قبر هر که می آید باین دوات که می بماند باین
بر مرطوب و دوات که می باشد می شود و فتنه من همیشه شود
و نه می شود و فتنه من شود من دوات که می بماند باین
شود باین مرطوب و دوات که می باشد باین ادوات
که خاتم آدم است پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دلمان فارسی رفت
اللمان ابرای تو در مرطوب و فتنه من خصلت است و خای تو در

تو باشی
تو باشی

حال

حال متجانب و کما هی از تو باقی خواهد ماند که آنکه آنرا می اندازد
و بعد از افتقار آنوقت بماند متع خواهد کرد و این پس آنحضرت
در مرطوب که ای ابوذر بر تو بهر از سوال کردن که آن دلت و فتنه
که تو آنرا برای خود تعجیل بمانی و آن سوال کردن باعث طول و دراز
حساب و فتنه است میگردی ای ابوذر تنها زندگی میکنی و تنها
و تنها داخل جنت میشوی و تو ای اهل عراق ترا غل خواهند
و گفت و دفن خواهند کرد و اگر بیاید ترا چیزی پس آنرا قبول کن پس
آنحضرت فرمود که آیا خبر دهم شما را بید وین کسی که گفت بل بمان
الله فرمود آنها بید که سخن نمی بکنند و میان دوست جادایی
می اندازند و از برای بی بیها عیب بد می کنند این نه است
نشد منتر از فضل من هیچ روایت کرده است که گفت هر که از آن شد
سالی حج رفت و چون بطوان ابتدا نمود مرد مرا صغ کرد که آن
تمانی طواف کند پس در میان طواف برای پیداشد و با او مشغول
طواف گردید ملازم هر شد بان اعرابی گفت که در شوقش
روی خلیفه اعرابی بانک بر ملازمان رشیدند و ایشانرا منع نمود
و گفت خدا را باین مکان هر طوفان ما می گردانید و فرمود
الکاف غیره و الباء یعنی یکسان درین مکان مقیم و سا فرمود
ملازم خود را باین کرد از شوق شدن اعرابی پس از برای در همه

بکنم از قرض تو و تو عدد حساب ابرای من مستاری اعرابی گفت
ای عیذ بالله که درین هر اش حساب و اگر درین حساب عینود خدا را
خلق و قیامت حساب قرار میداد چنانکه فرموده است و از آن
مثال خبر من حرم است اینها و گفت با حاسب یعنی اگر عباد
حرفی داخل کرده باشد آثار در قیامت حاضر خواهم نمود و کافهم
برای حساب کشیدن هر من گفت پس باین کن برای من آنچه را که
گفتی و اگر من مرا خواهم نمود بقتل تو میان صفا و مرده ملا
دیده گفت او را کش و او را بجا و باین مقام بخش اعرابی
سخن ملازم خندید رشید گفت از چه خبر خندیدی گفت
تجسبی که ارشاد دیدم زیرا که میدانم که کدام یک شما جاهل تر
انکه طلب بخش میکند اجلی را که حاضر شده است با آنکه تعجیل
میکند در اجلی که حاضر نشده است رشید گفت تفسیر تو برای من
آنچه را که گفتی اعرابی گفت اما آنچه گفتیم که فرض بکنند اندیش
که هر آن یکست و در دین مان بیکانه است و آن هفت و گفت
چهار سجد است و فود چهار تکبیر است و در آن صد و چاه و شتر
و آنچه گفتیم که از دوازه بیکست از دوازه ماه رمضان است و اما آنچه گفتیم
که از چهل بیکست آن ابرای کسب چهل دینار داشته باشد خدا
بر او یکدینار واجب کرده است و آنچه گفتیم که از دوازه است
آنست که هر که دولیت در هم داشته باشد خدا بر او پنج درهم زکوة

طوفا بپوش روی رشید معرفت و چون خواب که بنزد حجر الاسود
دو برای بوسیدن اعرابی او اسب گرفت و بنزد حجر رفت و حجر
در بر گرفت و چون رشید بجانب مقام رفت که باز کند اعرابی
پس روی او رفت چون از آن فارغ شد اعرابی را طلب نمود ملا
هر من بنزد او رفت و گفت احباب کن ای المؤمنین اعرابی گفت
ما با او حاجتی نیست که بنزد او دهم و اگر او حاجتی دارد من را و آنست
که بنزد من آید هر من گفت راست میگوید پس خود را بنزد اعرابی رساند
و مرا سلام کرد و او جواب فرمود هر من گفت ای اعرابی آیا بکنیم
اعرابی گفت این مکان از من نیست که تو از من ادب طلبی
این خانه خداست نصب نموده است برای بندگان خود و اگر میخواهی
که بشینی بنشین و اگر میخواهی بر گردی بر گرد پس هر من نشست و
وای بر تو ای اعرابی مثل تو کسی نراند با شاهان میشود گفت بلی
گفت من از تو سوال خواهم کرد پس اگر عاجز گردی خود ازاد خواهم
کرد اعرابی گفت عرض تو ازین سوال بقلیم است یا عرض از آن بقلیم
گفت بلکه عرض من از سوال بقلیم است گفت بشن من بکل سائل
که از کسی سوال کند هر من گفت خبر ده مرا از قرض و واجب خود
گفت فرض بکنست و بچیت و هفده است و سی چهار است و دوازده
است و صد و چاه و شتر است و هفده و از دوازه بیکست و از چهل
بیکست و از دوازه بچیت و از دوازه بیکست و بیک بیک است چون
این سخن داشتند خندید و گفت وای بر تو من از تو سوال

میکنم

واجب گردانیده است اما آنچه گفتیم که از همه غیر یکایک است این
مخبر از اسلام است که با استطاعت دیگر نیز واجبست و آنچه گفتیم که یکی
یکایک است هر که کسی با حق بکشد آن کشته را در مقام خود می
رسند گفت که مرز تو با خداست و یک بدره زد باو بخشد
اعرابی گفت ای هرون بچه چرخ من محقق این رسد بگفتن
این سخنان با بگفتن این مسائل گفت بلکه ما این سخنان را
گفت من مسئله اردو سوال میکنم اگر جواب گفتی من این پدر
موسمدم که بقصد قاتل آنرا درین موضع شریف و اگر جواب
نکوئی نداده باشم این پدر دیگر نزد آن پدر گذاشتند پس
غایم هرون امر کرد که بدره دیگر نزد آن پدر گذاشتند پس
سوال کن از آنچه میخواهی اعرابی گفت خبر ده مرا از جمل که آیا
او فرزندان خود را در آن میدهد مانند مرغان یا آنکه شتر میدهد
مانند بعضی از حیوان هرون از جواب عاجز گردید و گفت ای
برقوای اعرابی مثل مرا کی این چنین مسئله سوال میکنی اعرابی
گفت شنیدم از آن کسی که شنید از رسول خدا که میفرمود که
هر که والی بزرگ میشود باو عقل مثل عقلمای ایشان و توانام
این استی باید که سوال کرده شوی از پدری که از مادر و برقوای
خود کو که جواب از آن کوئی ای جوابی نزد تو هست هرون
گفت خدا مرا رحمت کند که جوابی نزد من نیست بیان کن جواب

مسئله

مسئله را دود بدره زد و اعرابی گفت که حق با من و اخلق
دیده و کردیم ای این آفرید در اول ایشان را از خاک نه از دم
اجناس ایشان در دوزی و عیش ایشان را در خاک مقرر فرمود پس
هر وقت که چنین ایشان انداد و معارف کند ما را از آن خبر ده
سید هد مبر بیک روز ایشان از خاکست هرون گفت بخدا سو
که کسی مثل این مسئله مبتلا نشده است اعرابی گفت هر چه علم او از خلق
فهرست دود او گفت و بیرون رفت پس مردی از عقب او رفت و
از اسم او سوال کردند معلوم شد که آن اعرابی حضرت امام موسی کاظم
بود پس هرون خبر داد گفت سزاوار بود که این دود فرستاده
شاید که رسالت باشد **و ایضا** از ابی ایوب هاشمی روایت کرده است
که گفت مردی بر در خانه هرون الرشید حاضر شد که او را فقیع انصاف
میکشد و در آنوقت حضرت امام موسی کاظم ۳ در آنجا پیدا شد و بر
او لایح سوار بود و ملازم هرون چون حضرت را دید او را استقبال
و احترام او را بجا آورد و سرعت نزد خلیفه رفت و او را داخل طلب
نمود فقیه شقی چون احوال مشاهده نمود از عبد العزیز بن عمر بن
نمود که کلبت این شیخ که او را چنین تعظیم و تکریم نباید عبد العزیز
گفت این شیخ از آل ابی طالب و شیخ آل محمد و بزرگ ایشان

علی محمد و آل محمد و ما این آل محمد دست از خرد او پس از لحام در آن
ارزست رها کرد و از نهات و دهشت سلب زد و بار سواری و
حاری برکت عبد العزیز او گفت که آبا من گفتیم که معتزین او
و کلبی ده بند معتبر از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت
حضرت امام جعفر صادق ۴ فرموده است قرانی که چیزی را برای
محمد ۳ آورده است هفت هزار آیه بود **بیک** در نهایت دیگر
اول قرآن سوره افراسیاب ترک بود و آخر آن سوره اذا جاء
مفرقه بود **این باب** در روایت کرده است که رسول خدا ۱
موجز که لفظ آنها اندک و معانی آن بسیار باشد فرموده است
که احکامات شریفه فاعلم کل شیء منک که در بیاری مواضع جاری
میکردند و مضامین آنها آنست که دست دهند به هرات از
دست گیرند آنچه از مال که باشد و کنایه کند به هرات از آن
بیا باشد و آدم را مشغول کند و از عبادت الهی باز دارد و
داد و تقشیر برای سفر آخرت تقوی است سر حکمتها خور خداست
هیر چری که در دل آدمی بختین است سرب و شکر از کف است
کردن از غل جاهلیت شراب جامع جمیع کنایات زنان
سرباهای سخطات جوانی را هجی اندا ههای دیوانگی است

این موسی بن جعفرات پس این خبیث جاهل گفت که من عاجز
تر از این قوم ندیدم این نوع ملوک نسبت بکسی بجای می آید
که قادر باشد که دود نماید ایشان از سر بر سلطنت و چون او
از مجلس هرون آمد من او را حالت خواب دیدم داد عبد العزیز بن عمر
گفت که چنین اراده میکنی بزرگه ایشان از اهل بی هستند
که هر که معتزین ایشان گوید چنان جوابی باو خواهند داد که
غبار او در زانها بماند راوی گفت که چون حضرت از پیش خلیفه
بیرون آمد فقی شقی لحام را بر حضرت زد دست کوفت و کتبی
مرد تو کسی حضرت آن بی سعادت خطاب نمود که اگر از شب
من سوال میکنی منم فرزند محمد حبیب خدا و منم فرزند اسمعیل
خدا و منم فرزند ابراهیم خلیل خدا و اگر ندانم من سوال میکنی
آنست که خطا بر مسلمانان واجب کرده است که در آنجا حاکم
اگر قوازان مسلمانان باشی و اگر از مفاخرت سوال میکنی
پس بخدا سوگند که مشرکین قوم ما مسلمانان قوم شما را کفو
خود ندانستند و بایشان را نمی شناسند بعضی هر قدر بزرگتر
گفتند ای محمد هفت سوری با کفو ما از قویش و اگر از
و شهرت سوال میکنی ما این آن جماعت که خدا بر بندگان خود واجب
گردانید که در نماز ایشان صلوات فرستند و بگویند اللهم صل

علی

بدترین کبیرا کبیرا است بدترین خوردنیها سال بنیم است
 اوردی ظلم سعید کبیرت از غیر خود متعطل کرده و عبرت
 کبیر شقی کبیرت که در شکم مادر شقی است یعنی آخر شقاوت و
 اختیار میکند باز کشت هر شما چهار دوزخ و زمین است بدترین باها
 مرغ است دشنام گفته عشیر قسوس است و کشتن شمشیر کشت
 و خوردن و کشتن و خوردن و کشتن و خوردن و کشتن و خوردن و کشتن
 مال مؤمن مثل خون است هر که خشم خود را بر خون خدا
 اورد از دوزخ هر که به جسد خود که خدا را در خون خود هدیه کند
 و اضطرر آنجا که در دوزخ است مانند اضطرر آنجا که در آتش است
 مؤمن را یک سوراخ در دوزخ یک بار می شود یعنی یک بار بر سر
 فریب خود است و بر سر دیگر بر سر فریب یعنی سبایت و خون
 پیوسته اند بر سر مکرم است و صاحب قوت و قوت هم کبیرت که بر نفس
 خود غالب گردد و دشمنان مانند بدن نیست خداوند ابرار است که
 انبیا است هیچ سزای او را در دوزخ نیست و هیچ شمس را با او
 با امان است یعنی هر که در دوزخ است که شوق نیاید از امر جای دیگر
 اظهار کرد مگر آنکه واجب را تحویل باشد از آن جهت که در دوزخ است
 مردم بن کینه هر قوم خادم هر قوم است یعنی تعلیم از آن تصایح

بنا

انسان بگوید و اگر گوید بر کبیرت کشتن خداوند که در دوزخ است
 ابتدا که با شمشیر افتاد که یک بار خال است با جسد خود و جسد خود
 بر سر آید بر سر خود است و کشتن شمشیر است و کشتن شمشیر
 و کشتن خود بر سر است و کشتن شمشیر است و کشتن شمشیر
 مؤمن از دوزخ است و کشتن شمشیر است و کشتن شمشیر
 و ساکت با شقی سالخی خود یعنی کشتن شمشیر و کشتن شمشیر
 زاری از سوزانند از شعله شعله خلق بر یکدیگر اقیانوس زلزله گرام
 در است از خیل بدین باشد با هر دو خون بنی است قسم سوزی و آ
 و کبیرا از اهل آن خالی می ماند و در دوزخ است که بدی و قوت را است
 مؤمن بگوید و کشتن شمشیر است و کشتن شمشیر
 مؤمن را کون نیک است مسلمانی و در دوزخ است که بدی و قوت را است
 یعنی از شعله است که حکمت است و بدی و کشتن شمشیر است
 یعنی حق تعالی است رحم کن هر که را که در شعله است تا آنکه رحم کند از آن
 و آسانست هر که کشتن شمشیر و زوال خود از کشتن شمشیر است هر که کشتن
 با کشتن از آن کبیرا کبیرا است مانند کبیرت کبیرت که در دوزخ است و کشتن
 نیست از دوزخ و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 هر که رحم کند بر آن رحم نکند و است و کشتن شمشیر است و کشتن شمشیر

صاحب فرات است یعنی زن شوهر را و چون زن را آورد
 زن را و شوهر او است نه از برای کبیرت است که برای
 زن و نا کرده باشد بلکه زن را کشته و اسیر دهد و کلاک
 کنند و بجز مانند کنند آن خیر است دوست داشتن بر
 چیز را و تو را که در دوزخ است و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 که آن چیز داری عبد الله چیز را بچشم خود می بینی و بگوئی خود
 و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 هر که بگوئی را نشمارد و صاحبش را بدکار نیکی یاد نکند و عرض
 آن احسان چنین کس جز از این شکر نمی کند زیرا که حق تعالی عز
 شانه فرموده است هل جزاء الا احسان الا الا احسان پس در دوزخ
 احسان احسان را می خواهد که شد را بر زمین دارد مگر کسی که
 راه باشد بر همین بد از آتش که هر چه که بداد و نصف آنه خرم
 باشد در راه خدا و او را خلاص ماند لشکر کند آراسته چنان
 لشکر در دوزخ و دوزخه اند و مقابل خود و دشمن یکدیگر
 و لیکن هر یک ایشان با جماعت خود الفت دارند پس فرمود
 از این اوج که در عالم اوج با یکدیگر الفت و آشنایی داشتند
 در این عالم نیز دارند و هر یک که در آتش یکدیگر را می شناسند و می

فرمود

دور و اینها نیز با یکدیگر الفت می کنند تا بفرمود صاحب حق با اهل امکان
 ظلم است شوق خود را از دست ناس خود ندانند و عذر طلب و تقوه
 از خود حلال اند از آن پس از زمین غافل آید و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 مگر تا بفرمود و است تا آنکه کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 از زمین با اندک با سر و اندک از این حق تعالی الفت خود از زمین
 کفایت و اوج اینان را پیش از ایشان آفریده است و این
 یکدیگر مانند آگاه و این صاحب جمل از این است و کبیرا کبیرا کبیرا
 خاله بر زمین بر سر و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 که اندر زمین بدین حدت و رفعت کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 که در دوزخ است و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 با ایشان بدی که است و ال از حدت کون هر که که بگوئی و کبیرا کبیرا
 محتاج داشتند و این حدت و رفعت و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 و آب حدت و این حدت و رفعت و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 که کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 ملک و کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا
 نه داری خفتان زمین میگویم و طاعت است از برای خلق و کبیرا کبیرا
 هر که کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا کبیرا



تاریخ مولانا ابوالفضل
محمد شمس الدین بن محمد
در ماه ربیع الثانی سنه ۱۰۵۰
در شهر قزوین

باعل



۵